ان مع الله سرا

ان مع العسر یسرا



قال روحی و روح من فی ملکوت الخلق والامر فداه
الا من اعتقد بان للامام علیه السلام باب منصوص بعد الابواب الاربعة فقد کفر ومن لم یعتقد بان له فی کل خلف عدل یقوم بعلمه بین الناس فقد اشرک ومن یعتقد انی لم اک علی فضل من عنده و لست بعبد له اقوم بحکمه فهو من الظالمین

صحیفة العدلیة

باب الاول فی بسم الله الرحمن الرحیم ذکره الله عز و جل

حمد و سپاس و وصف جمال ذاتیست که لم یزل بوده یگانه فرد بدون وجود شیئی با او و لایزال بکینونه خود شایان علوی که بوده است بدون تغییر و تحول بل ممکن نیست وصف ذات مقدسش لاجل عدم وجود شیئی با او و تکلیف نکرده باحدی معرفت کنه ذاتیه خود را لاجل تقطیع و تفریق با کل موجودات و نشناخته است او را احدی لعلت عدم وجود احد نزد او و عبادت نکرده است او را احدی کما ینبغی که لایق بساحت ذات مقدسش او را هر شیئی که اراده محبت ذات او را کرده نزد حق و کل خلق مردود است لاجل انکه طلب محال نموده و کافر است نفسی که ادعای معرفت کنه او را نموده لاجل انکه ممکن نیست شناختن او و از برای خلق هر کس اراده توصیف کند ذات او را غایة الکمین مشرک گشته لاجل انکه غیر از ذات توصیف نکرده ذات و غیر از او شناخته است احدی او را او و اوست مستحق حمد و مجید بثنای نفس

ملکی ز تنگنای عدم ناکشیده رخت — واجب ز جولگاه قدم نانهاده کام
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست — بر لوح صورت آمده مشهور خاص و عام

خود را او منزه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات بکلی منزه و مقدس و ثنا از ظهور او چون ذات او وصف و اسمی و هو الحق لا اله الا هو ایاک نعبد و ایاک نستعین و ماسوای او مجعولند بنفس ابداع انشا و حق ما بین او و ممکنات وصفی و نه فصلی انشاء فرموده بامداد تجلی از تجلیات محبوبه عدم معرفت مشیته امکانیه را نسبت داده است او را بنفس حق و لاجل تشریف او نسبت کعبه که بیت خود خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه منتهای لیست قدرة او و تمام است صنع او که کل اشیاء را از ما بین وصف لا که عدم صرف است لا من شیئی بنفس اختراع فرموده و بآیه ملک خود حکم فرموده تا انکه مسبحین شوند بتسبیح نفی بحت کل موجودات و مسلمین شوند بتسلیم اثبات محض کل کاینات پس از ظهور او است کل خلق بعد فناء و ذات مقدس او وارث است الکل خلق و حال انکه مالوهی نیست در رتبه او و عالم است بکل شیئی و حال انکه معلومی نیست در ساحت عز او و قادر است بکل شیئی بذاته و حال انکه احاطه نکرده علم او بمقدوری سوای او لاجل انکه با او مقدوری نیست که علم تعلق گیرد و کل اشیاء در اماکن وجود ذکر نیست در ملک او موجود است و او وارث عالم بکل شیئی قبل خلق اشیاء و بعد از وجود اشیاء و بذاته غنی است از ماسوای خود و جهان غنا که دلیل وجود او است

بی وجود شی بینه دلیل است بعلم او بکل شی با وجود معلومی دون استغفار
بحکم نبوی او و لاابد بوده ام بحجاب او از وصف کل موجودات و نعت
کل ممکنات لاجل آنکه هر ذکری نقص است از کمال ساحت قدس او و هر وصفی
کذب است از کمال ذات بعزاو و هر نسبتی از کمال احدی ممکن نیست بغیر از عجز
و اعتراف به تقصیر اگرچه در عین ذکر علو توحید و غلط تفرید ذکر عجز بعیدات
و نامعقولی در مقام علم نیست آنکه معتقد باشد اعتقاد نماید بآنکه دوام ملکت
در ملک است و نعت ممکن ممکن است و وصف مفتقر عجز است و معروف
نیست ذات ازل و از کمال او مذکور نیست نه اسمی و نه وصفی مگر منقبت
ذات خود را نموده از کمال ممکنات و او اجل و اعظم است از ذکر علو و
عظمت و نیست معبودی که مستحق ستایش باشد جز او و انه لا اله الا هو العلی
العظیم و درود و با نهایت و سلام بی بدایت لایق بارگاه مجد ابدیت کسی
مقدس او و در علاء اعلاء و عالم علا محمد است صلی الله علیه و آله که محل
استحقاق اسماء محموده حضرت رب العزة جل و علا است خداوندا
چه گونه ثنا گویم مظاهر قدرت تو را و حال آنکه بید قدرت خود برانواع
آفریده موجودات مسطوره فرموده لا احصی ثناء علیک کما انت
اثنیت علی نفسک رب صل علیهم بکل نعمائک و آلائک بدوام

عزة ذاتک کما انت انت اینک انت العزیز القوی احدک
اللهم و امل علیهم و اقول بکلمات فیما انزل فی کتابک و سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب
العالمین **و بعد** بیان میکند عبد مفتقر الی الله [illegible]
از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم بکتب محکمه و صحائف
متقنه شده بود و کتب کثیری بین کل منتشر از اهل علم و بیان در مجموعه
[illegible] و انفراد نازل و در اغلب آیات آنها اظهار عجز از قبل اهل علم
بعمل آیات عربیه نموده و از آنجائیکه امضاء قضا جاری باجابت آنها در بیان
اصل فارسی در دین مبین نشده بود و حکم رجوع باول عالم بالکتاب الاول
شده تا آنکه طلوع شمس مباهله از افق ظلمات و [illegible]
فی السنة المقدسة ١٢٦٣ باذن الله منتشر گشته و مقارن این نشاء
علمی و عطیه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان واجب
اهل اکوان از افق غیب طالع و بامطار عجز و آیات فرقان قطر از سحاب
لا نخع لا منع فلله الحمد و المنة کما هو اهله و مستحقه از آنجائیکه اجابت یک نفس
حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن الله بلسان اهل بیان
اعجمیین از سنخ انسان را باین آیات عجمیه خفیف عرب از کم عجز دون

خود عطا نما بطفیل متی لا اصل الحقیقه حجاب در کنه معارف اصل و فرع عطا شده
تا انکه جمیع اهل عالم از عالم و متفطن بتبلیج تبلیج صبح ازل از شمس اول نور محمدی
صلی الله علیه و آله بواسطه عبد او متبلیج شده و در مقام اعتراف بقدرت
صانع فرد احد بالیقین گشته و در حکم شمس این الواح غیر حکم عبودیت
محضه بر لسان سر و جهر جاری نسازند تا انکه از فیض ازلی و نفحات شمس
ابدی در هیچ شان محجوب نمانند الا یا ایها الملاء ذکّوا انفسکم
اذا جلت الشمس بالضیاء و اذ بهت اللیل بالقضاء و جاء
الحکم من کل شطر من افق السماء و حدثت الارض باهلها
فوق الماء الا فقد نقر الناقور فی ارض الظهور و اضاء الذی
یجوز فی ظلمات البطون و غنی طاوس العماء عند افول
الترلمان و صاح الدیک علی الورقاء من اغصان الطوبی
هنالک فاز العاملون و خسر الظالمون و ان بمثل ذلک
فلیعمل العاملون و ان فی ذلک الکتاب فلیتنافس

باب الثانی بیان المتنافسون القسطاس بامر الله عز و جل

بدان ای سائل از نقطه اصل و فرع انکه حضرت رب العزة تکلیف
با حدی نفرموده مگر دون وسع و طاقت ان و اصل و فرع دین در عالم

در زمان حول اراده خداوندی طواف میکرده و خلق هر شیء را قبل بدان
بمثل خلق نفس خود که از مقام نطفه ذکر آن بوده تا مقاماتی که الی ما لا نهایه
لها از برای او در علم خداوند بوده و بیقین مشاهده کن که مقام اول نطفه
مقام ثانی است علقه مقصود بالذات از خلقت نطفه علقه است و هم
چنین الی ما لا نهایه له بمقاماتیکه حضرت رب العزة مقدر فرموده و دلیل
بر این امر ظهور مقدورات است که محال تجلیات قدرت است حال
که ملاحظه نقطه حقیقت را در کل شیء نمودی حکم دین را هم چنان بیقین
که یوم نطفه دین در ایام اول بدیع آدم علیه السلام بوده که اهل آن زمان
حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه
صلی الله علیه و آله که مقام دین و اهل ان بمقام فکسونا العظام ثم انشاناه خلقا
آخر رسیده بوده فتبارک الله احسن الخالقین و از این جهت است
نسخ شرایع و ملل لااجل انکه تکلیفیکه بیوم نطفه بوده هر گاه بیوم مضغه شود
محض ظلم است و بعد از انکه تکلیف بمقام خلق لحمیه تعلق گرفت بعد انکه
نبیی از برای او مقدر نشده و این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد
بل حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلی الله
علیه و آله حرام الی یوم القیمة و بعد از انکه نطفه دین و اهل آن بمقام خلق

است نتیجه رسید خداوند عالم ایشان را تکلیف باوامر دین مبین فرموده
و تا ببلوغ مشعر توحید رسیده حفظ دین و اهل آنرا بچهارده نفس مقدس
فرموده و بعد از آنکه اهل دین باول سنه بلوغ رسیده غیبت از
برای حجت خود امر فرموده و خلائق را حکم باتباع حجت خود فرموده
تا آنکه به مجاهدات نفس ترقی بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل
شود و در عرض ده مائه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه
کل از خوف خداوند و حکم دین به مجاهدات صدقه و اعمال حقه بمقام عمل
مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه قابل بیوم طلوع قمر لایح از طرف
مشرق بنص کلام امیر المؤمنین علیه السلام شوند و در این ایام عزم معاجز
را بفتنه های نازله از حکم دین مبین دور فرموده تا آنکه اهل عز مشعر توحید
ببینند که مقصود بالذات مکلفات از دائره فائزین خارج شوند تمثیل ربانی
اگر کسی عمل کرده باشد بدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منتهای مقام
عمل و اقرار بولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد و لیکن
اعراض از حکم حسین بن روح رحمة الله علیه که یکی از وکلای ایام غیبت
صغری بوده نموده باشد شکی نیست که عملهای ان کلا هباء منثورا است
لاجل آنکه ثمره این اعمال طاعت خداوند است از اقرار باو و فائده

[illegible]

نمی بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوند را در
از مان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شیئی از حکم حقیقت شدی بدانکه
امر خداوندی در هر شان اظهر من الشمس است و احدی را بر خداوند عالم
حجت عزة المتعالی حجتی نیست بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف به منتهای
رتبه رسیده و قوابل لطفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام
رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبید را با حجت وافیه منتخب و [illegible]
فرماید تا آنکه سبل اختلافات را به نقطه وحدت برساند و همین فرض حکم اهل
دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده و همین قسم آیات خداوند هم از
مقام حد بلانهایه ترقی نموده فرض است که حجت آن عبید از فوق عالم عقول
که مقامات معرفت و تجرد است بوده باشد و از آنجائیکه تصدیق این
امر را اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام چند کلمات
آورده بشانه که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده
تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است
صنع حضرت رب العزة و چه بسیار تام است قدرت او که در مجموع اصطلاحات [illegible]
دین عبید را از عجمیین منتخب فرموده و لسان او را با بیان مفتوح فرموده
بشانه که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هر چه بگوید در هر دو ف

تکلم نماید بلا تامل و مسطور میکرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن با آیات
احدی فرق نمی نماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن بل آیات است
که حجت دارد بر کل اهل ارض و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتیکه
در قرائت منجم حکایت نماید و کل آیاتی که خداوند از لسان من جاری
فرموده معنی و لفظ آن در مقابل یک حرف از کتاب الله و کلمات اهل
بیت عصمت معدوم صرف است و تا حال آنچه که در کتاب بدیع مشاهده
شده چهارده هزار آیه منقطعه است و یک آیه آن در حجیت کفایت
میکند اهل ارض را لاجل آنکه بفطرت محض من فضل الله از خزائن غیب جاری
شده و عجب نیست مردم را لاجل آنکه بعد از نزول کتاب الله در مجموعه اهل
فصاحت و کلام ده سال احدی ادعا نکرد و بعضی اساطیر الاولین و بعضی
مثل کلمات الاعجمین و بعضی قصص الاولین میگفتند تا آنکه الامر مشاهده عجز
نموده اعتراف نمودند ای سائل صحیفه اعمال سنه چهارده باب است
و کل آیات آن دویست و چهارده آیه میباشد بر کل علماء عرب و عجم حجت کن
بحق خداوند که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند مثل یک باب آن
نمی توانند آورد و حال آنکه از یوم طلوع این امر الی الان بحق خداوند که عالم است
بکل شیء یک آیه از احدی ندیده ام و از جدی که جهد کل آیات را نموده [illegible]

خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید به
کلمات مسروقه است نه آنکه از فطرت الله توانسته تکلم نماید و آنچه آورده
از صور سجین است کسی نمیتواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این
کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد عجز از آیات
تکلم نه نماید در هر امر بتواند و عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجت
امام علیه السلام دارای جمیع آیات باید باشد حق است و لکن یک
آیه دارد که کل آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان بغیر آن
نکند حجت آن تام است بلی اگر حجت آن از غیر آیات بوده فرض
بود بر آن که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید و لکن حال که حجت آن
مهیمن بر کل آیات حجت است فرض بر آن نیست و حجت آن بالغ
بر کل حالا که نازل فرموده الا ان آیة مما نزلنا الان البینت
فی ذلک الکتاب تعدل فی کتاب الله آیات النبیین
وما من بعد ذلک کل الخلق من حجج الله لیسئلون اگر کسی بگوید
این حجت ضعف از خود است مردود است مثل آنچه در قرآن گفته
میشود الحروف بالحروف و هرگاه کاذبی بگوید در بعض مواقع از آیات خلاف
قواعد قوم است افترا است بل کل آیات به نهج قاعده الهیه که مثل

آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شبالین و عدم علم کا
نیاین است و اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه چو این یک
وقف کمن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم
هر آینه قادر نخواهند بود بل یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را
ثابت میکند و کافی است همین یک آیه واحده کل را قل موتوا
بغیظکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة سجیل منضود
و همین آیه از بطلان اهل شک و جحد کافی است مدام قدرة الله و سبوحیه
و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از بطلان حفظ دین حجت خود فرموده
و حجتهای وافیه و براهین قاطعه بر پیدا و جاری فرموده که در اعجمیین
نشو و نما نموده و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده
در مثل این آثار و تا حال مثبت هم نشده و که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن
نیست بعد از این که قدرت داشته باشد باین نوع از کلمات که بلغاء
از فصحاء و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی آنها نموده اند و حال
آنکه حروف هست و نه کلمه بید علما بوده و هست و این نهج بدیع بر ید
احدی جاری نگشته و ممکن نیست هر گاه عالمی قلم دست گرفت و بدون
اخذ از کتاب الله بر فطرت آیات نوشت ظاهر شود که امر غرابت عظیم

وصف

وصف است در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله و از اینجائیکه قدرت
کامله خداوندی تمام است سوای این آیه عظمی و حجت کبری شئون لا یحصی نیز
عجیبه لعجب این نفس علیا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات
بغیر اذن خداوندی در حق احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده
ساعت یک صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم ایشان جاری میگردد و کدام حجت
از این عظیم تر است که انسان بمقام روح مناجات که مقصد الانس بالمحبوب است
رسیده باشد حالکه مقامی در امکان عالیتر از این متصور نیست حالکه
حضرت صادق علیه السلام در مصباح الشریعه بصریح بیان فرموده اند و الی
الآن از احدی از حکماء و علماء انسجام به نامه ظاهر نشده هرگاه شده بود
لابد بود صحیفه از ایشان مانده باشد و غیر از اهل عصمت علیهم السلام مدعی
انسجام احدی نشده حالکه مؤلف حق الیقین اعظم معجزه آل الله سلام الله
علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق صحیفه سجادیه کل علماء زبور اهل
بیت گفته اند و مشابه بصحف سماویه نوشته اند چگونه در حق صحیفه سجادیه
اثبات ولایت حق را کل نمایند و در این صحائف معدوده که امر از
عالم حد بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقف نمایند فاعوذ بالله
من خطوات الشیطان فانه کان للانسان عدو مبین

ودرهرگاه ذی علمی نظر بواقع کند میداند که چه قدر امر صعب است مقاماتیکه
از فوق عالم عقول است اقرب از لمح البصر بعالم الفاظ که جسد است اورده‌اند
با ملاحظهٔ ترتیب آن در باطن و ظاهر میداند که چه قدر امر عظیم است بحق خدا
که قرآن را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک
مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه اعظم از کل علوم
و اکرم از کل طاعات است لا سیّما وقتیکه مقامات عالیه را بکلمات
بدیعه ظاهر نماید و هر که تتبع در صحیفهای صاحب این کتاب نموده میداند
که معتاد الفاظ از علماء غیوب بعالم ظهور اورده که در هیچیک از ادعیهٔ ماثوره
نیست و توهم ننمائید که میگویم این دعوات اتم و اعظم است یعنی ان
بحق خداوندیکه آل الله را بولایت مطلقهٔ خود ظاهر فرموده که وجود و صفات
من و کلماتیکه از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل
یک حرف از ادعیهٔ اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل انکه ایشان
در سواد مشیة الله سکنی نموده‌اند و ما سوای ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند
و این العدم من بد الشئ ادل و سبحان الله عما یصفون وثانی از شئون
مقامات قدوسیه انست که در خطبات با جمع کلمات اهل فصاحت و بیان
از قلم اسهل از کل شئ از مبدا و جاری گشته و هرگاه کل جمع صاحب این مقام

یک خطبه از انچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را و حال انکه کل میخوانند و میدانند
که علما بعد از ملاحظهٔ کتب و تفکرها بانچه شنفتهای یک خطبه انشاء میکنند و اقوالا آر
بعد از انکه در مقابل این خطبات علیه میگذارند بمثل صبیان چه چه میگویم
خداوند حکم کند ما بین کل بحق هرگاه علما اعتراف از این امر نمی‌نمودند
غلی را احدی واقع نمیشد و حال انچه واقع میشود ذنب ان بر ایشانست
الی یوم المعاد وثالث از شئون حقه ظهور علم صاحب این مقام است
که مقامات غیبیه عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده بشانیکه از اهل
از علما این قسم بیان صادر نشده و هر چه نوشته بدلیل حکمت که اعظم ادله
منصوص است حکم نموده و در اغلب مقامات ذکری از دلیل موعظه حسنه
و مجادله ننموده تا انکه مردم را از وقوف در این حدود بعیده نزد علما
امنع دهد و هر کس از اولی الالباب که تتبع سوره بقره و صحائف
و جواب سئوالهاتی اهل علم را مشاهده نموده یقین بانچه اشاره شده نمود
مطالبیکه علما در مباحث عدیده ذکر نموده‌اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصراً
از صاحب ایات ظاهر گشته که کل اهل علم اقرار باین متن قدیم من الله العظیم
نموده‌اند و انکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد
اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب

اینمقام بر سبیل تحصیل اخذ ایات و علوم کرده بل بنور الله صدر ان مشرح بعلوم
الهیه شده و حکم تبدیل را ایشان بدیع و خلاف قواعد را بقواعد الهیه ارجع
نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله اکثر من ان یحصی نازل شده
چنانچه کلمه که مقام ان تانیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده قوله
وکلمته منه اسمه المسیح و در مقام صفت مونث احدی الکبر نازل فرموده
فی قوله جل و علا و انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر و اذن فرموده از برای کسی
که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شاء منکم ان یتقدم ای بقواعد الهیه او
یتاخر ای بقواعد قوم اذا انهم کانوا قوم سوء جاهلین و چنانچه نازل
فرموده بخلاف قواعد کل اهل علم این کلمه را ان هذان لساحران
تا انکه کل بیقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع
غیر اهل بیان بل بهمین قسم که عوالم زینت نموده کلمات و اعراب هم زینت
نموده چه قریب است که یومی طالع شود که ایات الله بغیر قواعد و اعراب
مصطلحین قوم قرائت شود در کتب محکم فی فراج ال الله بفضلک
انک ذو من قدیم و بعد از انکه عالم باشارات خفیه ملکیه شدی بدانکه
امروز در طائفه اثنی عشریه اختلاف به نهایت رسیده بعضی باسم اصولیه
مشهور و حق را بعد از علم الظن که مجمع علیه ایشان است با خود میدانند و بعضی

در زینة کلمات و اعراب در دوانیم

باسم اخباری مشهور و حق را بعد از حجیت غیر عقل لامع با خود میدانند
و بعضی باسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قدس الله تربته مشهور
و حق محض خالص را با خود میدانند و حال انکه قشری از کلمات ان
موحد بزرگوار را درک نکرده اند و بعضی باسم صوفیه مشهور و باطن شریعت
را با خود میدانند و حال انکه از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور افتاده اند
بلکه محض طریق ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لا یعقلون
و شکی در هر یک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات ما لا نهایه
در میان ایشان هست بحدیکه بعضی بعضی را تکفیر می نمایند اگرچه غیر این چهار
فرقه مشهوره هم بعضی خود را رئیس و اصل فرقه گرفته اند مثل حیدرانیون
و اشباه ایشان و هر یک خود را حق محض و ما سوای خود را باطل محض
میدانند چه محجوب تکلم نموده شاعر عرب و کل یدعی وصلا بلیلی :
و لیلی لا تقر لهم بذاکا : اذا انبجست دموع من خدود
تبین من بکی ممن تباکی : و شکی نیست که حکم حق محض در میان
کل این اختلافات فرقه اثنی عشریه یکی بوده اگرچه اهل غیر ان هم گاه
لحب الله و کت نموده اند و جده و جده خود را نموده اند مصاب بوده اند
امر که با نجام نشد از سبیل فضل امام غایب عجل الله فرجه عبدی از عبید

اشاره به قوی ... کل عدد ... در باب ...
تا مقام ... از ... احکام

خود را از نجوم انجام و اشراف منتخب از کلام حفظ دین فرموده علم
توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است با و عطا فرموده و چون
هر زمان که اهل ان باعظم ایات ما بین خود افتخاری نموده اند نفسی هم
که مبعوث بوده باعظم آن ایه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولی
الالباب در مقام تصدیق با و توقف ننمایند و شبهه نیست که در ان
زمان شرف علما بعلم نکات قران و احادیث و شرف عرفا بدقایق
بواطن علما اعلا بوده و هست و لا جل این فرض است که عبد منتخب
از ما بین قوم باعظم این ایات که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن
باشد مبعوث گردد که حجت بر کل علما و عرفا تام و کامل باشد و هر فطن و
که در ایات و کلمات مشاهده نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطة الزوال
مشاهده نماید و هر ادیب ذی نظری که در فصاحت ایات مشاهده بطرف
اهل بیان نماید امر را در مقام حق الیقین بل عین الیقین می بیند امروز
بعد از طلوع قمر لایح از طرف مشرق که در حدیث حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام امر باتباع آن شده و بر کل فرض است طاعت و محبت او
و اطاعت احکام ان و همان است دین خالص خداوند احد هر کس بخواهد
تصدیق نماید از کل نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم بخواهد تکذیب نماید

اشاره بانکه آن بزرگوار عالم
بعلم باطن باطن است

ازکل

از کل نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ بر کل عالم الا یا ایها
النّاس مَن عرفنی فقد عرفنی و مَن لم یعرفنی فانا اذا اعرفه
بنفسی مَن احبّنی فقد احبّ اللهَ و رسولَه و اولیائَه و مَن
جهلنی فقد جهل اللهَ و رسولَه و اولیائَه و کفی بذالک
لنفسی فخرا و کفی باللهِ علی شهیدا و بدانکه این ظهور ایات و
علوم لدنیه از لوامی است که مشاهده نموده بانکه دیده راس مطهر جناب
سید الشهدا علیه السّلام را مقطوع از جسد مطهر بارؤس ذوی القربی
و هفت جرعه دم از کال حب از دم آنجناب شهید نوشیده و از برکت
دم آنحضرت است که صدر ان بمثل این ایات و مناجات محکمه منشرح
گشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجته و جعله حقیقة فؤادی
و لذلک قد نزّل علی البلاء بامضائه فانا لله و انا الیه
راجعون و انّ مثل ذلک فلیعمل العاملون باب
الثالث فی معرفة الله و معرفة اولیائه بامر الله عزّ و جلّ
بدانکه اکمل دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید
نفی صفات و اسماء است از ذات مقدس او و کمال نفی در ورود لجه
احدیت است بعلم قطع و مشاهده وصل جود ان و حقیقت این مراتب ایه الله

قال ص لولا انا لما عرف الله
لولا انا لما عبد الله

وحده است که بان عرفان وایقان بوجود حضرت رب العزة حاصل است
و بدانکه ذات قدیم ظاهر ان نفس باطن او است وکینونت ان نفس
ذاتیه او است ولم یزل بوده ووجودی ازلی شیئی نبوده وحال اسم
بکمالات ازل هست ووجود شیئی در رتبه او نیست و هر شیئی که اسم شیئیه بان
اطلاق شود سوای ذات الله خلق او است وذات معروف نزد احدی
نیست زیرا که معروف فرع وجود در اقتران است وماسوای ان وجودی
در رتبه ان ندارند چه خدا که با قران محتاج نشوند واحدی نشناخته است
خداوند را غیر از ذات مقدس او واحدی توحید نکرده خداوند را غیر از
ذات مقدس او و هر کس ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت
نفس خودش که ممکن وحادث است و هر کس ادعای توحید او را نموده
مشرک است بشهادة نفس خودش که ممکن نیست اقتران باو وممکن
نیست جعل اسم ووصف از برای ذات او و دلیل و سبیلی نیست از برای
احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن ممتنع است
که دلیل او واقع شود و هر کس که توحید ظهوران نماید بذاته لذاته مستکمل شده
بغایت فیض امکان و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت گرفت محجوب مانده
از فیض غایت ابداع لنفسه بنفسه وظهور خداوندی اعرف در ظهور وجعل

در معارف الهیه رجب جانب اهل عرفان وطرق اصحاب
بیان لعدد النفس وحقایق دانفاس خلایق است ودلیل
کلمات تعبیر ان بر چهار نوع منظور است اول انکه ذات
حق تعالی مغایر خلق است هاکه میگوید او قادر وعالم وغنی
وحی وقدیم بالذات وممکن فقیر وعاجز ومسبوق بالغیر ومستند
بالذات است یا ایها الناس انتم الفقراء والله هو الغنی
وقال کل ما فی الخالق یمتنع فی المخلوق ودوم معرفت
او است بکمال اثر که از انها استدلال میکنند بر کمال مؤثر مانند
مشاهده علم وقدرت وحیوة وغیر انها از اثار قدرت متجلیه
منجلیه در عباد وچون استدلال از اثر بر خطا نام الهی
امرتنی بالرجوع الی الاثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار
وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت
الیک منها مصون السر عن النظر الیها ومرفوع
الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل شیئ قدیر چنانچه
از نور بر شیر استدلال کنند سیم عرفان کمال مؤثر است
اولاً واستدلال از ان بر کمال مؤثر ان الله احل ان
یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله چنانچه از فساد
خطا بر اثر استدلال نمایند

تعلق ذکر شیئیت وجود شیئیه است وچون تعلق وجود شیئیت اراده است

واکرم است از اینکه بخلق خود شناخته شود بل ما سوی الله معروف‌اند بوجود او
و قائلین بوحدت وجود مشرک‌اند بشهادت خود وجود لاجل انکه وحدت
اثبات میکنند فرع وجود اثنین است والا نفی اثنین و اثبات وحدت
از چه مقام است و هم چنین اشخاصیکه علة وجود ممکن را ذات حق و ربط
فیما بین قائل گشته کافر اند لاجل انکه علة فرع اقتران با معلول و ربط فرع
وجود اثنینیه است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات
حق است و خلق ممکن و شیئی سوای خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق
است و معروف شیئی نیست و لا یزال خلق خلق است و اقتران با ذات
ممکن نیست و از انجائیکه خداوند قدیم خلق را بجهة عرفان قدرت متجلیه
در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علة همین امر فرموده خلق
فرموده شیئیه را الا من شیئی بعلیت خود مشیته بلا کیف و لا بیان و لیدار(?)
ان خلق فرمود کل اشیاء را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیئی که [illegible]
شیئیت برا و وارد شود الا بعطف مرتبه مشیئة و اراده و قدر و قضا
و اذن و اجل و کتاب و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده شیئی را
با علیت این مراتب سبعه نقض حدیث کافر است و اول ذکر شیئی بما
تعلق ذکر شیئیت وجود مشیئة است و چنان تعلق وجود شیئیت اراده است

چهارم معرفت حق است که بر هر نفس ... اعرفوا الله بالله
... قال علیه السلام ... عرفت
و قال علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه
... و الله خالق الاشیاء ...

وعده است که با ...
و بدانکه ذات ...
ذاتیه او است ...
کمالات ازل ...
اطلاق شود سوا ...
نیست زیراکه ...
در رتبه ان ندار ...
خداوند را اقرار ...
ذات مقدس ...
نفس خود ...
مشرک است ...
نیست جبل ...
که دلیل او واقع ...
نجابت فیض امکان و هر کس ...
از فیض غایت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی ... و از ظهور ... جبل

واکرم است

وهمین ذکر معاقدرات وظهور این خلاقه رتبه قضاات ودر انعقام فرض است
بر کل ممکنات اعتراف ببدای حق سبحانه وتعالی لاجل آنکه بدا غیب بعد از
قضا و ثابت است حکم اذن واجل وکتاب بعد از امضا بل حقیقت ابداع
وسته اختراع وجود این سبعه در عالم غیب وشهود است که ظهور چهارده
نفس مقدس بوده باشد وسبحان الله عما یشرکون وبدان ای سائل که حکما
دلیل بر وجوب صانع وعرفا بر وحدت او در کتب خود نموده اند وکل
مردود است بشهادت ادله ایشان که ممکن است وممکن نیست دلیل
ذات ممکن باشد بل هرگاه احدی به نقطه حقیقه ناظر وکشف سبحات واشارات
را نماید بالبدیهه یقین میکند که ذکر دلیل احد واثبات توحید بغیر وصف
خداوند اعظم کبائر واکبر مکاره می باشد بل نیست دلیلی از زمین بر وجود وتوحید
او غیر او وغیر ذات او نشناخته است احدی او را وکل وصف موجودات
نزد او به نفوس ایشان است چه علم ثابت نموده مبین حق الیقین
در ذکر صفات ثبوتیه وسلبیه ومحجوب گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه
السلام بر نفی صفات بل اقل از جزء از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله
بیان نکرده ومطلع نشده هرگاه وحدت اقرار نموده ذکر ثانیه از جهه
راه و هرگاه اقرار ننموده از توحید محجوب گشته بل نیست نفی الحقیقه از برای

ذات

ذات مقدس او وصفی سوای ذات او و مقابله اهل عصمت بیان نموده اند
بنقص کلام حضرت رضا علیه السلام لاجل آنکه علم او عام است وخداوند همیشه عالم
بوده ومعلومی نبوده با او وعلم او ذات او است وهر کس اراده معرفت
علم او وکیفیت آن نموده کافر است زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای
احدی وعلم ازل قادر وسمیع وبصیر بوده ومقدوری ومسموعی ومذکوری
با او نبوده عالم است بکل شیء قبل وجود شیء چنانکه در خطبه اول کتاب
رشحی از علم حقیقت بیان شده وذکر نفی اثبات است وخداوند منزه است
از کل ما سوای خود وکل صفات ذکر وجود مشیت او است وکل اسماء واسم
اراده او است واو ذات مقدس از ما سوای خود بذات غنی خود است مستغفار
میکنم بسوی او از ذکر ما سوی او نزد ساحت قرب او وسبحان الله
عما یصفون وبعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست بسوی معرفت
خداوند رحمن نه بوصف ونه ببیان ونه باسم ونه بعرفان ونه بعجز ونه
بحقیقت امکان لاجل آنکه ما سوای او قبل از وجود معدوم صرف بوده اند
والآن هم با او احدی نیست ودر رتبه او کل معدوم صرفند وبعد از وجود
ممکنات وصف نفس خود را در امکان با مکان فقیر بوده وفرض است
بر کل عالم عبادت ذات مقدس او وحده وحده لا اله الا هو بر حقیقه نازل

توحید عبادت

فرموده در قرآن و تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و بدانکه اصل معرفت
شئون علیه نقل هفت مرتبه است که فرض است بر کل افراد باد و کامل
نیست معرفت بغیر او و مقبول نیست اول آن الا با قرآن و آن بر سبیل
حقیقت به تفصیل است که حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام تاکید دارند
فرموده و اصل حدیث بالعربیة امیت علی ما روی فی کتاب
انیس السمراء قال حدثنی احمد بن عبد الله قال حدثنا سلیمن
ابن احمد قال حدثنا جعفر ابن محمد قال حدثنا ابراهیم بن الموصلی
قال اخبرنا ابی عن خالد عن القاسم عن جابر بن یزید الجعفی
علی ابن الحسین علیهما السلام فی حدیث طویل ثم تلی قوله تعالی
فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا وکانوا بآیاتنا یجحدون وهی
والله آیاتنا وهذه احدها وهی والله ولایتنا یا جابر الی ان
قال یا جابر او تدری ما المعرفة المعرفة اثبات التوحید اولا
ثم معرفة المعانی ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام
رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة
النجباء سابعا وهو قوله عز وجل قل لو کان البحر مدادا لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا وتلا

و بدانکه بنا بر مضمون این حدیث شریف که مراتب معرفت هفت است پس لابد است از شناختن
آنها از برای هر مکلفی خواه مرد باشد یا زن اول آنها شناختن خداوند است بصفات
و علامات و آیات وی در آفاق و انفس چنانچه حضرت ولایت مآب مرتضوی ع
میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که خود را شناخت بانکه عالم و قادر
و سمیع و بصیر و حی و موجود است میداند که خداوند وی بنحو اشرف نیز کامل و قادر از صفات
و غیر از کثرات است دوم شناسند معانی را که آن عبارت از حقیقت محمدیه است
که در کتاب مظهر صفات خداوندی است به تاکید اکمل از وی در مخلوقات نیست
سیم شناسد ابواب را که اشاره است بر ولایت مطلقه امیر المؤمنین ع با ینکه معرفت
وی در همه موجودات در هر زمان و مکان بتمام آنچه منظور است ثابت است و انکه آنجناب
باب فیض خداوندی است از برای خلق به تاکید در این مقام که گشته که آنجناب نیست
چهارم معرفت امام است که با شیعیان بحک ظاهر صوری و افتقار ع فرض شده که است
پنجم معرفت ارکان است که ایشان چهار پیغمبری اند که آن خضر و الیاس و ادریس و عیسی اند
و بدانند که ایشان ع حامل فیض امام زمانند از برای سایرین از شیعه ششم معرفت
و شناختن نقبا است و ایشان ابدال و اوتاد و الارض اند همیشه در خدمت امام
زمانند هرگاه امام ع بامر خدا گاهی بجهة ارشاد شیعیان یکی از ایشان را ظاهر میسازد
مانند علماء عالم و عامل آن علی الجمله جامع مراتب معرفت و توحید و معرفت محمد و آل
محمد و معرفت حقیقت اشیاء و معرفت حقیقت نفس خود و مشاهده و دیدن و مستجاب
الدعوه اند هفتم معرفت نجباء است ایشان کسانی اند که از نقباء اخذ احادیث
و علوم و احکام و آداب و اسرار و حقایق و دقایق و براهین قرآنیه مینمایند
و تسلیم دارند معارف الهیه را در امام ع و معارف امام ع را در شیعه و مراتب
شیعیان امام ع بر سه نوع است اول اغنیاء ع دوم نقباء ع سیم نجباء از
طبقه انسان بر حسب آنچه ظاهر است الان پس شناختن شیعیان حامل علوم
و شناختن عالمان سواهر و رسوم از برای طالبین سبیل هدایت لازم و درجه
هر شیعه کامل باب وصول به حب معرفت و محبت امام است ممکن نیست
رسیدن بمقام علم و عمل مگر بمعرفت آن شیعه بزرگوار چنانکه حق تعالی میفرماید
وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر
سیروا فیها لیالی وایاما آمنین گردانیدیم میان آل محمد ع که قریه مبارکه اند
و مخلفان شیعیان حامل علوم را که قریه ظاهره اند و مقدر داشتیم اخذ و فرا گرفتن علوم را
از ایشان با اجتهاد و تقلید در حالتیکه ایمن میباشید از هر خطا

ابداً ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده
سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم با جابر
قدرى اثبات التوحید ومعرفة المعانى امّا اثبات التوحید
فمعرفة الله القدیم الغائب الّذى لا تدرکه الابصار وهو یدرک
الابصار وهو اللطیف الخبیر وهو غیب باطن لا تدرکه الّا
کما وصف به نفسه وامّا المعانى فنحن معانیه وظاهره فیکم
اخترعنا من نور ذاته وفوّض الینا امور عباده فنحن نفعل
باذنه ما نشاء ونحن اذا شئنا شاء الله واذا اردنا اراد
الله ونحن احلّنا الله عزّ وجلّ هذا المحلّ واصطفانا من بین
عباده وجعلنا عینه على عباده وحجّته فی بلاده فمن انکر شیئا
وردّه فقد ردّ على الله جلّ اسمه وکفر بآیاته ورسله الحدیث
دیرگاه بخواهم که حرفی از این حدیث را بانچه او براو است فهم القه
شرح شود چرها ای اکران کلا فائده میگردد قبل از انکه حرفی ازان بیان
شود و چونکه انشاء این کتاب لا جل اعتقاد اولو الالباب است که از ارض
سبحات بتجلیات سماء جلال فایض کردند و سوای دلیل حکمت که دلیل
موصل بیقین است دلیل دیگر اراده بدیگران نشده کما قال ربّنا لا جل اعتقاد

وسبحات وجه ربّنا جلاله وعظمته وقیل وزره جمع

کل و بیان میشود تا کل بمقام لقاء محبوب لائق شوند بدانکه اصول معرفت هفت
رتبه است اول معرفة الله که اشاره به بیان شده و آیات برای عارفان
در خطبه اول و باب ثانی ذکر شده که کل علم نقطه و منبع از نقطه و صل بو صل حاصل
نماید و مقامات توحید اربعه راجع به نفس توحید است هر کس حقیقت
توحید نماید عمل بمقامات توحید نموده و اکثر خلق در مقام عبادة مشرک و در مقام
توحید فعل کافر شده اند من حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده وحده
لا شریک له مستحق عبادت است لا غیر او و هر که عبادت نماید ذات او را باید
بدون توجه بشیء بکلی او و بدون تمنا از برای جزاء غیر او بکلی که عبادت
کرده است خدا او را ندر اثبات که در حق امکان ممکن است و باید بیقین نماید
که ذات بذاته لن یوصف و لن یعرف و لن یعبد بوده و هست و عبادت
احد و لائق ساحت عز او نیست و این مقام غایت عطیه الهی است بعد که هر کسی
دارا شود کل را در ظل فضل او مشاهده می نماید و هر گاه کسی اسمی با وصفی
با احدی دارا ال الله را سلام الله علیهم در مقام عبادت توجه نماید کافر
گشته و عبادت خدا را او هر گاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران
عبادت کند او را با کوانداو او را هر آینه محجوب از عبادت خداوندی
شده و لائق ذات او نیست بل سبیل عباده واجب که او را عبادت

نماید

نماید بو صفیکه خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیء سواه و هر گاه حکم از برای
عابد بن بنار جهنم فرموده بود حق بود بر عابد که او را باستحقاق ذات خود
عبادت نماید و راضی بنار شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و
رضوان اول عطیه است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سبحان الله
عما یشرکون و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق
غیر او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض به خلق در کل شیء بیرون رود که کفر
محض است بل هر شیء که اسم شیئیة بر او اطلاق شود خالق او خداوند است
وحده بعلت خصال سبعه باختیار خود شیء و فرقی در خلق حقایق الممکنة
و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل علل عاملین نه جبر است و نه تفویض
بل امر الله سوای این دو امر است و این امر وسیع از ما بین آسمان و زمین است
تا ارض جاد که منتهای رتبه قوابل است و سر امر این است که خداوند عالم
اختیار است کل شیء را عالم است و بر سبیل اختیار است کل کل را خلق
میفرماید و خواسته بدانست زاو وصف اقتدار ایشان و هر گاه شیء را بر غیر رتبه
قبول خود مستحق فرماید ظلم باو کرده و حال آنکه کل را بر سبیل محبت خود و اولیا
خود خلق فرموده و بعد ذلک قضا را با مقامات ایشان جاری فرموده تا کل
نصیب خود را اخذ نمایند و در چهار مشهد امر بارادهٔ خود از خلق اشیاء فرموده

ذر اول

وعهد گرفته تا آنکه احدی را ایرادی نباشد در ذر اول عهد الوهیت خود را از کل گرفته و در ذر

ذر ثانی

ثانی عهد نبوت حضرت رسول صلی الله و آله را از کل گرفته و در ذر ثالث

ذر ثالث

عهد ولایت آل الله را محکم فرموده و در ذر رابع عهد محبت اهل ولایت

ذر رابع

را اخذ فرموده و کل را با اختیار و اختیار را به نفس اختیار خلق فرموده
و احدی سوای اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کل فرض است
اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد
مستحق است و خلق را تکلیف در معرفت توحید نه با قرار و نه بعجز
بل کل فرض است مشاهده ایات اربعه در نفس که خداوند عالم نسبت به نفس
خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا قوة الا بالله از
خزائن غیب نازل شده و آنچه در السنه بعض از معاندین شهرت یافته
که مرحوم شیخ احمد رحمة الله علیه و تابعین مقام علم او در مقام عبادت توجه
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینمایند و آن حضرت را خالق میدانند
محض کذب و افترا است و معتقد این مطلب کافر و مشرک است باجماع بل
آن بزرگوار و تابعین مقام علم او را اعتقاد همان است که در مقام توحید بیان
شد و آن حضرت و آل اطهار او را سلام الله علیهم محال معرفت و اهل
مشیة و قائم مقام هویت و منتهی مقام صمدانیت معتقد هستند و آل الله را

سلام الله علیهم در این مقامات که اشاره شد عباد مکرمون میدانند که اراده
با مری نمی کنند الا باراده الله بل مشیة ایشان در هر مقام نفس مشیة الله
و اراده ایشان در هر مقام نفس اراده الله نفس اراده ایشان است
و قول باینکه اراده صفت ذات است کفر محض است بل اراده عین
مشیة است که خلق اول است و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق
اشیاء بداند کافر است چه استقلالا اعتقاد نماید چه غیر استقلالا و استغفار
میکنم بسوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم در ذکر مقامات توحید
زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر بعلم حقیقت توحید نیست
و کافی است او و علم او از برای اقرار بتوحید او و او است علی کبیر
ثانی معرفت معاد است و از لوازم مقام خداوند واحد مقامات
الی ما لا نهایة مقدر فرموده بل از لوازم اسم منیع جلیل فرموده و اصل
اتیان بشیء و ذکر آن بکل مقامات آن اقرار بمحمد بن عبد الله بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است با آنکه آن اول
مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از
قیام بمقام خود در اراده و قضاء و بداء و امضاء و قبل و در علم خداوند بود
آن در ابداع و اختراع کل ممکنات کل آن قدرت قبل وجود در اول

کر مشتبه باشد تعلق بمکبر و بعبد مد د حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد

و مثل ان در کلمتین ممتنع بل در صور متسمین هم و هم راجع به نقطه اول مکبر و

ممتنع است و خداوند عالم در هر شان بکل شیئ قادر و عالم بوده و

و از برای معرفت آنحضرت روحی فداه هفت مقام اصل است که حقیقت

مقامات سبعه نازله در الواح کتاب حق بوده تا شیئه اول مقام نقطه بدیعه است

و در اینمقام اول ان عین اقوال است و ظاهر ان علامتیه ان لم یزل

بوده با مرالله و بعد و ضم از یک او مذکور است حرف هو شته و انه احد

بینه است که دلالت میکند نفسه بنفسه لله الاحد الفرد الذی لا اله

الا هو و از یک احدی در اینمقام نیست معرفت ان تمس ازل است

بل حدود و اشارات و اسما و صفات از ساحت عز او مقطوع و

از جلال علو او ممنوع است و او است در اینمقام امکان بلا مثل و شبیه

و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد ان سید اکبر ذکری

ندارند و همه عبید محض و ایات رقیقه هستند از یک ظهور جلالة ان

بزرگوار و غیر از خداوند عالم در اینمقام نشناخته است او را احدی

بل در امکان غیر این بیان ممتنع است و این جهت اعلای شئنه و بطون

او است لا یعلمها الا الله جاعلها و سبحان الله با دنها عما یشرکون

مقامات سبعه نقطه

مراد از احد که حظی ندارد از معرفت ان بزرگوار شان امکانیان است کلام صحیح امیرالمؤمنین که

که خلیفه او است با ان مقامیکه دارد حاکم در حق او در رسول خدا امر فرموده رد حکم رد او

و جسمک جسمی و دمک دمی و لحمک لحمی و روحک روحی و سلمک سلمی علی ان امیرالمؤمنین که

اسما نیابتیه حسنی و ز ضیا نقطه او است از یوم الایجاد الی ما شاء الله سبحانه بدون تقدم

و انفکاک از برای الحمد ان بزرگوار تمام ارکان و سه حدود و ظهور زمان و اعیان و اکوان

و اعیان را پر کرده و در کل هر جزء و مقام ابرار و در ارکان بلاد در اسما حسنی است الحق ان

اسمائیکه در کلمه او انما منقلب و منتقل است بصور مختلفه جمیع او است بید الله سبحانه کما قال

تعالی و بیده ملکوت کل شیئ و قال ید الله فوق ایدیهم ان ید که اسما

و ز ضیا عجز و شهود دیار هر الهه عالم متقوم بان ید است و ما قدروا الله حق

قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات

بیمینه تعالی الله عما یشرکون و شیئی نیست در انکه اسما نیابتیه و ز ضیا عاد نشد

و مقر حادث نباشد که حادث به هر کاه که بگوید مراد از ید قدرت قدیمه است

و قدرت قدیمه همان ذات است لازم اید حدوث ذات قدیمه خداوند هر کاه

هر کاه اسما نیابتیه و ز ضیا [illegible] بان باشد بلکه مراد از یمین و قبضه ید و قدرت حادثه

مستقل است بدون جرح و تعویض چنانکه سراج و تاج ید و یمین و قبضه [illegible] است

از یک [illegible] انوار و عکوسات [illegible] سراج نزله

سموات [illegible] سراج و ظلمات سراج که [illegible] است بقبضه سراج بدون تعویض

و [illegible] که مستلزم شرک باشد مجملا [illegible] ابن عبدالله العلیا شیئه از بندگان حضرت محمد [illegible]

با کلمه اشرف موجودات است بعد از انجناب از ایجاب که حضرت [illegible] کلمه است

که امیرالمؤمنین علیه السلام فاقد ان کلمه است هم چنانکه امیرالمؤمنین ع کلمه دارد که سایر

ائمه ع از ان فاقد اند

و نصب عرفان است و سبحان الله عما یصفون و خامس مقام نقطه خفیه است

مقام اذن

بدانکه نفس بر چهار نوع است نفس نامیه نباتیه و نفس حسیه حیوانیه و نفس ناطقه قدسیه
و نفس ملکوتیه الهیه چنانکه در خبر اعرابیه مسطور است کما قال الاعرابی یا امیر المؤمنین
عرفنی نفسی قال علیه السلام ای نفس ترید قال الاعرابی و هل هی الا نفس
واحدة قال ع انما هی اربعة النامیة النباتیة و الحسیة الحیوانیة و الناطقة
القدسیة و الملکوتیة الالهیة فقال الاعرابی یا مولای و ما النفس اللاهوتیة
الملکوتیة فقال ع قوة لاهوتیة جوهرة بسیطة حیة بالذات اصلها العقل منه
بدءت و عنه وعت و الیه دلت و الیها و اشارت و عودتها الیها اذا کملت
و شابهته و منها بدءت الموجودات و الیها تعود بالکمال فهی ذات الله العلیا
و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة المأوی من عرفها لم یشق ابدا و من جهلها
ضل سعیه و غوی فقال یا مولای و ما العقل قال ع العقل جوهر درّاک محیط
بالاشیاء من جمیع جهاتها عارف بالشیء قبل کونه فهو علة الموجودات و نهایة
المطالب

او است لا یعلمها الا الله جاعلها و سبحان الله و تعالی عما یشرکون

و ثانی مقام نقطه امکانیه است و آنحضرت در این مقام اول مذکور و آدم بدیع
که مقام تعیین نقطه اول باشد و در این مقام به نفس و ذات و وجه
و سمیع و بصیر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور است
و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام به نحو ذکر امکان در نزد انجناب مذکورند
و ماسوا را نصیبی از عرفان این مقام نیست و در این مقام کسی آنحضرت را نشناخته است
الا الله وحده و سبحان الله عما یصفون و ثالث مقام نقطه فعلیه است
و در این مقام آنحضرت باب فیض است از برای آل الله سلام الله علیهم و اهل
عصمت طائفند حول آن بزرگوار و شناخته است در این مقام رسول الله صلی الله
علیه و آله را الا الله با هو علیه و اهل عصمت سلام الله علیهم با هم علیه و ماسوا را
حظی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست صلی الله علیه کما هو اهله
و الحمد لله رب العالمین و رابع مقام نقطه وصفیه است و در این مقام آنحضرت
قطب عالم فؤاد و سیر عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده
بر کل و از برای آنحضرت در این مقام علم بدایته فرض است و اعتقاد به نهایت
کفر و آل الله سلام الله علیهم در این رتبه آل آنحضرت و منتهی از آن ضوء و اغصان
الشجره مبارکه هستند و ماسوا را حتی الانبیاء در این مقام ذکری
و نصیب عرفانی نیست و سبحان الله عما یصفون و خامس مقام نقطه خفیه است

و درانمقام کل انبیا و اوصیا مخلوقند از نوران نیر اعظم و در این مقام اول

عجب در عالم ذر آنجناب لاغیر و کل مذکورند بذکران حضرت روحی

فداه و ان غنی است از کل ماسوای خود بالله سبحانه و هو العلی العظیم

سادس مقام نقطه اصلیه است و در این مقام کل انوار طائفند

حول آنحضرت و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه مشغول فیض آنحضرت شدند

و انمقام گذشت و ذکر رتبه اجل است که سادس مراتب فعل است

و حدیث کنت نبیا و ادم بین الماء والطین در انمقام است

که مؤمنین از سنخ انسان عارف به نبوة آنحضرت میشوند و لقب خود را

از انوار کمالات آنحضرت متوحد اخذ می نمایند و سبحان الله بادئهما یصفون

و سابع مقام نقطه کونیه است که بر کل اشیاء فرض است حتی الذرة فی

الجماد که اقرار به نبوت آنحضرت نماید (یعنی نقطه وجود به جامعه) از یوم بعثت آنحضرت که بعد از

چهل سنه است از یوم ظهور بامرالله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام

و حکم وحی و کتاب و امر بثواب و نهی از عقاب در این رتبه است که

ممکنات از مبدء به منتهای بعد رسیده اند و فرض عباد در این رتبه است

که غیر مؤمن بآنجناب پیدا میشود و بر هر کس معرفت این مراتب سبعه با آیات

مروعه در ان فرض است و مقبول نمیشود اول ان الا با قران که یقین نماید (از نقاط سبعه)

مقام اجمل

مقام سبب

مقام نزول جبرئیل است

فرض عباد و در این مقام است

مقام ایمان به نبی

مقامات مذکوره دور بعد از سبع دار

بیوم بعثت آن حضرت بعد از اقوال اربعین و ان حضرت در انمقام

افقر از کل موجودات و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات

این رتبه اعز من ان یذکر و اعظم من ان یکتب است و همین قدر در مقام

اعتقاد به یقین کامل کافی است بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند

بآنحضرت خاتم آنحضرت براو است از فضل الله اگرچه نتوانند ادراک

نمایند بل فضل و را فضل رب العزة بر کل موجودات مشاهده نمایند

و سبحان الله عما یصفون ثالث معرفت ابواب است و در انمقام

فرض است بر مکلف اقرار بوجابت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید در انمقام

بالفعل شیئی سوای نفس مقدس او در کل مراتب مذکوره در معرفت معانی

در انمقام فرض است بشر لهما و ارکا نما دران انجیت که در کل این مقامات

ذات مقدسه حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه واله بداند

بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس وجابت او است از برای محمد صلی الله

علیه واله و کنه معرفت آنحضرت را احدی غیر از خدا و خدا احد و سید اکبر

رسول الله صلی الله علیه واله ادراک نکرده است و او است باب مطلقه

الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نمیشود الا باذنه و نه حرفی الی الله رافع

میگردد الا بحکمه و معرفت آنحضرت نفس معرفت رسول الله صلی الله علیه واله

مقام نفس نبی

مقام وجابت امیرالمؤمنین

در انکار امیرالمؤمنین عبد رسول الله است

ارشاد بولایت مطلقه و وجابت

در اعمال نفس نبی و امر او است

انجناب

بل کلمۀ توحید و شهادة به نبوة نفس اقرار بولایت آنحضرت است بحکم
ان الذات لا تعرف غیرها و ان الملك یدوم فی الملك ولا یتجاوز
غیره و ان معرفة الله کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیء ولا
وصف حکم و همین است دین خالص خداوند که عبد اعتقاد نماید که آنحضرت
بنده ایست مخلوق و مرزوق و از برای او چیزی نیست الا باذن الله و هر کس
سوای عبودیت مطلقه در حق آنحضرت اعتقاد نماید شک نیست که کافر است
و کل کلمات آنحضرت در معارف در رتبۀ نفس خود راجع باین نقطه است
و آنحضرت روحی فداه بوده است قمیص نور و محل ظهور و آیۀ معبود
و علامت احدیت صلی الله علیه و آله بل کان هو هو بعینها کان لا هی هو
ولا هو غیرها فسبحان الله موجده عما یصفون همین قدر که عبد
ربی از برای آنحضرت اعتقاد داشته باشد به یقین بعبد هر وصفی غیر
رتبۀ احدی صلی الله علیه و آله که وصف نماید از برای آنحضرت لائق
و صدق است بل کل وجود در نزد آنحضرت چه در حال حیوة و چه در
حال ممات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند مثل خاتمی است که در ید
آنحضرت باشد داده است فوق نعت قائلین و وهم مدرکین داده است
که صبر نمود در دین خداوند هر چه از اعداء الله وارد شد تحمل نمود تا آنکه

بدرجه شهادت از ید کافری فایض گردید انا لله و انا الیه راجعون
و صلی الله علیه کما هو اهله انه هو العلی الکبیر رابع معرفت امامت است
و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس
که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور
شد بها هو هو در این رتبه فرض است و اسماء مقدسه ایشان که مرایای
بیان است اینست الحسن[1] بن علی و الحسین[2] بن علی و علی بن
الحسین[3] و محمد[4] بن علی و جعفر[5] بن محمد و موسی[6] بن جعفر و علی
بن موسی[7] و محمد[8] بن علی و علی[9] بن محمد و الحسن[10] بن علی و الحجة[11]
القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة[12] الصدیقة
صلوات الله علیهم اجمعین و این شموس عظمت و نجوم عزت در هر
شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند چه در اداء و چه در انشاء
و چه در امضاء و چه در بداء و شبیه ایشان در هر مقام نفس شبیه امیرالمؤمنین
علیه السلام است بل انه و ما یشاؤن الا ان یشاء الله در حق ایشان
صادق است بحب الله و رضائه جلوه نموده ذکر وصف ایشان متبرک گردد
و حال آنکه بنفسه شاهد است بعدم عرف در رتبۀ ایشان و بر معتقد بآل الله
سلام الله علیهم فرض است که نسبت او صف لا اله الا الله را بالنسبه بکل

موجودات بی داند و در مقامات خود ایشان رتبه تقدم بعضی بر بعضی در اخبار
وارد است مثل تفضیل حسن بر حسین علیهما السلام و تفضیل امام زمان
صاحب العصر علیه السلام بر سایر ائمه صلوات الله علیهم و تفضیل اوصیا
ثمانیه بر ورقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد
و اینمراتب بواسطه قرب بفضل الله است و بغیر از خداوند عالم و محصی
احدی نیست و اعتقاد برجعت ایشان رکن اعتقاد بایشان است
و امروز باراده بقیة الله امام عصر علیه السلام است وجود و کلما وقع علیه اسم
شیئی و اعتقاد بغیبت آنحضرت هم مثل اعتقاد برجعت آن و اعظم علامات
رجعت ظهور جسد امیر المؤمنین علیه السلام است بر قمص شمس اگرچه حال
هم هست ولی حجاب بر عیون خلق است و یوم قرب ظهور مبرک آن
شمس حقیقی کشف غطاء از کل ابصار انشاء الله خواهد شد و مراتب
تفصیل این رتبه مالانهایه بالانهایه لها فرض است و بر خداوند بیان
والهام و بر عباد تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه
از برای معتقد بآل الله سلام الله علیهم و نیکو نصیری است از برای عبد عصمت
و توکل بایشان و کفی لنفسی و لانفس المؤمنین بآل الله وکیلا
خامس معرفت ارکان است مثل مقاماتیکه در رتبه ثانی ذکر کرده شد

در اختلاف مقامات آل الله نسبت بخود ایشان
اشاره برجعت آل الله
اشاره بغیبت بقیة الله
اشاره بعلامات رجعت
اشاره بآنکه بر خدا بیان و بر عبد تسلیم است

و مراتبی که لازمه انقسام است و در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیاء
و آیات و کتب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید بآنکه حقایق افئده
انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق
گشته است و مثل عباد الله هستند بها و بنور ها و ارکان این سلسله در نبوت
چهار پیغمبر اولو العزم است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام
بوده باشند و در رتبه امامت که در حقایق ایشان است در نزد امامت
آل الله سلام الله علیهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود
ارکان چنانکه از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله الی ایام رجعت چهار
پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الیاس و ادریس
علیهم السلام است و همه یک اخذ فیض از امام زمان علیه السلام می نمایند
و اقرار بایشان از اصل دین است و مراتب اقرار باین رتبه زیاده
از ذکر و بیان است والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
سادس معرفت نقباء است بدانکه صراط الله در این مقام ممتد است
و ایشان اقرب بامند بواسطه ارکان از کل موجودات و عدد ی
از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض باحدی نمیرسد اقل
آن یکی است و اکثر آن الی ثلثین بل از انشاء الله اکثر من ذالک هم

اشاره بمعرفت انبیاء و اوصیاء و آنکه حقایق ایشان از نور جسم شریف فاطمه است
ارکان در سلسله انبیاء چهار است
اشاره بآنکه امامت انبیاء در نزد امامت آل الله معدوم است
اشاره بآنکه وجود ارکان در هر عصر لازم است
عدد نقباء

ممکن است چنانچه الآن هستند که در خدمت امام زمان علیه السلام مشرفند
چنانچه در حدیث وارد است نعم المنزل الطیبة وما بثلاثین من
وحشة و ایشان اقل از طرفة عینی از حضور امام عصر عجل الله ایامه محجوب
نیستند و بغیر از او ناظر باحدی نیستند و معرفت ایشان بصفت مرتبه
مذکوره فرض است ولیکن امتیاز نسبه در رتبه ایشان مشکل است
بنحو رتبه آفراز کان چنانچه در ارکان الا مقام احدی صلی الله علیه وآله بیان
قسم امر مستور است و شرف ایشان بعلم انیقعام است و قرب او بخداوند
عالم از جهة قرب بمبدأ است چه ممکن است از ستر این رتبه که سبقت
گیرد احدی بر احدی بلا علم و عمل بل بشرف سبقت وجود و قرب او بحضرت
معبود و عقبات این رتبه لا یحصی ولا یذکر است و اعظم علامات معرفت
نقباء علم معرفت آل الله سلام الله علیهم و عمل است و ایشان در میان خلقند
و با مردم معاشرند ولیکن ایشان را کسی نمی‌شناسد الا بعض از نجبا که بعضی
از ایشان را می‌شناسند حتی اهل وقت زندان ایشان هم ایشان را نمی
شناسند و همین که فوت یک ظهور بهمرسانند خداوند عالم برقلب یکی قابلیت
القاء میفرماید که قائم مقام او گردد و بشرف حضور ستر اعظم روحی فداه
واصل گردد و ایشان حامل فیض اند باذن الله در تکوین و در تشریع و زینت

نجباء با ایشان است و ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه
ولیکن بی اذن امام علیه السلام ظاهر نمی‌نمایند و ایشانند بر ارض دین
اظهار انها نمایند باذن امام علیه السلام و در نوبت ایشان لقاء حجت علیه السلام
را از نوبت فؤادی است که بعینه رؤیت همان عین محسوس است و ایشان
در هر ارض که باشند در ارض طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار
بر هیچ رتبه معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان را جحد نماید
کل معرفت آن هباء منثورا خواهد بود ولا حصل الکلمة خبط معرفت باین نظم محکم
شده و عمل عاملی مقبول نخواهد شد الا بمعرفت این رتبه کما هو علیه و اظهار
ابهاد فرض است بر کل عباد که با هر کس در مقام رحمت و محبت و حرکت نماید
که مبادا با اهل جوف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود
و معرفت باسم و شخص کل تکلیف کل نیست الا تکلیف نفس زیرا که احدی
عالم نیست بلی میسر است هرگاه کسی از امام علیه السلام استدعای ایشان را طلب
نماید و آنحضرت باو القاء فرماید در حالت نوم یا بشئون ممکنه حقه که عبد
یقین نماید بر صحت آن و هرکس عارف شود و نصیب خود را از کتاب
این رتبه اخذ نموده وانتهی الی العارفین سابع معرفت نجباء است
و حقایق این مرتبه لا یدرک ولا یذکر است و نجباء عبادی هستند

که بعد از نقباء و در رشته وجود فیض بایشان رسیده و از ایشان بما سوای خلق
و عدد ایشان در کلام اهل بیت علیهم السلام معین نیست بعضی از اهل بیان
چهل عدد مسطور داشته اند و لیکن حق چنین است که عدد معین نیست و ایشان
در غیبت امام علیه السلام علمائی هستند که بخلائق احکام الهی را میرسانند
و ایشان را از نقباء پس از اول نقیبی مکنون شده الآن انشاء الله بجا در لوم علما
حضرت امام علیه السلام فائض میگردند و اخذ احکام الهی رای نماینده
و این بزرگواران را کسی باسم و نسب نمی شناسد بل با ایشان کل خلق
محشور اند و ایشان میرسانند بکل فیض الهی را بواسطه نقباء و در مقام تکوین
و تشریع و علامت معرفت ایشان اهل نسب بکلمه هستند که اخفی ان
در امکان ناطق نیست بل عدد حروف ها که نسبت حروف در مقام توحید است
عدد ان کلمه طیبه است که نفس ظهور ها و است در مقام حروف و امروز
این مقربان منظر اعجوبه هستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان از هم بعضی
از رشته اطین النفس در مقام جهد و طمن بیرون اورده اند فرحیث لا یعلمون
و اکثر مردم از رجال و نساء طایفه اثنی عشریه بواسطه بی معرفتی این رتبه
داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسی کل مراتب سته را اخفاء و به یقین نماید
و در این مرتبه از مقامات سبعه مذکوره نقطه فضلیه را مجد نماید در مقام معرفت

در اینکه نجبا فیض تکوین و تشریع بواسطه نقباء از ایشان میرسانند

علامت نجباء

یکی از نجباء کل اعمال ان باطل و هباء منثور است بل معرفت الله در مقام
ظهور تمام نمی شود الا بمعرفت این سبعه و همین قدر که عبد این مراتب را
یقین نمود و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است بر ان
خوفی نیست که انشاء الله بالقطع مغفور است و بر کل فرض است که با کل
مردم بر سبیل حب حرکت نماید که مبادا در مقام جهد یکی از نجباء بان
دار در شوند و جهد یکی از ایشان جهد کل است و معرفت درباره یکی از ایشان
معرفت درباره کل است و ایشان رجال حفظة روات آیات امام
علیه السلام می باشند که رد ایشان رد خداوند عالم است و طاعت
ایشان طاعت او است و در مقام اوثقیت بر کل فرض است که هرچه
از برای نفس مؤمن خود راضی میشود از برای برادر خود دهم که در ذر رابع
با او است راضی شود و اوثقیت نیست فیما بین کسی که ذر رابع را
انکار نماید بل فرض است بر معتقد که بکلم خود منکر را معتقد باین اصل
محکم که جزء اصول دین است گرداند و سلوک عبودیت و سیر الی الله
در صحیفه جوابی مفصل ذکر شده سزاوار است بر کل که طالب ترقی هستند
بان عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کل اینست که لله و فی الله
در کل شان حرکت نمایند و معرفت این امر غایت صعب و عظیم است

فی عدم المعرفة بالنجباء الاکبر

فی ان جهد یکی جهد کل و معرفت یکی معرفت کل است

ایشان رجال حفظه روات آیات امام اند

فی المواسات مع الاخوان

فی ان لا اخوة بین المعتقد و المنکر

فی لزوم تبلیغ المعتقد

فی السیر الی الله

فی مختصر السلوک

در صعوبت معرفت نجباء

چه لب شیخ با عتقاد خود دسته حرکت میکند و مع ذلک کافر است و لا اجل عناد
با خداوند در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که با عتقاد خود دسته
حرکت میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجه
بخداوند نه بل بجبت و طاغوت است حاکم نص قران است که میگویند
والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشان را در قران نازل
فرموده و مثل ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمة الله علیه و قائم
مقام او و محبین او را محبت می نمایند اگر چه باعتقاد خود دسته می نمایند و لیکن
شیطان حق را باطل بنظر ایشان جلوه داده و بنص حدیث ناصبی کسی است
که شیعیان ما را حد کنند و ستایش نزد اولی الالباب که ایشان شیعه قدیم
مثل شیعه خالص است و حکم اشخاصی که حد شیعیان ال الله می نمایند در رجعت
ایشان انشاء الله ظاهر خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت
بمثل حکم دم معفو است و خداوند کافی و شاهد است کل را و هو العلی العظیم

باب الرابع فی بیان المعاد لله عز و جل

وصیت میکنم در این کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده و حمد
مقربان ملاء اعلا را از سینه نگرفته و بحکم قران یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا احفظ لسان را نموده که حیات دنیا

زندگانی اوست بلا ذکر است و در روز قیامت بجز خداوند که ترک
ندارد داشته عذاب و اعظم عقاب از برای اشخاصی است که رد
میکنند بسوی اهل معرفت ال الله سلام الله علیهم بکلمات شیطانیه بل در
این عالم هرگاه شاهد حکم خداوند را نمایند در حین حد در و باتش عدل میسوزند
حاکم خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم
ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ واولئك هم اهل
النعیم فی الدنیا والاخرة واولئك هم الغافلون حقا ای علماء
بزرگان دین و علمای اهل یقین بترسید از حکم این ایه شریفه در هر شان
وان نار جهنم لمحیطة بالکافرین و خداوند عالم در هر شان علیم
و شهید است و اوست غنی مطلق و استغفار میکنم بسوی او چنانچه
مستحق و اوست عطوف رحیم و بدانکه ای سائل اصل دین معرفت
سبعه ماموره در حدیث و احکام معاد در نشئه اوست است و تکالیف
این عالم بمثل تکالیف این عالم است الخوف بالخوف و الایمان بمعاد و حشر
اجساد و اجسام و مقامات که خداوند عالم بعد از موت مقدر فرموده
از جزء ایمان بمعرفت خداوند است و هر کس جزئی از جزئیات شریعت
مقدسه که تکلیف این عالم است و جزء از مقامات عالم اوست که تکلیف

نشأه بعد از موت است انکار نماید مثل آن است که انکار وجود حضرت
خداوند را نموده و اقرار بکل شئون این عالم از معراج و مقامات منصوصه
در آن و احکامیکه وارد است فرض است در کل مقامات مثل اعتقاد بتوحید
واجب است و معراج آنحضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است
و اعتقاد بحدیث وارده از جبرائیل هم در این مقام فرض است که ساعت
معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج ملکوت
سموات را رفتند فرموده مع آنکه بجسمه در مقام خود بوده و بیان
این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکما در صحیفه شرح دعای غیبت
شده همین قدر که انسان ناظر بقدرة الله و فعله بشود تصدیق باین امور
بحقیقه عین الیقین می نماید اگرچه ادراک نتواند نمود و قائل بعود ارواح
بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است
و آنچه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تربته قائل
بعود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است
که درک کلمات آن قطب عالم فؤاد را نکرده بل آن مستقر بر کرسی وحدت
در جنت رفرف بین یدی الله بری است از معتقد باین قول بل قائل است
بمعاد کل شیء بعلمیکه احاطه کرده است کتاب اللب الفؤاد فی مقامه والعقل فی مقامه

والعقل

والنفس فی مقامه والجسم بالثلاثه فی مقامه و من عدل عن ذالک
فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت و نار هم فرض است
و در هر دو خلق هستند ما شاء الله که قبل از وجود اینده وره بدیع بعد از
بعث و حشر داخل مقامات خود شده اند داخل جنت والآن ان
از نور حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوق شده و کسیکه عارف کلی
آنحضرت باشد خود را در جنت می بیند و بالاوان متنعم است اگرچه
در اینعالم باشد و تو هم تماشا که این اشاره امر باطنی و موهوم است
لا و الله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده عیانی
مقامات جنت را مثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده میکنی هم خانه
حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بجاریه هرون نمایانیدند و کجی
خداوندیکه جانم بید اوست از منتهای یقین خود بود و خداوندی
اگر کشف کل غطاء شود از برای من یقینی زیاده نمیشود و می بینم بعلم
یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کل الآن جنت و مقامات
از مثل کسیکه در جنت بر اریکه تکیه مستقر است و هرگاه بخواهی
است کوثر را در اینعالم مشاهده کنی و یا تماشای زیارت کن حسین بن
علی ابن ابیطالب علیهما السلام را که و الله در حین زیارت در اعتقاد

باین اسرار عین سلسبیل بید الله در کاس رسول الله صلی الله و آله نوشیده
فطوبی لک ثم طوبی لک بل متوسطین از فرقهٔ مختلطه مقامات
اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات ایشان و حکم کنند درین عالم از برای
ایشان باعمال ایشان ولیکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات
مشهوده این قدر دهر مرا محزون نموده که نتوان ذکر نمود علمای این عصر
حظ ایشان در دواعی اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات من و مع ذلک
واقع شد آنچه که قضا جاری نمود شیاطین انس که از ایشان یک حدیث
عاجز بودند چون بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند بعملیکه سیف تکفیر بود
در امکان ایشان را احدی و هر گاه ناظری البته واقع مشاهده نماید می‌سنجد
که عدد حروف معکوس حاصل شد تمام عدد حروف وجه را در حد بعد از آنکه
میداند که هر یک نفر را بضلالت بیندازد و قتل آنست که جمیع عالم را
بضلالت انداخته و قتل نموده و کافی است از برای عاملین شهادت خداوند
جابر دلیس آن رجل تمام ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیت آل الله
سلام الله علیهم در آخر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بل هر گاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل الله مشاهده فرمایند
فراست کتاب را بیقین خواهند نمود و همین حکم از برای افئدهٔ ایشان آخر

اختلاط مقامات اصحاب جنان بکلمات ایشان

از نار جحیم است ان کنتم تعلمون لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم
ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و میدانم که
آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد ولیکن یوم میقات بین یدی
الله است و میگویم بحکم قرآن لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو
مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و کجی سیداکبر روحی فداه که نسائم
بموت اشد اشتیاقاً من الصبی بثدی امه لاحول الا بالله وانا لله
وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ولا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون بدانکه ای سائل امور اعتقاد
در معاد اکثر من ان یحصی است و فرض است بر معتقدین بکتاب تمامیه که
اعتقاد بهشت خطابر داهل آن بیقین داشته باشند و اعتقاد نمایند
بجحیم سبعه و مقامات آن و بدانکه ثمرهٔ اعتقاد بآنها و اهل آنها آنست
که درین عالم با اهل جنت بمحبت و رحمت سلوک نماید و با اهل هر مرتبه
بطور مقامات ایشان که مقدر شده از جانب حضرت رب العزة سلوک
نماید و هر گاه اسرار معارف اهل رضوان را با اهل جنت سلام بیان نماید
از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم بایشان نموده بل بر معتقد بالله جنان
فرض است که مقامات اهل جنان تمامیه را علی ما هم علیه با مراتبه بیان نماید

ثمرهٔ اعتقاد بجنت و نار

و شبهه نیست که هرگاه معارف جنت احدیت را با اهل جنان سبعه عطا کند
هر آینه بجا مشترک و خارج از جنت میشوند و کذلک احکام اهل جنان
با اهل خطا زیرا که عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم با کل خلق که هر نفسی
بل هر شیئی مستحق به یک نوع عطایات و نائل شدن بمقام رحمانیه است
که بر جوش عطاء بکل سواء باشد و هم چنین است حکم اهل جهنم و خطائران
و مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین مقدر فرموده و هرگاه در این
عالم جهد وردی که نصب با اهل مرتبه اولست نباشد و به ظالم گشته بل فرق
است بر مؤمن بالله که تبری جوید ستر او علانیه و اثار را از اهل جهنم
و خطائران و هرگاه العیاذ بالله لاجل حب شیئی در وجدان این تامل
نماید فالحین داخل نار شده و انّه و انّ جهنم لمحیطة بالکافرین
در شان او صادق است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعه
مشیره و معرفه معاد الا به برائت از اعداء این مراتب کلها و هرگاه
شک در حکم برائت یکی از اعداء نماید به نفسه عدو است و امر الله
اعظم و اکبر از آن است که بتوان اشاره نمود و هرگاه کسی تبری جوید
از اعداء این مراتب سبعه و در رتبه اقرار عدو رتبه نقطه و حقیه تبری
نجوید هر آینه مشرک است و امر نقابت صعب است و حال آنکه شهید سبعه
سهله

اشاره بمقام عارف

سهله است و اخف از اوف کلمه باب در سبعه بودن در کلام الله نازل
شده و این دلیل است بر امر فقد عرف اولی الالباب ان هاهنا
لعلّ لا یعلم الا انما هیهنا و اعتقاد بسؤال قبر و فشار آن و عالم برزخ
و یوم بعث و میزان و صراط و حساب و شئونات ارض محشر بنحویکه در
کلمات اهل عصمت سلام الله علیهم وارد شده فرض است و تفصیل مراتب
باعث حجاب عبد است و عاملی که در باب خامس ذکر میشود جامع جمیع
مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل باصل اصول دین خود
نموده و کافی است اینکه عامل را در مقام اعتقاد و در هر شان عالم بیداء
و عدل خداوند باشی که اعظم کل مقامات خیرات است و اشاره آنکه در این
چهار باب در مقام اصول دین شده کلها را بگیر و از اوراق شجره طوبی بدان
و سلوک کن باینها خود باشی سبیل محبت کن تا مؤمنه اوراق شجره
کاوورند در جنت و دنیا از زراشت از لطف حقی که بقدر همین طرف
محجوب از حکم الله خواهی بود و در هر حال مستعد لقاء الله باشی که موت
اقرب باینان است از کل شیئی و نظر از دنیا و زخارف آن بپوشی
که کل نعیم دنیا در نزد یک ساعت از دار آخرت عذاب صرف است
و در کل اشارات با یقین باشی و حد یقین اینست که نترسی از احدی

اشاره بسؤال قبر

اشاره بسلوك بالنوان

با وجود خداوندی در طاعت وحکم او و بهاین ابواب اربعه کافی است
کل او در مقام افتقار والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ

باب الخامس فی دعاء الاخلاص لله عز وجل

بسم الله العلی العظیم الحمد لله الذی ابدع السموات والارض بامره
ثم الذین کفروا بآیاته الی الله یحشرون اللهم انی اشهدک
بما شهدت لنفسک قبل کل شیء بانک انت الله الفرد الاحد
الصمد الحی القیوم الذی لا یاخذک وصف من شیء ولا ذکر
عن شیء وانت لم تزل کنت بلا وجود شیء ولا تزال انک کائن
بلا ذکر شیء والان قد کنت بمثل ما کنت فی ازل الازال لم یکن
معک شیء ولا یذکر فی رتبتک شیء فسبحانک سبحانک لن
یعرفک علی حق ذاتیتک احد ولن یعبدک علی حق کینونیتک
عبد فاشهد لدیک فی مقامی هذا بان نفس ایتک دالة بالقطع
والمنع واثبتک شاهدة بالسد والباس فکل الوصف یرجع الی
مقام ابداعک وکل النعت یدل علی مقام اختراعک ان قلت
انت انت فقد حکت المثال بالمثال وانک لن تعرف بالاحدیة
صف
وان قلت الله هو هو فقد دلت الاحدیة بالجلال وانک لن تو

بالصمدیة فسبحانک سبحانک یا الهی لا سبیل لاحد الیک لا بالذکر
ولا بالایقان ولا بالثناء ولا بالبیان ولا بالعجز ولا بالاسماء
ولا بالصفات فاستغفرک یا الهی فی تلک الساعة التی نزلت فیها
الارواح باذنک عما یحیط علمک ویحصی کتابک وانک یا الهی
لتعلم سری وعلانیتی ما جحدت توحیدک وان عملت سوءا
فاستغفرک واتوب الیک وقد انقطع الرجاء منی فی تلک
الحال من کل شیء ولا اجد لنفسی معبودا دونک وحدک لا اله
الا انت اللهم انی معترف بعدلک وبدائک وانک یا الهی
لو تعذبنی بکل عذابک سرمد الابد بدوام ذاتک عزا وذکری
بین یدیک لکنت مستحقا بذلک وانک محمود فی فعلک
ومطاع فی حکمک ولا شفیع لی غیر نفسک فاغفر لی اللهم بجودک
ورحمتک فانک غنی عن عذابی وانا مضطر الی غفرانک وان
تدعنی لکنت من الهالکین فانزل علی التفریج تلک الساعة
بندائک ولقائک واستغفار ملائکتک ونزول رحمتک
فانک انت انت قد انقطع النفس منی وانی انا انا فافعل
بی ما انت انت انک اهل الجود والکرم والعزة والامتنان

والسلطنة والبيان والنعماء والكبرياء ولا الدعوات ولا الاخالق لى سواك
وانك رب العزة على الخلق اجمعين واشهد يا الهى لمحمد حبيبك
ورسولك وصفيك وخيرتك بالنبوة ما انت نفسه فى شأنه
وتجعله مقام نفسك فى الاداء والقضاء والبداء والامضاء
وما احاط علمك فى حقه وما نزلت عليه من القران واياتك
وما فرضت عليه من احكامك ومقاماتك وما كرمته فى
ليلة المعراج من علاماتك ودلالاتك وما نزلت فى حكم
دينه المهيمن على الكل انك على كل شىء شهيد اللهم انى مؤمن
به وبكتابه وبكل فرضه وسنته ما نزلت عليه من دينك
الخالص واشهد انه قد بلغ ما حمل من وحيك ونصح على حق الامم
فى امته فجزاه الله كما هو عليه من طاعتك ومحبتك وصل اللهم عليه
بكل صلواتك وبركاتك ونعمائك واياتك بفضل نفسك التى
جعلته فضل محمد صلى الله عليه وآله على الخلق كلهم اجمعين واشهد
لاوصياء محمد صلى الله عليه واله بعده على ثم بعد على الحسن ثم
بعد الحسن الحسين ثم بعد الحسين على ثم بعد على محمد ثم بعد محمد
جعفر ثم بعد جعفر موسى ثم بعد موسى على ثم بعد على محمد ثم بعد

محمد

محمد على ثم بعد على الحسن ثم بعده الحسن صاحب العصر حجتك
وبقيتك صلواتك عليهم اجمعين وبانهم قائمون مقام حبيبك
فى كل شأن ودرجة التى قد اختصت بها نفسه دون احد
من احد من اوصيائه واشهد انهم كانوا محال معرفتك ومعادن
عظمتك ومقامات عزتك وعلامات وحدانيتك فى ازل
الازال لا يبلغهم فى الشرف احد ولا يساويهم فى الرتبة شئ فصل
اللهم عليهم كما بلغوا توحيدك وحملوا دينك واحتملوا الاذى فى
حبك واشهد انهم عبادك المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول
احد وهم بامره يعملون ويحكمون واشهد ان قائمهم حجتك صلواتك
عليه اماما هى الحق به اتوجه اليك وبه اعتصم بحبلك وبه ارجو
لقائك وبه اطمئن رضوانك فانصر اللهم من اراده واخذل
اللهم من لا يعرف حقه وينكر عهده فانك بكل شىء عليم واشهد
ان شيعتهم كانوا انصار دينك وحملة كتابك وتراجمة وحيك
واركان توحيدك وانا ذا مؤمن بسرهم وعلانيتهم واولهم واخرهم
وظاهرهم وباطنهم وحيهم وميتهم وحاضرهم وغائبهم وانفسهم
واكبرهم كما هو عليه من فضلك فانزل اللهم عليهم رحمتك وبركاتك

ما انت انك انت العزيز الحكيم واشهد ان اليوم طاعة عبد

حبك النبي واكرمته اياتك واقمته مقام المقربين من اوليائك

فزين بحكمك وانا بحقه عارف ومن اعدائه كلهم برى واشهد

انه قد بلغ ما حمل من جود بغيبتك المنتظر وانه لمن المؤمنين

بك وباياتك فاجعل اللهم في دينك ما انت انت واغفر اللهم

لاهل ولايته ما انت انت واخذل اللهم اهل عداوته ما انت

انت انك تعلم كل شيء ولا يخفى عليك شئ في السموات والارض

وانك لعلى كل شئ شهيد واشهد ان الموت حق والسؤال في

القبر من اركان دينك حق والبعث حق والحساب حق والجنة

حق والنار حق وان الساعة اتية لا ريب فيها وانك تبعث

من في القبور في رجعة اوليائك ويوم فناء عبادك ولا تعزب

من علمك شئ وانك انت الغني الحميد يا الهى انا ذا اشهد

بين يديك لكل ما تحب كما تحب ولكل ما تبغض كما تبغض

وان هذه الكلمات كانت اعتقادي بين يديك بها احيى وعليها

اموت ومنها ابعث ان شاء الله بين يديك فاجعلها باذنك

وديعة في الان عندك فرد على عنك في مواقع الخوف واجعلها

ايات الانس لي في علامات العبد فانك حتى قيوم قادر احد

صمد فرد وتر لم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا ولا مثال وانك

انت الله رب العالمين اشهد ان لا اله الا الله واشهد

ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان عليا واوصيائه وفاطمة

صلوات الله عليهم امناء الله واحبائه واشهد ان عليا كان

عبد بقية الله في كل لوح حفيظ اللهم صل على محمد وال محمد وانا ذا

اول بحكمك فيما نزلت في القران لتكن لاهل الجنان ان الحمد لله رب العالمين

باب السادس في زيارة الجامعة الصغيرة لله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان

محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وال محمد السلام عليكم يا ال الله

ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا ال طسم ورحمة الله وبركا

ته السلام عليكم يا ال طه ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا ال

يس ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا اهل بيت القدس في

ومنزل الكلمة التامة ومعدن العزة ومظهر السطوة ورحمة

الله وبركاته السلام عليكم يا اهل الخشية واخفها وركن القدر

واصله ومقدر الامضآء وحكمه ومحصى الكتاب وابانه ورحمة الله
وبركاته يا ال الله كيف احصى ثنائكم بعد ما قد سدّ الله باب
الثناء بيني وبينكم وكيف لا اذكر عطيّاتكم بعد ما الاجل الله شيئا
بيني وبينكم ولكن لمّا فرض على العبد ثنائكم فقبل اجتراحاتي عليكم
وذكرهو بقائي في محضركم اسئل من جودكم عفو وجودي وانا ع
لان حياتي لدى حرمكم اعظم ذنب حيث لا يعادله ذنب
فكيف اذا اكتسب الذنب ذنبا اخرى واني لاعلم ان جودكم لم يزل
لكان املي وان كرمكم لا يزال ليكون ابغى ولا يحتاج لاحد بالسؤال
من عفوكم اذا العلم بعفوكم بعد اعترافي بثنائكم لكان اعظم عفو في حقي
حيث لا يعادله عفو لانكم لو علمتم بي في اول ذكري بعد لكم ما كنت
انا ومن ادباري بطلت كل شيء ولكن لمّا رايت مدارا نكم
وعطيانكم في حقي لا ذكر ثنائنا من جودكم في حقي لعلي فؤادي منكم
وبلوح سري لشكركم فيا ال الله ابى وفي بدء كركم ذكرهكم ثم شكركم
شكرهكم ثم مجدكم مجدكم ثم فضلكم فضلكم ثم قدسكم قدسكم
ثم معرفتكم معرفتكم ثم حبكم حبكم ثم رضاكم رضاكم فما احلى سري
وعلانيتي دون تجليكم فيا ال الله كيف اثني عليكم وان ما سوى الذات

بمثل عكس مرآت قد كان في المرآة عندكم ولا وجود لشيء عندكم
فاشهد ان المشية قد ثبتت بمشيتكم وان الارادة قد عينت
بارادتكم وان القدر قد فصلت بقدرتكم وان القضاء قد قضيت
بامضائكم وان البداء قد حققت بعد ما احكمت قبل ما ذكرت
باحبائكم وان الاذن قد دونت باذن بهائكم وان الاجل
قد تمت باذن ثنائكم وان الكتاب قد نزلت من سمائ
عدل اياتكم فباي وصف اذكركم بعد علمي بقطع الوصف من ذاتكم
وباي نعت اسكن قلبي بعد يقيني بمنع النعت من كينونيتكم
فجلت ايات العماء من ظهور علانيتكم ومحت علامات الثناء
من بطون تجليكم وعلمت مقامات البهاء من اثار حبكم
وغنت طيور الفردوس من ورقات اياتكم عزتكم فسبحان
بارئكم ما اعلم من ثنائكم حرفا وما نطق احد بشيء من الثناء
لدى محضركم الا ويرجع الى نفسه فيا الموفي لعبد عرف قدره لم
ولم يتعد من حده فاشهد ان احدا من شيعتكم لما تجلى على الطور
في يوم الازل وجدت الحقائق وانا رها وخرت الافئدة
في مقاماتها وخلقت الجنان وانوارها وسعرت الجحيم وكل

من فيها وقالوا باجمعهم لا اله الا الله سبحانه عما يصفون اشهدكم
بامر الى باني كنت مؤمنا بكم وباياتكم وبما ينزل في كل شان
من ايات فضلكم وسحائب قدرتكم فارحموني بنظرتكم واحفظوني
بقدرتكم وارحموني في ايام رحمتكم واعفوا الى يوم ظهور سلطنتكم
على عبد الاكبر فانني انا عبدكم وزائركم ولائذ بتربتكم ومتشفع
اليكم بمحبتكم فاكتبوا في حق ولمن ارادكم بالعدل يا اهل الفضل
ما انتم عليه من القدرة والجبروت فاني انا اقول انتم حسبي
في كل شان سبحان الله موجدكم عما يصفون والحمد لله

باب السابع فيما نزل لله رب العالمين حكم الصلوة من كتاب الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

ولقد فرض الله على الناس قبل الصلوة بعضا من الاحكام وهي
ان الله لا يكلف لاحد الا دون قوته وما يجب على احد بشيء
وان الاعمال كلها هي شان عمل العباد لله بامره بان لو كان احد
يعمل لله بفطرته ولم يتغير شئون الدنيا ليعمل لله في الدين
الخالص بمثل ما فرض الله عليه من دون ان يتعلم عند احد وان
ذلك ذكر من فضل الله على عباده فاشهد ان الصلوة هي اول

ثمرة الدين وعليها يطوف كل الاعمال وهي اول ما فرض الله على العباد
وانها هي بكلمها في كتاب الله هيكل التوحيد من شبح الفؤاد ولن
تقبل من احد الا بعلم احكامها ولن ترفع من احد الا بالعمل بكل
مقاماتها وانها لكبيرة الا الخاشعين في القران وما يتقرب
احد الى الله بشيء من مثلها وهي في كتاب الله فرض من عنده
وسنة من نبيه محمد رسول الله وخاتم النبيين صلى الله عليه واله
فاول الفرض صلوة الظهر وهي اربع ركعات ثم العصر بمثلها
ثم المغرب بثلث ركعات ثم بعدها بمثل قبلها ثم الفجر بنصفها
ثم الجمعة في ايام الغيبة وهي ركعتان صلوة قد نزلت من الله
باحكامها وانها هي صلوة لم تحل اليوم لاحد الا من كان على عدل
محض ولمن انا احكم عليه بحق ولمن اتبع اياتي رجل الله عنه شان
العدل حق ولمن دون ذلك ان كان على حق بعهدي فليه
حق والا ليسئل الله عنه يوم القيمة لانها مقام الامناء كما فصل في
دعاء الصحيفة ثم صلوة الكسوف ثم الخسوف ثم الزلازل
ثم لكل اية بديعة نزلت من السماء او تحدث في الارض باذن
الله ثم صلوة الطواف للحج والعمرة المفروضة وطواف النساء ثم

فان صلوة الجمعة لا تجوز الا لمن اذن الباب

نعم صلوة الايات

ما يجب على المكلف بالنذر او العهد او ما دون ذلك فى الكتاب
وان تلك الصلوة كلها كانت فى كتاب الله اثنتين ركعة مفروضة تلك
حدود الله فى الفرائض ثم حكم الله فى صلوة السنة قد كتب الله
في النوافل
للمؤمنين فى الصلوة الاولى بعد الزوال وقبلها ثمانى ركعات ثم فى
حكم بعدها بمثلها فى قبلها ثم فى الصلوة المغرب بعدها بنصف ما نزل
فى قبلها ثم بعد العشاء بربع ما نزل فى قبلها ثم فى ثلث اخر كل الليلة
احدى عشر ركعة ثم قبل الفجر لصلوتها بمثلها تلك حدود الله فى كل
يوم وليلة وان ما دون ذلك لا تفتح فى الكتاب وان الادب
بعد تلك الصلواة كانت فى كتاب الله صلوة يوم الغدير ثم يوم
المباهلة ثم الزيارات ثم الطوافات ثم ما نزل فى صلوة محمد وعلى
وفاطمة وسلمان وجعفر صلوات الله عليهم ثم ما نزل فى ليالى شهر الله
وما فصل قبلها وبعدها من لدن ال الله سلام الله عليهم تلك حدود الله
فى صلوات المسنونة وهى لا ينزل فى كلها امر الله الا بركعتين ركعتين
فاذا علمت حدود الله فاعلم ان الصلوة لا يفتح الا بعد شروطها
في الطهارة ووجوبها للصلوة
وان منها حكم الله فيما يوجب الطهارة من الاحداث وهى احدى
عشر شيئا منها النوم اذا غلب على السمع ويعرف القلب حكم اليقين

بعد

في وجوب الغسل
بعد الادرار ثم الاغماء والمرض المانع من الذكر ثم ما يخرج من
طرفى الانسان دون الودى والوذى والمذى بعد شرطه فان
لبس فيها شئ ثم حكم ما يجب بالدخول مع النساء ثم الحيض والاستحاضة
والنفاس من النساء ثم مس الاموات من المؤمنين بعد برد
اجسادهم قبل تطهيرها ذلك حكم الله فى كتابه ولقد فرض الله
فى طهارة تلك الاحداث حكم الوضوء والغسل والتيمم بالتراب
اذا فقد الماء او وجد الانسان فى نفسه عذرا عن الماء وقد فرض
حكم الوضوء للنوم والاغماء والمرض المانع عن الصلوة وما يخرج من
في كيفية الوضوء
الطرفين دون ما والاكبر وان حدوده فى كتاب الله غسل الوجه
بالماء وان حد الوجه فى كتاب الله قد كان من قصاص شعر
الراس الى الذقن وما حوت عليه الاصبعان من الوجه مستديرا
ثم غسل اليدين من اول المرفق الى حد الاصابع ووجب تقديم
اليمنى على اليسرى وفيها الموالات حكما فى الكتاب ثم مسح الراس
ببلل يديه على حد ثلثة اصابع مضمومة من ناصيته الى قصاص
شعر راسه مرة واحدة ثم مسح الرجلين من منتهى الاصابع الى
حد الكعبين تلك حدود الله فى الوضوء ويفتح فى غسل الوجه

لا يجوز ارتماس الوضوء

واليدين مرتين بحكم السنة وما فوق حكم الثلاث ولا الارتماس
في الكتاب تلك حدود الله بالعدل فلا تعتدوها وفيما دون
ذلك فرض الكتاب بحكم الغسل وان المفروض منها سبعة وهي الجنابة

الاغسال سبعة

والاحرام للرجال والنساء ثم غسل الحيض عليهن ثم الاستحاضة
والنفاس عليهن ثم مس اجساد المؤمنين والمؤمنات قبل تطهيرها
ثم تغسل اموات المؤمنين من الرجال والنساء والاطفال
وما دون ذلك مما ورد في الاحاديث بكلمة الوجوب بحكم على السنة
وهي اغسال معدودة لا ينبغي لاحد ان يتركها الا بعذر يمنعه
بالعدل وان الغسل في الجنابة لا وضوء لها ووجب تطهير الجسم بالماء

كيفية الغسل

قبل الغسل وفيها يصح الارتماس والترتيب بتركه وفيما دون ذلك
فعليه قبله الوضوء ثم ان يغسل راسه الى منتهى العنق ثلاثة مرة
بثلاثة اكف من الماء ولا يصح انقص من ذلك ثم جنب الايمن
ثم جنب الايسر بالترتيب ولا يجب فيه الموالاة ويكفي في كتاب الله
للمؤمن في الغسل والوضوء مثل الدهن اذا قل الماء وان الحكم للرجال
والنساء واحدة ولقد فصلنا حكم شان الجنابة وامثالها في الكتاب
من قبل تلك حدود الله فلا تعتدوها ولقد فرض الله التيمم

في التيمم

عن الو

عن الوضوء والغسل للرجال والنساء لما امر الله به بعد فقدان الماء
وعذر كان يضره عند استعماله والله هو لا يصح الا بالتراب الطاهر
واذا لم يمكن يصح بذرات التراب على ما كان عليه وفرض عنده
العمل بنية الخالص لله سبحانه ثم ان يضرب بيديه على الارض

في تيمم بدل الغسل

ثم رفعهما ونفضهما ثم يمسح بهما وجهه من قصاص شعر راسه
الى طرف انفه ثم يمسح بهما ظاهر كفيه وذلك حكم الله في بدل الوضوء
وللغسل فرض ان يضرب بيديه على الارض مرتين كما صح فتلك
الحدود بيان واذا عرفت بعضا من احكام الله فاعرف حكم الماء بانه

في حكم ماء السماء وماء البحر والعين

طاهر ومطهر بحكم القران وان ماء السماء والبحر والعين النابعة
لم ينجس ابدا ومما دون ذلك ان كان غلبت النجاسة على الماء
ثم تغيرت بها ماهيته بان تظهر من لونه او طعمه او رائحته
فلا يصح للانسان ان يستعمله في شيء وان كان لم يتغير بالنجاسة
وكان على حد الكر بالوصفين الظاهرين فكان طاهرا ومطهرا
وان الماء اذا بلغ قدر كر لم ينجسه شيء واذا كان اقل من حد

في النجاسات

الكر ووقع فيه شيء من النجاسات من يد الكافر والمشرك والناصبي
ومن لا يؤمن ببقية الله حجة ربه من نص القران او ما يخرج من

طرفي الانسان والحيوان الذي لم يؤكل لحمه والميتة وما لم يحل
بذكر اسم الله والدم والكلب والخمر والخنزير وما دون ذلك مما
كان نجساً من نص اهل العصمة صلوات الله عليهم فلا يصح للانسان
ان يتوضا به او ان يغتسل منه الا اذا يطهرها بما نزل في حكم الله
وان ماء البئر اذا كان قد تكدر باليقين فحكمه حكم الكر الا في الموارد
المعلومة وان نقص فيجب تطهيره مما وقع فيه من الاشياء الواقعة
مما ورد في كلمات ال الله صلوات الله عليهم وان النجاسة من الا
نسان تطهر اذا زال العين وورد الكر والماء الجاري وبعد
زوال العين دون الكر فرض بان يتغسل بماء الخالص مرتين
تلك حدود الله في هذه الاحكام بالعدل وان الشمس والارض
والغيبة للحيوان والتبديل والانتقال مطهرات بالشرائط التي
فرض الله واوليائه عند العلماء وان دم ال الله وما كان نجساً
من الانسان طهر طاهر مطهر من ال الله ومن اعتقد ان حكمهم
في ذلك مثل الناس فقد عصى ربه وانه هو نجس وان من
المطهرات في بعض الايات ما وقع تلقاء اعين ال الله ولم يذكره
احد من العلماء ولكن الامر عند من اشهده الله خلق السموات والار

في كيفية ازالة النجاسة

في المطهرات

مشهود

مشهود لا يحتاج بذكره ويكفي للمؤمنين بما ذكرنا في ذلك الباب
من اعمال الدين وكان الله بما يعمل العاملون خبيراً

باب الثامن فيما نزل في الكتاب في احكام الصلوة باذن الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل في كتابه احكام كل شيء وقدر لكل شيء حداً
على قدر مقدور وفرض للمؤمنين على ان يتوجهوا في حين الصلوة
تلقاء البيت في المسجد الحرام ولا يصح الصلوة الا ان يقوم الانسان
تلقاءً من شطر البيت وان الكعبة في كل شطرها كانت قبلة المصلين
في المسجد الحرام وان احسن مقاماً فيها كان بين باب البيت وركن
الذي يكون فيه الحجر الاسود وان الله قد جعل المسجد من كل شطره
قبلة لاهل الحرم وان الحرم لكان قبلة لاهل الارض تلك حدود الله
بالعدل وان الله قد فرض صلوة الظهر والعصر من حين الزوال
الى الان هذه كانت سبعة هدة وهي تعين في بعض البلاد بطول
الظل بين نقصها الى غروب الشمس وان اول وقت المغرب
والعشاء كان من اول ذهاب الحمرة من المشرق الى نصف الليل
لكان حقاً الصلوة العصر والعشاء بالاداء وتمرقل امر الله بعد نصف الليل

في القبلة

في اوقات الصلوة

الى مطلع الفجر بصلوة الليل ثم نافلة الفجر وهي ركعتان كان على ذلك
ثلثة عشر ركعة قبل الفجر فاذا طلع خط البيضاء من افق السوداء
صل صلوة الصبح وهي في وقت الى ان طلعت الشمس من محلها
تلك حدود الله بالعدل ولا تؤخر الصلوة من اول اوقاتها
فان في اول الوقت اذا صليت يرفع الله صلواتك بصلوة
حجة الله في الارض واذا تاخرت من دون عذر فعليك
ذنب في كتاب الله فاياك اياك في وقت المغرب والصبح فان من صلى
المغرب بعد طلوع النجوم وصلى الصبح بعد افول النجوم فعليه خطاء
كبير في كتاب الله وراقب حين الزوال فان هنالك تصلى الرحمة
على ال الله عباده المكرمون الذين لا يعملون الا بامره وهم من
خشيته يشفقون فاذا اردت الصلوة طهر جسمك ولباسك
من النجاسات كلها ثم ارضك الا يكون غصبا في كتاب الله
ثم قم تلقاء البيت واذن بكلمة التكبير اربع مرات ثم
بالشهادتين مرتين وان ذكر شهادة الولاية والركن المستتر
من الشيعة ليس بفرض ومن يقول بفصل الجزئية الواردة يبطل
عمله وان نقل لاجل حب كلمة الخير وذكر احباء الله بين يديه فنكرم

في شرايط الدخول في الصلوة في طهارة البدن واللباس والمكان

في الاذان

نورا من نور على نور فوق كل نور ثم تذكر كل من الخمسة النازلة
مرتين ثم اقرء اقامة صلوتك مثل الاذان الا ينقص التكبير من
من الاول والحرف الجامع من الاخير وازدياد الكلمة في مقامها
ثم اقصد النية لله وحده وهي ما تقوم بها العمل ولا احب النطق
بها ولا الخطور في القلب ثم كبر تكبيرة الاحرام فانها فرض ثم
من سور القران الا من كان فيه السجدة الواجبة وهي اربعة
ثم اثنين سورة وما كان قراءة السورة فرضا في بعض الاخبار
ولكن ما احب ان يتركها احد في دين الله واذا نويت سورة
وقرات سورة اخرى فارجع عنها الا من سورة التوحيد وقل
يا ايها الكافرون فان منهما لا يتبع لامر الله وان تعل بما
امر الحجة عليه السلام في توقيعه لحبالك من كل شئ حيث
قال عز ذكره في الثواب التوحيد على محمد قدر ما ورى واذا تلك
سورة مما فيه الثواب وقرء قل هو الله احد وانا انزلناه
لفضلها اعلى ثواب ما قرات وثواب سورة التي تركت ويجوز
ان تقرء غيرها بين السورتين وتكون صلوتك تامة ولكن
يكون قد تركت الفضل واقرء الايات في الصلوة باللحن الذي

في النية

في عدم وجوب السورة

في فضل قراءة سورة التوحيد والقدر

في ان القراءة يجب بالعربية دون اللحن المخترع

خلق الله فيك وان اكره الاصوات صوت القارئ المخرج ولا تتبع عثرا
تهم ولا تشبه لحن صوتك بالاعوجاج عند القرائة فان الحروف
تخرج باذن الله من محالها الا اذا انقيت بالاشتباه من حروف
التشاكل فان هنالك عليك فرض التعليم من اهله الذين تعرفون
في الجهر والاخفات
الايات بالفطرة ولا يسئلون من ذي علم مخرج ولا تجهر بصلوتك
في المواقع المعلومة مثل الظهر والعصر وما فرض الله دون ذلك
ولا تخافت بها في المقامات المعدودة مثل الركعتين الاوليين
من المغرب والركعتين الاوليين من العشاء والصبح وابتغ بين
ذلك سبيلا في النوافل وددها بانك ان شئت تجهر بها وان
في جهر البسملة
شئت تخافت بها تلك حدود الله بالعدل واجهر في البسملة
في كل صلوة فانها من علامات الخاشعين ولا يصح في مقامات
الجهر الاخفات بها الا اذا لم تعلم حكم الله فاذا تعلم وتعمد تبطل صلوتك
وان قرئت سهوا لا شئ عليك ومتى اطلعت بين قرائتك
في القيام المتصل بالركوع
فاتبع حكم الله واعلم بان قيام المتصل بالركوع ركن الصلوة وكل الركوع
ثلث الصلوة فاذكر الله ربك في الركوع بتلك الكلمة ثلث مرات
سبحانه ولكن لا تترك الصلواة على محمد وال الله في ذكر الركوع ولا
في ذكر الركوع والسجود مع الصلوة على محمد واله

السجود

في السجود بثمانية عظم
السجود فانها تمام التسبيح والتهليل والتحميد والتكبير واركع
في ما يصح السجود عليه
بالعدل ثم قم بالعدل ثم اسجد بالعدل بثمانية عظم وكان
جبهتك ومنتهى انفك على تربة الحسين عليه السلام ومحل
في القنوت والتشهد
عليك السجدة على الارض وما انبتت الارض الا ما اكل ولبس
فان كل السجود ثلث الصلوة واقرء تلك الكلمة ان شئت سبعة
مرات سبحان ربي الاعلى وبحمده وبحمدك مرة مع الصلوة على محمد
في تسبيحات الاربع
وال الله وراقب ركعة الثانية باركانها ولا تغفل من القنوت
فانها سنة محمودة ولا من التشهد فانها فرض بذكر الشهادتين
والصلوة على محمد وال الله ولا من الركعتين الاخيرتين بشروطهما
واقرء تسبيحات الاربع فيهما مرة وان قرئت ثلاثا فكان لاحسن
في استعمال العطر قبل الصلوة ولبس الخاتم والعمامة والسراويل
في كتاب الله فان قرائتها الحمد فقد نسخت بحكم توقيع الحجة عليه السلام
واخرج عن الصلوة بالسلام الاخر فانه فرض عليك كما دخلت
بالتكبير وانه فرض في كتاب الله ولا تنس قبل الصلوة استعمال العطر
في تسبيح الزهراء بعد الصلوة
وخاتم العقيق والعمامة والسراويل ولا بعدها تسبيح الزهراء
صلوات الله عليها فانها تعدل الف ركعة من الصلوة في كتاب الله
ولا تقرء في ركعة مفروضة من سور القران اثنين سورة ولا باس

في نسيان الصلوة

في سجدة السهو

في الشكيات

في ان النوم ... الشك في الصبح

في بطلان الكلام في الصلوة

في الانحراف عن القبلة في الاثناء

عليك في النوافل كلها وان نسي احد تكبيرة الاحرام فعليه فرض اعادة
الصلوة وليس لمن ترك القرائة ناسيا بعد ان تقضى محلها اعادة
في كتاب الله وان تركت على فلا صلوة له وكذلك الحكم في تارك
الركوع والسجود نسيانا فان عليه الاعادة فرض في كتاب الله
وانت تسجد سجدتي السهو في كل زيادة ونقصان حكمها في كتاب الله
ولا يقع الشك في الركعتين الاولين واذا ايقنت بالركعتين
لا تبطل صلوتك واعمل بارادتك واذ تبدل وهمك وكنت في المغرب
فلم تم تقوم فتضيف اليها ركعة فان الصادق عليه السلام قال
هنا والله مما لم نقضي ابدا وان كنت في الصلوة الظهر ومثلها وكان
شكك بين الثلاث والاربع سلم ثم صل ركعة واحدة وان كان
بين اثنين واربع سلم ثم صل ركعتين بالقيام وان كان بين اثنين
وثلاث واربع فاحكم على الاربع ثم صل ركعتين وانت قائم وركعتين
وانت جالس وما زاد في كتابك يلتبس الله لك في النوافل وان
بين الاربع والخمس انقض قيامك وسلم ثم اسجد سجدتي السهو
وتبطل الصلوة بالكلام عمدا وبالسهو حكم الله في حقه سجدتي السهو وان
بين الصلوة ينحرف عن القبلة بكله فرض عليه اعادة الصلوة ومن

شككت

الشك في الكلمات والافعال

شككت في الكلمات والافعال ثم دخلت في غيرها فليس عليك
شيء ولا يصح العمل بالشك اذا ابد عليك ثلاث مرة في صلوة
او في ثلثة صلوات ولا يصح الصلوة في لبس الحرير الخالص الا
في الجهاد ولا في جلود الميت ولا الاوبار مما لا يوكل لحمه وصل
في لباس الخز فانه من حيوان البحر وجعل الله ذكوته خروجه الماء
وان الله قد فرض للنساء ان يسترن بلبس رأسهن وشعرهن
في الصلوة وليس الامة فرض ذلك الحكم ولا تصل في عشرة مواضع
الواردة في الحديث فانها مكروهة ولا في شأن التي كان
في قبلتك صورة الا ان تقع عليها شيء وفي التابوت والسراج
كان حكم الله عليك كذلك ولا تصل شيء من الذهب والحديد
الا اذا كنت خائفا من احد فان السيف هنالك حل
عليك ولا تصح صلوة النساء بحذاء الرجال الا اذا تقوم خلفه تقية
شبر واذا صلت عن اليمين والشمائل والمقدمة على الرجال
فرض عليها ان تبعد من الرجل بقدر اكثر من عشرة ذراع
ويستحب الصلوة في النعلين الطاهرة تلك حدود الله بالعدل
ولقد تغيرت الحكم في بعض المواقع للتقية وهي من الدين الخالص

في استحباب الصلوة في النعل الطاهر

فاتبعوا حكم الله في ما ذكرنا في ذلك الباب فان الله يعلم ما في
السموات والارض وانه لخبير بما كنتم تعملون والحمد لله رب العالمين

باب التاسع فيما فرض في الزكوة من حكم الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فرض الزكوة بعد الصلوة لعباده المؤمنين
بامره ثم نزل حكمها في تسعة اشياء من الالاء وهي الذهب
والفضة والحنطة والشعير والتمر والزبيب والابل وهي من
الحيوان ثم البقر ثم الغنم وعفى الله للمؤمنين عما سوى ذلك في الكتاب
وجعل لكل واحد منهن حدا في كتابه وفرض لمن يتعدى من ذلك
الحد حدا وقد فرض زكوة الذهب بعد عدد العشرين دينارا نصف دينار
اذا كان مضروبا وقد مضى عليه الحول باحدى عشر شهرا في كتاب الله
واذا تجاوزت بعد تلك العدة اربعة دينار ففيها ثلاثة
اخماس دينار وكذلك حكم الله الى ما وصل حده واذا اردت
ان ترفع عليك حكم الزكوة فاجعل الذهب سبيكة ولكنه ما احب
لاحد من الناس وان الله قد فرض زكوة الفضة بمثل حول
الذهب وضربه بعد ما يبلغ مائتي دراهم فان حينئذ على ما

لكلها خمسة دراهم فرض بحكم الله وكلما زادت بعد تلك العدة
اربعين درهما وجب عليه درهما واحدة وكذلك الحكم الى ما بلغ
من الحد وذلك حكم الله في الاولين من التسعة وكان فرض الله
بعد الاثنين وقبل ذكر الحيوان اربعة معدودة اذا بلغ احد من
هذه العدة بينتين وسقا الذي هو ثلاثمائة صاع ففيه العشر
اذا كان بعلا او سقيه السماء او السيح والا ففيه نصف العشر
وان كان عدلا ففيه بعد نصف العشر نصف عشر ذلك حكم الله با محو
وما امر الله بالزكوة في تلك الالاء الاربعة الامرة واحدة
وان تحول عليها الحول معدودة وان الله قد فرض لحكم الابل
بعد تمام عدة حول الحول في خمس شاة ثم في كل خمس شاة
حتى يبلغ خمسا وعشرين واذا زادت ففيها فرض ابنة مخاض
فان لم يكن عنده هذه فرض عليه ابن لبون الى عدة خمس
وثلثين فاذا زادت على تلك العدد فحكم الله عليها بنت
لبون الى عدة خمس واربعين فاذا زادت من تلك العدد
فحقة الى ستين وان زادت فجذعة الى عدة خمس وسبعين
فان زادت من ذلك العدد فابنتا لبون فرض عليه الى عدة

تسعين فان زادت من تلك العدة فحقتان فرض عليه في كتاب
الله الى ان تبلغ بعدة عشرين ومائة فان زادت من تلك
العدة ففي كل خمسين حقة وفي كل اربعين ابنة لبون فرض
عليه في كتاب الله تلك اثنى عشر حقة في حكم الابل وان حكم
البقرة بعد ما مضى الحول عليه في كل ثلاثين بقرة تبيع حولي وفي
كل عدة اربعين بقرة اذا بلغت الستين فحينئذ فيها تبيعتان
واذا بلغت الى عدة التسعين ففيها ثلاث حوليات واذا بلغت
العدة بعشرين ومائة ففي كل اربعين مسنة ذلك حكم الله
في البقر وان الحكم في الغنم بعد مضي الحول ليس من دون الار بعين
شئ فاذا بلغت بعدة اربعين ففيها شاة الى ان تبلغ سبع
عشرين ومائة فاذا زادت واحدة ففيها شاتان الى
المائتين واذا زادت من تلك العدة واحدة ففيها ثلاث
غنم الى عدة ثلاثمائة فاذا كثرت الغنم ففي كل مائة شاة وقضي
الامر الاول وليس على ما دون المائة بعد ذلك شئ وان تلك
الحدود في الحيوان من الابل والبقر والغنم فرض اذا اكل رزقه
في ارض المباح من فضل الله ولكن اذا اكل من عند صاحبه بيع او

بقية ثمانين ففي كل اربعين مسنة ... الله وإذا بلغت ...

دون ذلك فليس عليهن زكوة واذا اختلفت الايام عليهن بما جع
حكم الكتاب الى ايام الكثرة بعد القلة وليس على ما لك الجل والبقر
التي يعمل على الارض في حكم الكتاب زكوة وما دون ذلك فرض على تلك
العدة من الالاء وما جعل الله في مال اليتيم زكوة الا اذا اتجر احد بها
واذا ادت ربحها وان حصل خسران ففي ذمته فرض وكذلك الحكم
في الالاء والحيوان ومثل ذلك حكم المجنون في كتاب الله لان الحكم يقع
من عند الله على حر بالغ كامل وليس على الاطفال في كتاب الله حق ولا
على السفهاء الذين لا يدركون الصلوة واحكامها تلك حدود الله
بالحق وما جعل الله الزكوة في مال الغائب عن صاحبه الا اذا تمكن
وان كان بيده متعملا وانه كان مقتدرا باخذه فعليه الزكوة لكل
ما مر بها السنين وكذلك الحكم في الدين الا ان يكون صاحب الدين
هو الذي يؤخره وكل الحكم على القادر الا بعد اخذه ومضي الحول
عليه وان على المستقرض فرض ان يؤدي حق الله في ايام التي جعل الله
المال في يديه وان من ال الله سلام الله عليهم قد اذنا الشيعتهم
بان يعطي الزكوة قبل الاجل بشهرين وبعده بمثلها وما يحل لاحد
ان يعرف الزكوة الا في اهل بلده واذا لم يدرك فعليه فرض ان

يرسل الى المؤمنين واذا ارسل ويعرف متحقق في بلده وضاع
في السبيل فعلى نفسه فرض ان يعطي حق الله بمثله ولا تحل الصدقات
الا بما فرض الله في الكتاب للفقراء وهم قوم لا يسألون الناس
الحافا والمساكين وهم اهل الديانات والعاملين عليها وهم
السعاة والجباة في اخذها وجمعها وحفظها حتى يؤدوها الى نفسها
والمؤلفة قلوبهم وهم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من دون الله
قد جعل الله لهم نصيبا في الصدقات وفي الرقاب قوم لزمتهم الكفارات
والغارمين قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعة الله وفي سبيل
الله قوم يخرجون الى الجهاد او في كل سبل الخير وليس عندهم
ما يقومون به وابن السبيل ابناء الطريق الذين يكونون في الاسفار
في طاعة الله فيقطع عليهم ويذهب مالهم فعلى الامام عليه السلام
فرض ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات وكل اولئك
فرض ان يكونوا مسلمين بكل الايات وهذا الامر البديع ولمن لم يكن
على معرفة ال الله سلام الله عليهم لم يحل عليه شيء في كتاب الله ولم يحل
لمن كان عنده نقده رضا فضى امره ان يأخذ من الصدقات ولمن
له دار وخادم ثم يحتاج حل عليه في كتاب الله ولا يجوز للعبد اعطاء الزكوة

على الاب والام والابن والبنت والجد والجدة والزوجة
والمملوك ولو كانوا فقراء ولم يكن عندهم شيء وحل لما دونهم من
الاقرباء ولا نعطي لاحد من مال الزكوة اقل من خمسة دراهم
ويزد فوق ذلك ما استطعت في سبيل الله وان اغنيت احدا
فذلك خير واحسن من ان تعطي الرجال ولا تسد فاقتهم ولا تذكر
الزكوة عند العطاء فان بها تذل وجه المؤمن وان الله قد فرض
عزته بعزة نفسه ولا احب عليه الذل في شيء ولا تحل لاحد
من بني هاشم في كتاب الله اخذ الزكوة من احد وعليهم حل صدقات
بعضهم من بعض وان رسول الله صلى الله عليه وآله قد جعل الصدقة
سنة في كل شيء انبتته الارض الا في الخضر والبقول وكل شيء
يفسد من يومه وكذلك حكم في امتعة التجارات اذا حال
عليها الحول وامسكها مالكها التماس الفضل على راس المال كذلك
الحكم في الخيل العتاق الراعية وان الله قد جعل في كل فرس في كل عام دينارا
وحكم على البراذين دينارا اثلث حدود الله بالعدل ولقد فرض
في كتاب الله زكوة الفطرة بعد طلوع الفجر يوم العيد الى قبل الصلوة
لكل نفس من حر بالغ ليفدى عن نفسه وعما جعل الله رزقه

ببده وعما يفطر ليلة العيد فى بيته بان يعطى فى سبيل الله صاع
من حنطة او من تمر او ما دون ذلك وليس لمن ياخذ الزكوة
والفطرة فطر وان يعطى فى سبيل الله فاحب فى كتاب الله له وان كان
نفر العطى من نفسه الحاحد من عياله ثم اخذ واحدا و يعطى واحد
ليكون عليهم جميعا فطرة واحدة وقد نزل فى القران كلمة العدل للمساكين
هذه واتوا حقه يوم حصاده وهى القبضة بعد القبضة ومن
الجنا ذا الحفنة بعد الحفنة تلك حدود الله بالعدل
ويستحب فى كتاب الله بان يرسل العبد كل الزكوة الى حجة الله فى عهده
لانه كان اعلم بمصالح رعيته وان فى ايام الغيبة حق فى كتاب الله
حكما بان يرسل الى علماء العدل ليعطون الكل حقهم وان الله يعلم
ما كان الناس يعلمون سبحان الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين

باب العاشر فيما فرض فى الخمس من كتاب الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الارض وما كان عليها لخليفته فى الارض
ومن ظن ان الامام عليه السلام يحتاج بما فى ايدى الناس
فانه هو كافر بحكم الكتاب ثم قد اذن الله للمؤمنين الذين

يوفون بعهد الله ما يملكون فى دين الله من حكم القران ثم فرض
عليهم فى كل ما افاد الناس الخمس ولنبيه لعزة ذى قرابته رسول
الله صلى الله عليه واله بنفسه مثل حكم الحج وان الله ثم حج
البيت لنفسه لمن استطاع اليه سبيلا ثم خمس ما افاد الناس
فى كل شئ لنفسه ثم لرسوله محمد صلى الله عليه واله ثم لذوى القربى
اوصياء محمد صلى الله عليه واله ثم لليتامى والمساكين وابن السبيل
من ذريتهم هاشم بما نسبوهم لابائهم وان ذلك حكم فى كتاب
الله وان اليوم نصف الخمس لبقية الله وحده ونصف العدل
لشيعته المؤمنين بامره من ذريته هاشم وما يحل لاحد
ان يمنع قدر خردل من حق الله لبقيته ولا من حق الله لشيعته
وان الله قد فرض الخمس فى الاموال التى ياخذ المسلمون من اهل
الكفر بالسيف ثم فى المعادن من الذهب والفضة وما
جعل الله فى الارض من دون ذلك اذا بلغت قيمته مائة
دينار وليس فيما بلغ اقل من ذلك شئ ثم فى الكنوز وما يخرج
من البحر من اللؤلؤ والياقوت والزبرجد والعنبر وما خلق الله
فى البحر من دون ذلك اذا بلغت قيمتها قدر دينار ثم

فى الارض التى اشترى ذمى من مسلم فقد فرض الله عليه الخمس
ثم فى ارباح التجارات والزراعات والصناعات بعد مؤنة
الانسان وما جعل الله رزقه بيديه وما اخذ الظالم ذلك
حكم الله بالعدل وان كل مال قد دخل فيه الحرام فرض لمن اراد
ان يزكيه بعطاء الخمس الى من فرض الله له وان لذرية ال
الله نصف الخمس حق ولكن لو انهم يطيعون فى دين الله
لاحب فى كتاب الله تلك حدود الله بالحق وان الله قد فرض
بان ياخذ الانسان مال الناصب متى وجده ويخرج منه
الخمس الى اهله ذلك فضل الله للمؤمنين كما بين ابو عبد الله
عليه السلام فى كلامه لان الله ما جعل للناصب حقا منه فى كتاب الله
وانهم لعبدة حكماء فى الكتاب من اهل الكفر وانهم قوم يسبون
عليا واوصيائه عليهم السلام بعد ما هم يعرفون جلالتهم فى كتاب الله
وان ال الله سلام الله عليهم قد حللوا الشيعتهم حكم الارض لتقبل
صلواتهم عليها وحللوا عليهم فى المناكح حق الخمس لتطيب ولادتهم
فى دين الله ولن يحللوا حقهم من احد وعلى الكل فرض ان يجمعوا
نصف الخمس حق الامام عليه السلام ويحفظوه عند انفسهم

بالامانة فان علموا بنفس من لدى الامام عليه السلام حكماً على
انفسهم يردون اليه والا يوصون لحفظه حتى وصل الى من جعله
الله حقه وان اليوم فرض على الكل ان يعطوا نصف الخمس لمن جعله
من حجته وليا على الامر فاما احل اليوم من احد فقد رخردل
واخذ من الكل اول من خردل التطهير نفوسهم من حق الله
فمن شاء ان يعطى ومن شاء ان يقبض وان اشد الناس
موقفا يوم القيمة من جاء وكان فى ماله قدر خردل من حق
ال الله ونصف الاخر فرض على انفسهم ان يعطوا بايديهم الى
اليتامى والمساكين وابن السبيل من ذرية ال الله عليهم السلام
الرحم ولم يحل عليهم ان يرسلوا الى ولن يعلمون على ذلك الامر
يؤدون اماناتهم ولن يحسبوا انهم اقل من قطمير فان اليوم ذرية
ال الله فقراء بين يدى الله فسوف يحشر الله الاغنياء معهم
ويسألون من حقهم سوء الاوجلت القلوب يومئذ من عظمتها
تلك حدود الله فى الخمس وان الانفال فى ذلك اليوم حق الامام
عليه السلام وهى الغنيمة التى غزا قوم بغير اذن الامام فهى له
من حكم الله ثم ارض التى فتحت من غير ان يوجف عليها بخيل ولا ركاب

والارضون الموات والاموال من الذين ينقطع الوارث منهم

او ما لا يعلم احد مالكه وما جعل الله من المعادن وقطايع الملوك

كما نزل في الحديث لان ليس فيها للناس شيء تلك حدود الله

بالحق وان ارض الفدك اليوم كلها من الانفال ولم يحل لاحد

ان ياخذ منها شيئا وان حده في كتاب الله حد منها جبل احد

وحد منها عريش مصر وحد منها سيف البحر وحد منها دومة

الجندل ولقد فرض لمن استطاع ان ياخذ ثمرتها ويوصل الى

من كان في يده بحجة من مالكها التي لا يقدر ان يؤتي غلتها

وكذلك حكم كل الانفال تلك حدود الله بالعدل ان

اتبعوا امر الله بالعدل فان يوم القيمة تسئلون عنكم عما كنتم

تعملون وتكتمون وتفتدرون وتفعلون وتقيمون وان الله

لا يسئل عما يفعل وانتم تسئلون وسبحان الله رب العرش

عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

باب الحادي عشر فيما نزل في الجهاد من كتاب الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل من فروع الدين حكم الجهاد وانه تعالى

اذا حي الله واوليائه بالعدل وان الله لما بعث محمدا صلى

الله عليه وآله على خمسة اسياف فثلثة منها لا تغمد الى ان

تضع الحرب اوزارها ولن تضع الحرب اوزارها حتى تطلع

الشمس من المغرب فاذا طلعت الشمس من مغربها فيومئذ

لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها

خيرا ومنها سيف على مشركي العرب كما قال الله تع فاقتلوا المشركين

حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد

فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم

من هؤلاء العباد لا يقبل الا القتل او الدخول في الاسلام

ومنها سيف على اهل الذمة كما قال الله تع قاتلوا الذين لا يؤمنون

بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون

دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم

صاغرون وان الامام عليه السلام ووكلائه ياخذون الجزية

من اهل الكتاب بما يشاهدون من غنائهم وليس على فقرائهم

الذين لا يملكون شيء ولا على الممنوع ولا من المغلوب على عقله

جزية في دين الله ومنها سيف على مشركي اهل الارض كما قال الله

فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد
واما فداء ونحن هؤلاء العباد لن يقبل منهم الا القتل والدخول
فى الاسلام ومن بعد تلك الثلاثة فسيف لاهل البغى كما قال
الله تعالى وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان
بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى حتى تفئ الى امر الله
وان بحكم تلك الاية قد حارب على واوصياؤه صلوات الله
عليهم على ظاهر التأويل وبها يقتل الباغين بقية الله عليه السلام
يوم ظهوره ولا يحل لاحد دون الحجة عليه السلام حكم الجهاد
الآن باذن له وسيف الخامس هو المغمود لاجل القصاص
كما قال الله تعالى وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين
بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن
والجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل
الله فاولئك هم الكافرون وان حكمه كان بيد الامام عليه
السلام فهذه السيوف التى بعث الله النبى صلى الله عليه
وآله بها فمن جحدها او جحد واحدا منها او شيئا من سيرها
واحكامها فقد كفر بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وآله وان

تلك

تلك الاحكام حكم فرض الجهاد وكان فرضا على المعتقد بالله واياته
ان يؤمن بحكم الجهاد كما انزل الله على محمد صلى الله عليه وآله فى
الكتاب وكفى بالله للمؤمنين شهيدا والحمد لله رب العالمين

باب الثانى عشر فيما انزل فى الدين بامر الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى اذن لى بان افصل بعض احكام الفروع فى الابواب
السبعة من ذلك الكتاب ولقد فصلنا احكام الصوم فى صحيفة
الفاطمية واحكام الحج فى صحيفتنا التى من السارق فى ارض الحرمين
وما دون ذلك قد فصلنا فى كتاب العدل وان الصلوة فى السفر
قد كانت ركعتين وحدها الا المغرب فانها ثلاث ركعات وحدها
وان النوافل فيه ما نزل فى الكتاب الا بعد صلوة المغرب فان بعدها
قد نزلت اربع ركعات وثلاث عشر ركعة صلوة الليل لا يرتفع حكمها
من العبد لا فى السفر ولا فى ايام البلد وانى انا كما نزل فى الحديث
اقرء بعد صلوة العشاء تلك الاية من القران امن الرسول بما
انزل اليه من ربه والمؤمنون كل امن بالله وملائكته وكتبه
ورسله لا نفرق بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك

ربنا واليك المصير لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت
وعليها ما اكتسبت ربنا لا تواخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا
ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولينا فانصرنا على القوم الكافرين وهى تعدل في كتاب الله بمثل صلوة
الليل واني ما اصلي بالليل في مقام الامر صلوتها لئلا ينطق نفس ان
شان الايات يحصل لي بالرياضة في الطاعات بل كان ذلك
من فضل الله على بلا عمل ولا استحقاق بل نزل الله تلك الايات
من عنده ليكون حجة على الكل ويهلك من هلك عن بينة
ويحيى من حى عن بينة فوالذى نفسى بيده لو ينطق احد من
النصارى بمثل اية على الفطرة لكانت حجة على الكل وبذلك الناس
يميز حكم الصادقين عن الكاذبين وانا ما فرطنا في الكتاب من
شيء ان استطعتم ان تاخذ واكل الاحكام من اياتنا فاعملوا بها
والا فاخذوا من احاديث النازلة من عند ال الله سلام الله
عليهم بشان الخائفين بان تعملوا بكل احكامها ولا تتركوا حرفا منها
تلك حدود الله بالعدل وانا ما فرطنا من قبل في حكم قد نزل لنا
في الكتاب احكام كل شيء هدى وذكرى للذين يعرفون ايات الله

بالعدل

بالعدل ويتبعون احكام الدين بالحق وكان الله بما انتم تعملون خبيرا
ولقد كتبنا في ذلك الكتاب على التقى باذن الله بان يفسر احكام
الصلوة بلسان الاعجميين من نسخ الانسان وعلى العلى بان يفرض
على الناس بالعدل ليس لاحد اذن ان يكتب في ذلك الكتاب
الا باحسن نسخ وكان الله بما انتم تعملون شهيدا وان ذلك
كان من فضل الله عليهما وكان الله بما يعمل العاملون خبيرا وسبحان
الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

باب سيوم در انچه نازل شده است در حكم صلوة از كتاب خداى عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم

وبتحقيق كه فرض نموده است خداوند بر مردمان پيش از نماز صبح از احكام
را وان انست كه خدا تكليف نمى كند احدى را مگر بانچه در دون قوه
اوست وجبر نمى كند براحدى بهيچ چيز وبدرستيكه كل اعمال ايشان عمل
بندگان است از براى خداوندى كه خالق ايشان است بانكه اگر كسى
عمل كند از براى خدا بفطرت خود وتغيير نداده باشد او را شئون و اطوار
دنيا هر اينه عمل خواهد كرد از براى خدا در دين خالص بمثل انچه براو فرض نموده
از خيرانكه ياد كرد از احدى وبدرستيكه اين ذكريست از فضل خدا وند

بر بندگان او پس بدانکه نماز اول غره دین است و بران دور میزند همه
اعمال وان اول چیزیست که خداوند فرض نموده است بر بندگان وان
به تمامه در کتاب خدا هیکل توحید است از شیخ فواد و قبول نمیشود از هیکلس
مگر بدانستن احکام او و بالا نمیرود از هیکلس مگر بعمل نمودن بجمیع مقامات او
و بدرستیکه نماز هر آینه بزرگ است مگر بر کسانیکه خاشع باشند در قرآن
و تقرب نمی‌جوید احدی بسوی خدا بچیزی که مثل نماز باشد و نماز در کتاب
خدا فرض است از جانب او و سنت است از جانب پیغمبر او محمد صلی الله
علیه و آله که فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است پس اول فرض نماز ظهر است
وان چهار رکعت است بعد از آن نماز عصر است مانند ظهر بعد از آن
نماز مغرب است سه رکعت بعد از آن عشاست به مثل آنچه قبل از مغرب بود
بعد از آن نماز صبح است به نصف آن بعد از آن نماز جمعه است در ایام جمعه
وان دو رکعت است که نازل شده است از جانب خدا با احکام خود
و بدرستیکه آن نمازیست که حلال نیست امر او از برای احدی مگر کسیکه بر عدل
محض باشد و از برای کسیکه من حکم کنم برای او حق است و از برای کسیکه فاتح بعث
نماید آیات مراد خداوند قرار داده باشد در او صفت عدالت را حق
و از برای کسیکه دون این مرتبه باشد هرگاه بر حق بوده باشد بعهد من بر آن نیز

وی از

حق است و اگر بوجهی که ذکر شده نباشد و نماز جمعه را بجا آورد خداوند در روز
قیامت از او سؤال خواهد نمود زیرا که این نماز مقام کسی است که ایمن بوده
باشد چنانکه در دعای صحیفه بیان شده است بعد از آن نماز کسوف است
بعد از آن نماز خسوف است بعد از آن نماز زلزله است بعد از آن نماز است
از برای هر آیه بدیعه که از آسمان نازل شود یا در زمین حادث شود باذن
خدا بعد از آن نماز طواف است از برای حج و عمره مفروضه و طواف است و بعد از آن
نمازیست که واجب شود بر مکلف بنذر یا عهد یا غیر آن در کتاب و بدرستیکه
که هر یکی از این نمازها در کتاب خدا دو رکعت معروف بوده است این
حدود خداوند در فرایض و اما حکم خدا در نماز سنت پس به تحقیق که نوشته است
خدا از برای مؤمنین در نماز اول که نماز ظهر باشد بعد از زوال شمس و قبل از
ادای آن نماز هشت رکعت پس در نماز عصر مثل آنچه در ظهر بود و پس از نماز
مغرب بعد از ادای آن نماز به نصف آنچه در نماز پیش از آن نازل
شده بود پس بعد از نماز عشا به ربع آنچه در پیش نازل شده بود پس
در نصف آخر هر شب یازده رکعت پس پیش از فجر از برای نماز فجر مثل نماز
فجر است حدود خداوند در هر شبانه روز و غیر از این شمرده نمیشود در کتاب
و بدرستیکه آنچه ذکر شد تعقیبات است بعد از این نمازها در کتاب خداوند نماز روز

غدیر است پس نماز روز مباهله پس نماز زیارات پس نماز طواف های الحج
نازل شده است در نماز محمد و علی و فاطمه و سلمان و جعفر صلوات الله
علیهم پس آنچه نازل شده است در شبهای ماه خداوند آنچه تفصیل داده شده است
پیش از آنها و بعد از آنها از نزد آل الله سلام الله علیهم اینست حدود خداوند
در نمازهای سنتی و امر خدا در همه این نمازها نازل نشده است مگر دو رکعت
دو رکعت پس چون دانسته شد بندگی خداوند پس بدان که نماز صحیح
نیست مگر بعد از فروض آن و از جمله فروض حکم خداوند است در حد نهای
که موجب طهارت میشود و آن یازده چیز است از آنجمله خواب است
هرگاه غالب شود بر سمع و یقین نماید قلب بآنکه ادراک از دو در شده است
پس بیهوشی است و مرضهاست که مانع شود از نگاه داشتن آن پس چیز است
که از دو طرف انسان خارج شود از زردی و دودی و بندی لیس بشرط آنکه
که استنجا کرده باشد چه باین شرط چیزی در نجاست پس چیزیست
که بسبب دخول با زنان واجب میشود پس حیض و استحاضه و نفاس است
از زنان پس مس اموات مؤمنین است بعد از سرد شدن بدنهای
ایشان و قبل از غسل دادن ایشان اینست حکم خداوند در کتاب او
و به تحقیق که خدا فرض نموده است در طهارت از این حد نهار حکم وضو و غسل

و نیز تیمم که خاک را هرگاه آب نیابد یا انسان در خود عذری بیابد از استعمال
آب و به تحقیق که فرض نموده است وضو را از بعد خواب و بیهوشی و مرض
که مانع باشد از نماز و آنچه بیرون آید از دو طرف غیر از آب الکم که منی
باشد و بعد از اینکه حدود وضو در کتاب خدا شستن وجه است با آب و حد وجه
در کتاب خدا از رستنگاه موی سر است تا ذقن و آن قدری از وجه
که فرو گیرد او را انگشت بزرگ و میان بهم آرسنده او پس شستن دستهاست
از اول مرفق تا سر انگشتان و واجب است مقدم داشتن دست راست بر دست
چپ و معتبر است در آن موالات بحکم کتاب پس مسح سر است بر طرف
وضو دست بمقدار سه انگشت مضمومه از پیشانی تا رستنگاه موی سر یکدفعه پس مسح
پاهاست از سر انگشتان تا خط کعبین اینست حدود خداوند در وضو و
و صحیح است در شستن روی و دستها دو دفعه بحکم کتاب و غنی جهیم حکم سه
دفعه شستن را و نه حکم ارتماس را در کتاب اینست حدود خداوند بعد از آن
غسل پس تعدی نکنید از این حدود در غیر آنچه ذکر شد فرض کتاب حکم غسل است
و به تحقیق که معروف از غسل هفت است و آن جنابت است و او عام است از برای
مردان و زنان پس غسل حیض است بر زنان پس استحاضه و نفاس است از زنان
پس مس اموات مؤمنین و مؤمنات پیش از غسل دادن ایشان پس غسل

اموات مؤمنین است از مردان و زنان و اطفال و آنچه غیر اینها است از آنچه
در احادیث بلکه وجوب وارد شده است این حکمت بر همه سنت و آنها
اغسال چندیست که سزاوار نیست احدی را که ترک اینها نماید بدون عذری
بگفتن که از جمله غسل جنابت و وضوء نیست و واجبست پاک کردن بدن را باب
پیش از غسل و در غسل جنابت صحیح نباشد ارتماس و ترتیب شرط آن و در غیر
جنابت بر او است که وضو بسازد پیش از غسل پس بشوید سر خود را تا منتهای
گردن سه دفعه بسه کف از آب و صحیح نباشد کمتر از این پس بشوید جانب راست را
پس جانب چپ را بآن ترتیب و واجب نیست در غسل موالات و کافیست
در کتاب خدا از جمله مؤمن در غسل و وضو بقلیل روغن مالیدن در صورتی که آب
کم باشد و حکم مردان و زنان یکی است و به گفتن که تفصیل دادیم با حکم جنابت
و امثال آنرا در کتاب پیش از این اینست حدود خداوند پس تجاوز نکنید
این حدود را و بگفتن که فرض نموده است خدا تیمم را بدل وضوء و غسل از جمله
مردان و زنان چرا امر فرموده است به تیمم بعد از نبودن آب یا عذری در نزد
استعمال که ضرر رساند او را و تیمم صحیح نیست مگر بخاک پاک و هرگاه خاک نباشد تیمم
صحیح آنکه تیمم کند بر چیزی که بر آن خاک نشسته باشد و فرض است در نزد تیمم که نیت
این عمل نماید بر وجه خلوص از جمله خدا سبحانه پس بزند دو دست خود را بر زمین

پس بردارد دستها را و بتکاند آنها را پس مسح کند با آنها روی خود را از رستنگاه
موی سر تا طرف بینی خود پس مسح کند با آنها پشت دو دست خود را و این
حکم خداوند است در بدل وضو و از جمله بدل غسل فرض است آنکه بزند دستها را
بر زمین دو دفعه چنانکه در حدیث تصریح باین نموده است و هرگاه نشناخت
جمیع احکام خدا را پس بشناس حکم آب را باین که آن پاک است و پاک کننده است
بحکم قرآن و همه رسیدن آب در بستان و آب دریا و چشمه که نجس نشود
ابدا و غیر از این آنها اگر نجاست غالب شود بر آب پس تغییر کند به نجاست
ماهیت آب باینکه ظاهر شود نجاست از رنگ یا طعم یا بوی آن صحیح نیست
از جمله انسان که استعمال نماید آن آب را در تسبیح خبر و اگر نجاست اثر او
تغییر نداده و بر قدر کر باشد بآن دو صفت که ظاهر است پاک و پاک کننده است خواهد
بود و بعد رسیدن آب هرگاه بقدر کر باشد چیزی نجس نمی‌کند او را و اگر آب
کمتر از قدر کر باشد و واقع شود در آن چیزی از نجاسات از بول یا غائط
و منی و سگ و خوک یا کسی که ایمان نیاورده باشد به بقیة الله که حجت بر دو گانه است
از نقض قرآن یا چیزی که بیرون آید از دو طرف انسان یا حیوانی که گوشت
او خورده نشود و مرده و آنچه حلال نشده باشد بذکر خداوند و خون و سگ و شراب
و خوک و آنچه غیر از اینهاست از آنچه نجس شده بنص اهل عصمت صلوات الله علیهم پس

صحیح نیست از برای انسان که دهن و لب از دهان یا غسل نماید از ان مگر اینکه
تطهیر نماید انرا با انچه نازل شده است در حکم خدا و بدرستیکه آب چاه هرگاه
بقدر کر باشد بر دم بقاعن پس حکم ان حکم کر است مگر در جوار دستور و اگر
کمتر از کر باشد واجب است تطهیران از چیزهای که دران واقع میشود به حکمی که کلمات
آل الله صلوات الله علیهم وارد شده است و بدرستیکه نجاست از انسان
پاک میشود هرگاه عین نجاست زایل شود و وارد شود در کر یا آب جاری و در کمتر
از کر بعد از زوال عین نجاست فرض است که بشویدان را با آب خالص دو دفعه
این است حدود خداوند در این احکام بعدل و بدرستیکه افتاب در زمین و غایب
شدن حیوان و تبدیل و انتقال مطهر اشیاء میباشند نیز الی که فرض نموده است
خدا اولیاء او در نزد عمل کردن بان شرایط و بدرستیکه خون آل الله و انچه
از انسان که نجس شده پاکست از آل الله و کسی که اعتقاد کند که حکم ایشان در این
امر مثل سایر مردمان است پس به تحقیق که معصیت کرده است پروردگار خود را
و بدرستیکه او نجس است و بدرستیکه از جمله مطهرات است در بعضی اوقات چیزی که واقع
شود در مقابل چشم آل الله و انرا اگرچه احدی از علماء ذکر نکرده است
ولکن امر در نزد کسی که خداوند شاهد گرفته است او را در خلق ساختنا و در وی معلوم
و محتاج بذکر نیست و کافی است از برای مومنین انچه درین باب ذکر کردیم از احکام

در وجوب تطهیر آب چاه
کمتر از کر باشد

مسئله در اینکه خون معصوم ...
... نجس نیست

در انچه نازل شده است و دین خداوند عالم خبیر است بعمل عاملین در کتاب احکام نماز با اذن خدای
عزّ و جلّ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد برای خداوندی است که نازل فرموده در کتاب خود احکام هر چیز را و تقدیر
نمود از برای هر چیزی حدی باندازه معین و فرض نمود از برای مومنین که رو آورند
در هنگام نماز بجانب خانه که در مسجد الحرام است و صحیح نیست نماز مگر اینکه باشد
انسان رو بجانب خانه و بدرستیکه کعبه در همه اطراف خود قبله است
از برای کسانی که نماز گذارند در مسجد الحرام و بدرستیکه جلیل ترین مقامات کعبه
ما بین در خانه است و ان رکنی که در اوست حجر الاسود و بدرستیکه خداوند مسجد
الحرام را از جمیع جوانب او قبله قرار داده است بجهت اهل حرم و بدرستیکه حرم
قبله است از برای اهل ارض این است حدود خداوند بعدل و بدرستیکه خدا
فرض نموده است نماز ظهر و عصر را از حین زوال تا غروب شمس مگر اینکه عصر را
بعد از ظهر قرار داده است و زوال معین میشود در بعضی از بلاد بزیاد شدن
سایه بعد از کم شدن او و بدرستیکه اول وقت مغرب و عشا از اول
دنباله سرخی است از جانب مشرق تا نصف شب و بدرستیکه بمقدار قرائت
چهار رکعت پیش از غروب آفتاب و پیش از نصف شب از نماز عصر و عشا است
بطریق اداء پس به تحقیق که خدا فرموده است بعد از نصف شب تا طلوع

فجر به نماز شب بعد از آن نافله صبح و وقت آنها بمقدار سیزده رکعت است
پیش از فجر پس چون طلوع کند خط سفید نورانی از افق سیاه ظلمانی نماز
کن نماز صبح را و وقت این باقیست تا آنکه طلوع نماید شمس از مشرق خود
این است حدود خداوند بعدل و تاخیر مکن نمازها را از اول اوقات
آنها زیرا که اگر نماز کنی در اول وقت بلند میکند خدا نماز تو را با نماز حجت
خدا در روی زمین و اگر تاخیر کنی بدون عذر بر تو خواهد بود گناه در کتاب
خدا پس پرهیز پرهیز از تاخیر در وقت مغرب و صبح زیرا که کسی که بجا آورد
نماز مغرب را بعد از طلوع ستارگان و بجا آورد نماز صبح را بعد از غروب
ستارگان برادرست خلفای بزرگ در کتاب خدا و مراقب باش
هنگام زوال را چه در آن هنگام صلوات میفرستد خداوند رحمن بر آل الله
که بندگان مکرم او هستند بر صبح علی را بجا می آورند مگر با مراد و از خوف
او ترسان میباشند پس چون اراده نماز نمائی بدن و جامه خود را پاک
نما از همه نجاسات پس مراعات نما مکان نماز خود را که غصبی نباشد
در کتاب خدا پس بایست رو بجانب خانه کعبه و اذان بگو بلفظ الله اکبر
چهار دفعه پس شهادتین بگو هر یک را دو دفعه و بدرستیکه ذکر شهادت
ولایت در کن مستتر از شیعه فرض نیست و کسیکه بقصد جزئیت بگوید علی و

باطل

باطل خواهد بود و اگر بگوید بقصد آنکه کلمه حزب دوستان خداست در حضور
خدا خواهد بود نور آن نور علی نور فوق کل نور پس بگو پنج کلمه را که نازل شده است
از یکی را دو دفعه پس بخوان اقامه نماز خود را مثل اذان که منتقص و به تکبیر
از اول و حرف جامع را که تهلیل باشد و از آخر و زیاد کردن کلمه را که قد قامت
الصلوة باشد در مقام خودش پس قصد قربت نما از نماز خداوند به ...
و نیت چیزی است که عمل بآن بر پا است و دوست میدارم تلفظ کردن
بنیت را و نه خطور دادن در قلب را پس تکبیرة الاحرام بگو چه بدرستیکه
آن فرض است در کتاب خدا پس بخوان سوره حمد را با بسم الله الرحمن الرحیم
زیرا که آنهم فرض است پس بخوان از سورهای قرآن سوره را که در آن سجده
واجبه نباشد و سوره که در آن سجده واجبه است جایز است و ضحی و الم
نشرح یک سوره است و هم چنین فیل و لایلاف و قرائت سوره فرض
نیست در بعضی از احادیث و لکن دوست نمیدارم که ترک کند او را احدی
در دین خدا و هر گاه قصد نمودی سوره را و سوره دیگر خواندی رجوع نما از آن
سوره مگر از سوره توحید و قل یا ایها الکافرون چه بدرستیکه رجوع نیست
رجوع از این دو سوره بجهت امر خداوند و اگر عمل نمائی بانچه امر فرموده است حجت علیه السلام
در ترجیح خود بهتر خواهد بود از تکلم تو کلام هر چند در آنجا که فرموده است قرائت در سوره‌ها

بامقدار ربت که روایت شده است و اگر ترک کند سوره از آن سورها
که در آنها ثواب است و بخواند قل هو الله احد و انا انزلناه را بجهت
فضیلت این دو سوره عطا کرده میشود ثواب آنچه را که خوانده است
و ثواب آن سوره را که ترک کرده است و جایز است که غیر این دو
سوره را بخواند و نماز او تمام است ولکن ترک فضیلت کرده است و بخوان
آیات را در نماز به نیکوترین لحنی که خدا در تو خلق نموده است و بدرستیکه
که ناخوشترین صوتها صوت خاری مخرج است و متابعت مکن لغزشهای
ایشان را و تبدیل مکن حسن صورت خود را با عوجاج در نزد قرائت
چه بدرستیکه حروف بیرون میاید باذن خدا از مواضع خود مگر آنکه نفهمی
کی مشتبه شدن حروف که مشاکل یکدیگرند چه در این وقت بر تو است
تعلیم گرفتن از اهلش و ایشان کسانی هستند که آیات به مقتضای فطرت
میخوانند و اخذ مکن از کسی که صاحب علم مخترعی باشد و جهر مکن به نماز
خود در مواقع معلومه مثل ظهر و عصر و آنچه خدا فرض نموده است غیر از این
و اخفات مکن به نماز در مقامات معدوده مثل دو رکعت اولی از
نماز مغرب و دو رکعت اولی نماز عشا و نماز صبح و طلب جهر در میان
و اخفات راهی را در نمازهای نافله و غیر آنها بدرستیکه اگر خواهی جهر نما یا نما

[illegible]

و اگر خواهی اخفات نما این است حدود خداوند بعدل و جهر نما به بسمله در هم
نمازها چه بدرستیکه آن از علامات مؤمنین است و صحیح نیست در مقامات
جهر اخفات نمودن مگر در وقتی که ندانی حکم خدا را پس هر گاه بدانی و عمداً چنین
نمائی نماز تو باطل خواهد بود و اگر سهواً بخوانی چیزی بر تو نیست و هر گاه در بین
قرائت مطلع شدی متابعت نما حکم خدا را و بدان که قیام متصل به رکوع رکن
نماز است و تمام رکوع نصف نماز است پس ذکر کن پروردگار خود را در رکوع
بکلمه سبحان ربی العظیم و بحمده سه دفعه و کفایت میکند یکدفعه و مطلق ذکری
که خالص باشد از برای خدای سبحانه ولکن ترک مکن صلوات بر محمد و آل الله را
در ذکر رکوع و سجود چه بدرستیکه صلوات تمام تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر است
در رکوع نما اعتدال پس بایست معتدل پس سجده کن معتدل بهفت عضو با خشیه
پیشانی و سر بینی تو بر تربت حسین علیه السلام و حلال است بر تو سجده
کردن بر زمین و آنچه از زمین بروید مگر چیزی که خورده شود یا پوشیده شود
پس بدرستیکه همه سجود نصف نماز است و بخوان کلمه سبحان ربی الاعلی و بحمده
را اگر خواهی هفت دفعه و کفایت میکند یکدفعه با صلوات بر محمد و آل او
علیهم السلام و مراقب باش رکعت دوم را با ارکان آن و غافل مشو از
قنوت چه بدرستیکه قنوت سنتی پسندیده شده و غافل مشو از تشهد

[illegible]

چه بدرستیکه ان فرض است بذکر شهادتین و صلوات بر محمد و آل او و فاضل
منو از دو رکعت اخیره باشد والا انکه و بخوان تسبیحات اربع را در این
دو رکعت یکدفعه و اگر بخوانی سه دفعه بهتر خواهد بود در کتاب خدا پس
بدرستیکه قرائت سوره حمد نسخ شده است بحکم توقیع حجت علیه السلام
و بیرون شو از نماز بسلام آخر پس بدرستیکه ان فرض است بر تو همچنانکه
داخل شدی به تکبیر و بدرستیکه ان فرض است در کتاب خدا و فراموش
مکن پیش از نماز استعمال عطر و انگشتر عقیق و عمامه و مسواک را و فراموش
مکن بعد از نماز تسبیح زهرا صلوات الله علیها را چه بدرستیکه ان معادل
میباشد با هزار رکعت نماز در کتاب خدا و بخوان در هر رکعت از نماز
فریضه دو سوره از قرآن را و در نوافل باکی بر تو نیست و اگر کسی فراموش
کند تکبیرة الاحرام را فرض است برا و اعاده نماز و نیست از برای کسیکه فراموش
کند قرائت را تا انکه محل او بگذرد و اعاده در کتاب خدا و اگر عمدا ترک نماید
نماز برای او نخواهد بود و همچنین است حکم در کسی که فراموش کند رکوع و سجود را
چه بدرستیکه برا و اعاده نماز فرض است در کتاب خدا و حکم است در کتاب
خدا انکه دو سجده سهو بجا آورد در هر زیاده و نقصان و همچنین شک
در دو رکعت اول و هرگاه یقین نمودی بدو رکعت نماز خود را باطل مکن و عمل

سلام مخرج از نماز بیان
سلام و روایت

فی السهویات

فی الشکیات

ل

کن بظن خود و اگر ظنت از یک طرف بهم رسد در نماز مغرب باشد پس سلام بگو بعد از
ان بر خیز و یک رکعت بان اضافه نما چه بدرستیکه حضرت صادق علیه السلام
فرموده است که هذا والله مما لا یقضی ابدا و اگر بوده باشد در نماز ظهر
و مانند ان و شک تو در میان سه و چهار باشد با سلام بگو پس یک رکعت نماز بکن
و اگر شک میان دو و چهار باشد با سلام بگو پس دو رکعت نماز کن ایستاده و اگر
میان دو و سه و چهار باشد حکم نما بر چهار بعد از ان دو رکعت نماز کن ایستاده
و دو رکعت دیگر نشسته و انچه زیاد شده باشد در کتاب تو نافله خدا است
تو در نوافل و اگر شک در میان چهار و پنج باشد قیام را بر هم زن و سلام
بگو بعد از ان دو سجده سهو بکن و باطل میشود نماز بسخن گفتن عمدا و اگر سهوا
سخن گوید حکم خدا در حق او دو سجده سهو است و اگر در بین نماز منحرف
شود از قبله بجمیع بدن خود فرض است بر ان که اعاده نماید نماز را و هرگاه
شک نماید در کلمات و افعال و داخل شده باشد در غیر انها چیزی بر تو نیست
و صحیح نیست عمل کردن بشک هرگاه وارد شود بر تو سه دفعه در یک نماز یا در
سه نماز و صحیح نیست نماز در جامه ابریشم خالص مگر در جهاد و نه در پوست میته
و نه در کرک حیوانی که گوشت او خورده نشود و نماز مکن در جامه قوم
چه بدرستیکه ان از حیوان دریاست و قرار داده است خدا انرا که او را

بیرون آمدن از آب و بدرستیکه خدا فرض نموده است بر زنان اینکه بپوشند
سر خود را و موی خود را در نماز و بر کنیز این حکم فرض نیست و نماز مکن در ده
موضعی که در حدیث وارد شده است چه نماز در آنها مکروه است و هم چنین نماز
مکن در جائی که در قبله تو صورتی باشد مگر آنکه چیزی بر آن صورت بیندازی
و در آتش و چراغ حکم خدا بر تو همین است و نماز مکن با چیزی از طلا و آهن
مگر آنکه بترسی از کسی چه در آن وقت شمشیر حلال است برای تو و مکروه است نماز
زنان در برابر مردان مگر آنکه زن در عقب مرد باشد بقدر یک شبر و اگر
زن در طرف راست یا چپ یا پیش روی مرد نماز کند فرض است مگر
آنکه زیاده از ده ذراع از مرد دور باشد و مستحب است نماز کردن در نعلین عربی
این است حدود خداوند بعدل و به تحقیق که تغییر کرده است حکم در بعضی از [illegible]
بجهة تقیه و تقیه از دین خالص است پس متابعت نما یعنی حکم را در آنچه یاد
کردیم در این باب چه بدرستیکه خدا میداند آنچه را که در دلهای شما است
و بدرستیکه او خبیر است بآنچه عمل میکنند و الحمد لله رب العالمین

عدم جواز نماز با طلا و آهن

باب چهاردهم در آنچه فرض شده است در زکوة از حکم خدای عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد سزاوار خداوندیست که فرض نموده است زکوة را بعد از صلوة از کار

بندگان

بندگان خود که ایشان آورده اند با مرا و پس نازل فرموده حکم زکوة را
در نه چیز از نعمتهای آن طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر است
از حیوانات [illegible] و گاو و بعد از آن گوسفند است و عفو نموده است
از [illegible] از آنچه غیر از اینها است و از آنها هر یک از آن
[illegible] در کتاب خود قرار فرموده و از آنها هر کس که تعدی نماید
از آن حد تعدی فرض نموده و به تحقیق که فرض شده است زکوة طلا بعد از
آنکه به بیست دینار برسد نصف دینار در وقتی که آن بیست دینار سکه دار
باشند و یکسال که در اینجا عبارت از یازده ماه است بر او گذشته باشد
و چون بر بیست دینار چهار دینار زیاد شود در مجموع بیست و چهار دینار
عشر خمس دینار واجب میشود و همین نحو است حکم خدا تا هر قدر که زیاد شود
یعنی در هر چهار دینار که شود نصف خمس دینار زکوة او خواهد بود و هرگاه
بخواهی که حکم زکوة را از خود برداری پس طلا را پارچه گداخته قرار بده
و لکن دوست نمیدارم این را از برای [illegible] و به تحقیق که خداوند فرض نموده است
زکوة نقره را بعد از آنکه به دویست درهم برسد و یک سال طلا بر او بگذرد
و سکه دار باشند چه در این وقت بر مالک او پنج درهم فرض است بحکم
خداوند و بعد از دویست درهم هرگاه چهل درهم زیاد شود یک درهم دیگر واجب میشود

و همچنین تا هر قدر که برسد در هر چهل درهم یک درهم واجب خواهد بود [illegible]
حکم خداوند در دو چیز اول از شش چیز و فرض خداوند در چهار چیز دیگر که بعد از
این دو و قبل از ذکر حیوان شمرده شد هرگاه برسد هر یک از آن چهار
چیز به پنج وسق که هر وسقی شصت صاع است که مجموع پنج وسق سیصد صاع
میشود این است که ده یک آن را بدهد در هر صورتی که هر یک از این چهار
بسبب نزدیکی بآب یا بعروق خود آب را جذب نماید یا آنکه رستان (?) از ا
آب داده شده باشد یا آنکه از رودخانه و کوان آب بر آن جاری شده باشد
و اگر چنین نباشند زکوة او نیم یک است و اگر بهر دو قسم آب داده شده
باشد به نحوی تساوی زکوة او در اینصورت نیم یک و نصف نیم
یک است یعنی سه ربع از ده یک است این است حکم خداوند به نحو حق دائم [illegible]
است خدا از زکوة در این چهار چیز یک دفعه اگرچه سالها متعدده بر آنها
بگذرد و بعد بر سنه که خدا فرض نموده است از آنکه حکم شتر بعد از تمام شدن
سالی که در پنج شتر یک گوسفند بدهد پس در هر پنج شتر که زیاد شود دیگر گوسفند
بدهد تا آنکه به بیست و پنج برسد و چون عدد شتر از بیست و پنج زیاد شد
فرض است که یک بنت مخاض بدهد یعنی شتر ماده که داخل در سال دویم
شده باشد و اگر بنت مخاض در نزد او نباشد ابن لبون بدهد یعنی شتر نری

که داخل

که داخل در سال سیم شده تا آنکه عدد شتر بسی و پنج برسد پس چون از سی و
پنج تجاوز کند حکم خداوند بر او یک بنت لبون است یعنی شتر ماده که
داخل در سال سیم شده باشد تا آنکه بچهل و پنج برسد پس چون از چهل و پنج
تجاوز نماید یک حقه باید بدهد یعنی شتر ماده که داخل در سال چهارم شده
باشد تا آنکه بشصت برسد و چون از شصت بگذرد یک جذعه بدهد یعنی
شتر ماده که داخل در سال پنجم باشد تا آنکه بهفتاد و پنج برسد پس چون
از هفتاد و پنج بگذرد دو بنت لبون فرض است بر او تا آنکه بنود برسد
پس چون از نود تجاوز نمود دو حقه فرض است بر او در کتاب خدا تا آنکه
بصد و بیست عدد برسد پس چون از این عدد تجاوز نماید در هر پنجاه
شتر یک حقه و در هر چهل شتر یک بنت لبون فرض است بر او در
کتاب خدا این دوازده حقه بود که ذکر شد در حکم شتر و بعد از سنه حکم گاو
بعد از آنکه سال بر او بگذرد آنست که در هر سی گاو یک گاو یکساله بدهد
و در هر چهل گاو یک گاو مسنه یعنی ماده که داخل در سال سیم شده باشد
بدهد و چون بشصت برسد دو گاو یکساله بدهد و هرگاه بهفتاد برسد در آن
چهل گاو یک مسنه بدهد و هرگاه بنود برسد سه گاو یکساله بدهد و چون
بصد و بیست برسد در هر چهل گاو یک مسنه بدهد این است حکم خداوند در گاو

و بدرستیکه حکم در گوسفند بعد از گذشتن سال آنست که در کمتر از چهل گوسفند
چیزی نیست پس چون عدد گوسفندان بچهل برسد در ان یک گوسفند است
تا آنکه بصد و بیست برسد پس چون یکی بر صد و بیست زیاد شود در آن
دو گوسفند است تا آنکه بدویست برسد پس چون یکی بر دویست زیاد
شود در ان سه گوسفند است تا بسیصد برسد پس هرگاه گوسفندان بسیار
شد در هر صد گوسفند یک گوسفند خواهد بود و امر اول گذشته خواهد بود
و بعد از این در کمتر از صد گوسفند چیزی نیست و این عددی که ذکر شد
در حیوان از شتر و گاو و گوسفند فرض است در صورتیکه آن حیوان بخورد
روزی خود را در زمین مباح از فضل خداوند و اگر روزی را از نزد صاحب
خود بخورد چه بچریدن باشد یا بغیر آن در اینصورت زکوة بر آنها نیست
و اگر مختلف شود ایام بر این حیوانات باین معنی که در بعض از اوقات از زمین
مباح روزی بخورند و در بعض دیگر از مال صاحب خود حکم راجع خواهد شد
با یام کثرت بعد از فقد یعنی حکم تابع آنچه اکثر است خواهد بود و نیست
بر مالک شتر و گاوی که کار کنند بر زمین در حکم کتاب زکوة و آنچه غیر از
این باشد فرض است زکوة در او از آنچه شمرده شد از نعمتهای قرار
نداده است خداوند در مال یتیم زکوة مگر آنکه کسی بمال او تجارت کنند

در بچی حاصل شود و اگر خسران حاصل شود پس در ذمه او فرض است
و همچنین است حکم در نعمتها و حیوان و فضل اینست حکم مجنون در کتاب
خدا زیرا که حکم واقع میشود از نزد خدا بر شخص آزاد و بالغ کامل و نیست
بر اطفال در کتاب خدا وجوبی و نه بر سفیهانی که ادراک نمی کنند نماز
و احکام نماز را اینست حدود خداوند بحق و قرار نداده است خدا زکوة
را در مالی که از صاحب خود غائب باشد مگر در صورتیکه ممکن شود از اداء
او و اگر قادر شود او را خدا و قادر باشد بگرفتن او پس بر او است
زکوة از کل هر چیزی که سالها بر او گذشته باشد و همچنین است حکم
در دین مگر آنکه صاحب دین خودش تاخیر اندازد و همچنین است
حکم بر قرض دهنده مگر بعد از آنکه او را بگیرد دو سال بر او بگذرد و بدرستیکه
بر قرض گیرنده فرض است که ادا نماید حق خدا را در اموالی که خدا مال را
در دست او قرار داده است و بدرستیکه بعض از آل الله سلام الله علیهم
اذن داده اند از کل شیعه خود که بدهند زکوة را پیش از وقت آن
بدو ماه و بعد از وقت مثل این و حلال نیست از کل احدی که صرف
کند زکوة را مگر در اهل بلد خود و اگر کسی را نیابد فرض است بر او که بفرستد
بسوی مؤمنین و هرگاه نفرستد در حالیکه مستحق را در بلد خود نشناسد

دو در راه ضایع شود بر او فرض است که حق خدا را به هر قبیل آنچه ضایع شده و حلال
نیست صدقات که با آنچه فرض نموده است خدا در کتاب از قبیل فقرا و ایشان
قومی هستند که سؤال نمی کنند مردم را از روی مبالغه و الحاح و از قبیل مساکین
و ایشان سعی کنندگان اند در گرفتن زکوة و جمع نمودن و حفظ کردن آن
و از قبیل مؤلفة قلوبهم و ایشان قومی هستند که خدا را یگانه دانسته اند
و عبادت غیر خدا را از خود خلع نموده اند به تحقیق که خدا از قبیل ایشان نصیبی
در صدقات قرار داده است و فی الرقاب و ایشان قومی هستند که لازم
شده است ایشان را کفارات و از قبیل غارمین و ایشان قومی هستند
که واقع شده است بر ایشان دیون چندی که خرج کرده اند در طاعت خدا و فی
سبیل الله و ایشان قومی هستند که بیرون میروند به جهاد یا در راه خیری که در
در نزد ایشان چیزی که بسبب او قیام کنند یا بان امر خیر نمایند و ابن السبیل
و ایشان پسران راهند و کسانی هستند که جدا شده در سفرهای که در طاعت
خدا است پس قطع میشود بر ایشان و میرود مال ایشان بر امام علیه السلام
فرض است که برگرداند ایشان را بوطنهای ایشان از مال صدقات و همه این
هشت صنف فرض است آنکه مسلم باشند بهمه آیات و باین امر بدیع و کسیکه
بر معرفت آل الله سلام الله علیهم نباشد حلال نیست بر او چیزی در کتاب خدا

مستحقین صدقه

وحلال

و حلال نیست از برای کسیکه باشد در نزد او بقدری که امرار بگذراند آنچه بگیرد
از صدقات و کسیکه از برای او خانه و خادمی باشد و لکن محتاج باشد حلال
است بر او در کتاب خدا و جایز نیست از برای بنده که بدهد زکوة را به پدر
و مادر و پسر و دختر و جد و جده و زوجه و مملوک هر چند که فقیر باشند و چیزی
در نزد ایشان نباشد و حلال است از برای غیر ایشان از خویشان و بنده از
برای احدی از مال زکوة کمتر از پنج درهم و زیاد تر از این بده آنچه توانی در راه
خدا و اگر کسی مخفی کرداند از برای تو بهتر و نیکوتر است از آنکه به جبر بدر بسته
فاقه ایشان نکنی و اسم زکوة را او گمان در وقت دادن زیرا که مؤمن بسبب
آن ذلیل میشود و حال آنکه خداوند مقرون ساخته است عزت مؤمن را
بعزت نفس خود و دوست نداشته است بر او ذلت را و در هیچ چیز و حلال
نیست از برای احدی از بنی هاشم در کتاب خدا گرفتن زکوة از احدی و حلال
است بر ایشان صدقات بعض ایشان از بعضی و بدرستیکه رسول خدا هم
صدقه را نسخ قرار داده است در هر چیزی که زبان برد یا خداوند اگر در سر بجا
و بقولات و هر چیزی که در یک روز فاسد شود و هم چنین است حکم در متاع
تجارت هرگاه سال بر او بگذرد و مالک او را نگاه داشته باشد بجهة آنکه
بر سر مایه زیاد شود و هم چنین است حکم از قبیل طلا و یا نقره که در محراب اما شد

و بدرستیکه خدا قرار داده در هر اسبی در هر سال دو دینار و حکم فرموده است
بر یابو یک دینار این است حدود خداوند بعدل و به تحقیق که فرض شده است
در کتاب خدا زکوة فطره بعد از طلوع فجر از روز عید تا پیش از نماز بر
هر نفس که خود بالغ باشد آنکه بجا آورد از جانب خود و از جانب کسانی
که خداوند روزی ایشان را بدست او قرار داده با آنکه عطا نماید در راه خدا
یک صاع از گندم یا خرما یا غیر از اینها و کسی که زکوة فطره بگیرد بر او فطره
نیست و اگر بدهد در راه خدا محبوب تر است در کتاب خدا از برای
او و اگر فقیر باشد بدهد از جانب خود به یکی از عیال خود پس او بگیرد و بدهد بدیگری
تا آنکه بر همه ایشان یک فطره بوده باشد و به تحقیق که نازل شده است
در قران کلمه عدل از برای مساکین و آن این است که و آتوا حقه یوم حصاده
یعنی بدهید حق او را در روز درو کردن او و آن قبضه است بعد از قبضه
و از خرما حفنه است بعد از حفنه یعنی در روز درو کردن گندم و چیدن
خرما مشت مشت بفقرا بدهید این است حدود خداوند بعدل و مستحب است
در کتاب خدا آنکه بفرستند همه زکوة را بسوی حجت خدا در زمان او
زیرا که او داناتر است بمصالح رعیت خود و بدرستیکه در ایام غیبت
حق است در کتاب خدا حکم بآنکه بفرستند بسوی علمای عدل تا آنکه آن

زکوة فطره

استحباب ارسال زکوات
بسوی علمای عدل

عطا کنند بهمه حق ایشان را و بدرستیکه خدا امید انداخته آنچه را که مردم عمل میکنند
و خداوند منزه است از آنچه مردم وصف میکنند والحمد لله رب العالمین

در آنچه ثابت است که فرض شده است در خمس از کتاب خداوند عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد سزاوار خداوندیست که خلق فرموده زمین را و آنچه را که بر زمین است
از برای خلیفه خود در زمین و هر کس گمان کند که امام علیه السلام محتاج میباشد
بآنچه در دست مردم است پس بدرستیکه او کافر است بحکم کتاب پس خداوند
اذن داده است از برای مومنین که وفا کنند بعهد خدا آنچه را که مالک میشوند
در دین خدا از حکم قران پس فرض نموده است بر ایشان در آنچه پیدا میکنند
مردم خمس را و نسبت داده است او را بجهت عزت اقربای رسول
الله صلی الله علیه و آله بنفس خود مانند حکم حج و بدرستیکه حج است از برای خدا است
در حق کسی که استطاعت داشته باشد پس خمس آنچه پیدا کنند مردم در هر
چیزی از برای نفس خدا است پس از برای رسول او است محمد صلی الله علیه و آله پس
از برای ذوی القربی که اولیاء محمد اند صلی الله علیه و آله پس از برای یتامی و مساکین
و ابن سبیل که از ذریه هاشم باشند از جانب پدر و بدرستیکه این حکمت است
در کتاب خدا و بدرستیکه امروز نصف خمس از برای بقیة الله است به تنهایی و نصف

دیگر از بلاء شیعیان آن جناب است که با یقین باشند با مراد و از ذریه
هاشم باشند و حلال نیست از بلا احدی که منع نماید قدر خود را از حق آل الله
را از بلا بقیه الله و نه از حق الله را از بلا شیعه ان جناب و بدرستیکه خداوند
فرض نموده است خمس را در اموالیکه میگیرند مسلمین از اهل کفر بشمشیر پس در معدنهای
از طلا و نقره و آنچه خدا در زمین قرار داده است از غیر معدن هرگاه برسد
قیمت او بمقدار یکدینار و نیست چیزی که کمتر از این باشد پس در گنج ها
پس آنچه بیرون آید از دریا از مروارید و یاقوت و زبرجد و عنبر و آنچه
خدا در دریا خلق نموده از غیر اینها هرگاه برسد قیمت او بقدر یکدینار
پس در زمینی که اهل ذمه از مسلمان بخرد چه به تحقیق که خدا فرض کرده است
بر او خمس الپس در منفعت تجارتها و زراعتها و صنعتها بعد از اخراجات
انسان و آنکسیکه خداوند روزی اینها را بدست او قرار داده و بعد از
آنچه ظالم بگیرد از منتگ خداوند بعدل و بدرستیکه هر مالی که داخل شده باشد
در او حرام فرض است از بلا کسیکه خواهد آنکه پاکیزه نماید او را ابدا او ان
خمس بجهت که خدا فرض نموده است از بلا او و بدرستیکه از بلا ذریه آل
الله نصف خمس حلال است و لکن اگر ایشان اطاعت نمایند در دین
خدا هر آینه محبوب تر است در کتاب خدا از نصف حدود خدا که بدرستیکه

خداوند فرض نموده است که بگیرد انسان مال ناصبی را هر جا که بیابد و بپردازد
خمس او را بسوی امام این فضل خداست از بلا مومنین چنانکه بیان فرموده
حضرت ابو عبدالله ع در کلام خود زیرا که خداوند قرار نداده است هیچ از بلا
ناصبی در کتاب از اهل کفر و بدرستیکه ایشان قومی هستند که دشنام میدهند
ما علیه السلام را و حیا و او را در کتاب خدا و بدرستیکه آل الله حلال کرده اند
از بلا شیعه خود حکم زمین را تا آنکه مقبول باشد نماز ایشان بر زمین و حلال کرده اند
بر ایشان در مناکح حق خمس را تا آنکه پاکیزه باشند ولادت ایشان و رد
خدا و حلال نکرده اند حق خود را باحدی و بر همه فرض است که جمع نمایند نصف
خمس را که حق امام علیه السلام است و حفظ کنند او را در نزد خودشان تا آنکه
پس اگر عالم شدند به نفعی از جانب امام علیه السلام که حکم باشد از بلا ایشان
رد نمایند حق امام علیه السلام را بسوی او و الا وصیت نمایند از بلا حفظ او تا آنکه
برسد بجهت که خداوند او را حق او قرار داده است و بدرستیکه امروز فرض است
بر همه که بدهند نصف خمس را از بلا کسیکه قرار داده است خدا او را از جانب
حجت خود و تا برامر پس من حلال نمیکنم امروز باحدی قدر خود را و میگیرم
از همه کمتر از قول را بجهت پاکیزه کردن نفوس ایشان از حق خدا پس هر که خواهد
بدهد و هر که خواهد نگاه دارد و بدرستیکه سخت ترین مردم از جنبت موقف

در روز قیامت کسی است که بیاید و در مال او بقدر خردلی از حق آل الله باشد
و نصف دیگر از خمس را فرض است بر خود ایشان که بدهند بدست خود به یتامی
و مساکین و ابن سبیل از ذریه آل الله علیهم سلام الرحمن و حلال نیست بر ایشان
که بفرستند بسوی من و از جمله کسانیکه میدانند ایشان را برابر این امر اداکنند
امانت ایشان را و حجت نمایند از ایشان کمتر از ظلم را چه بتحقیق که امروز در زمین ایشان
آل الله فقراء اند در حضور خداوند پس زود باشد که محشور گرداند خدا اغنیا را بآبا
و سؤال نماید از حق ایشان چنان سؤالی که بترسند دلها در آن روز از بزرگی
آن این است حدود خداوند در خمس و بدرستیکه انفال در این روز حق امام
علیه السلام است و انفال غنیمتی است که قومی بغیر اذن امام جنگ کرده باشند پس این
غنیمت از جمله امام است از حکم خداوند پس زمینی است که فتح شده باشد
بدون قهر و غلبه و زمینهای موات است و اموال کسی است که وارث
از ایشان منقطع شده باشد یا کسی مالک او ندانند و آنچه زینت که خداوند قرار
داده است از معادن و قطایع پادشاهان چنانکه در حدیث نازل شده است
بجهت آنکه نیست در او فیها از جمله مردم چیزی این است حدود خداوند حق و بدرستیکه
که زمین فدک امروز همه آن از جمله انفال است و حلال نیست از جمله احدی که بگیرد
چیزی از آن را و بدرستیکه خداوند در کتاب خبر داده احدی از او که احدی تعدی کند از

مراد از قطایع چیزی است که اصطفای سلاطین دارد و هم چنین منقول کذا فی

[illegible]

او و ده نه الجدل است و بتحقیق که فرض شده است از جمله کسیکه استطاعت
داشته باشد آنکه بگیرد ثمره او را برساند بکسیکه در دست او حجتی باشد
از جانب مالک او چنان حجتی که قادر نباشد احدی که مثل او را بیاورد
و هم چنین است حکم کل انفال این است حدود خداوند بعدل آنکه قایم
کنید امر خدا را بعدل چه بتحقیق که روز قیامت سؤال میکنند از شما از آنچه
بوده که عمل بکردید و کتمان میکردید و قدرت بران داشتید و کجا میاورد
دیده و پا بیدار شنیده و بدرستیکه خداوند سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند
و شما سؤال کرده میشوید و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین
دعائیکه نازل شده والحمد لله رب العالمین است دعا جهاد از کتاب خدای عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خداوندی را سزاست که قرار داد از فروع دین حکم جهاد را و بدرستیکه
او مثل نماز است هرگاه دعوت نماید خدا و اولیای او بعدل و بدرستیکه خداوند
مبعوث فرموده محمد صلی الله علیه و آله را به پنج شمشیر پس سه تای از آنها در غلاف
نمیشود تا آنکه بگذارد جنگ اوزار خود را یعنی تا آنکه جنگ منقضی شود و منقضی
نمیشود تا آنکه طلوع نماید آفتاب از جانب مغرب پس چون آفتاب از مغرب
طلوع شود در آن وقت نفع نخواهد داد هیچ نفسی را ایمان او که نباشد که از پیش

ایمان آورده باشد پاک کرده در ایمان خود خیری را و از جملهٔ آیات شمشیر آیت
بر مشرکین عرب چنانکه خدای تعالی فرموده که فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا واقاموا
الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم پس از این مشرکان
قبول نمی شود مگر قتل یا داخل شدن در اسلام و از جملهٔ آیات شمشیری بر اهل ذمه
چنانکه خدای تعالی فرموده قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم
الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق
من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون
و بدرستیکه امام علیه السلام و وکلای او میگیرند جزیه را از اهل کتاب با آنچه
مشاهده نماید از غنای ایشان و فقر فقرای ایشان که مالک چیزی نیستند
و نه بر معتوه یعنی بر صاحب عاهت و آفت چون جنون و جذام یا بر شیخ و هرم
بر مجنون جزیه در دین خدا و از جملهٔ آیات شمشیری است بر مشرکین اهل زبان
چنانکه حق تعالی فرموده فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا
الوثاق فاما منا بعد واما فداء پس از این مشرکان قبول نمی شود مگر
قتل یا داخل شدن در اسلام و بعد از این سه شمشیر شمشیری است از برای اهل
بغی چنانکه خدای تعالی فرموده وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا

سها

بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
و بدرستیکه بحکم این آیه محاربه نمود علی و اوصیای او صلوات الله علیهم بنا بر ظاهر
تاویل و این آیه میکشد سرکشان را بقیة الله علیه السلام در روز ظهور خود
و حلال نیست از برای احدی غیر از حجة علیه السلام حکم جهاد مگر آنکه اذن دهد
برای او و شمشیر پنجم شمشیری است که در غلاف کرده شده است بحجة قصاص چنانکه
خدای تعالی فرموده وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین
بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن
والجروح قصاص فمن تصدق فهو کفارة له ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون و بدرستیکه حکم این بدست امام علیه السلام است پس اینها
آن شمشیرهایی که فرستاد خدا پیغمبر را صلی الله علیه و آله با اینها پس هر که انکار کند اینها را
پس بتحقیق که کافر شده است بآنچه خدا فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله
و بدرستیکه این احکام حکم فرض جهاد است و فرض است بر کسیکه معتقد باشد
بخدا و آیات او و آنکه ایمان آورد و بحکم جهاد چنانکه نازل کرده است خدا بر محمد
صلی الله علیه و آله در کتاب که کلام خداست از حیثیت شاهد بودن از برای مومنین
در آنچه نازل شده است والحمد لله رب العالمین در دین با مر خدای عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خداوندی را سزاست که اذن داد از بطن من که تفصیل بدهم بعض احکام فروع
را در بابهای مخصوصه از این کتاب به تحقیق که تفصیل دادیم احکام صوم را در صحیفه
فاطمیه و احکام حج را در صحیفه که دزد و برد او را در زمان مکه و مدینه و آنچه غیر از آنها
است به تحقیق که تفصیل داده ایم در کتاب عدل و بدرستیکه نماز در سفر دو
رکعت بود به غیر های مگر نماز مغرب چه بدرستیکه او سه رکعت است و بدرستیکه
نافله های در سفر نازل نشده است در کتاب مگر در نماز مغرب چه بدرستیکه
بعد از آن نازل شده است چهار رکعت و سیزده رکعت نماز شب حکم او
برداشته نمی شود از بنده نه در سفر و نه در ایامی که در بلد است و من چنانکه
نازل شده است در حدیث میخوانم بعد از نماز عشاء این آیه از قرآن را

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا
سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا ولا تحمل
علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا
به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین

و این در کتاب خدا برابری میکند مثل نماز شب و بدرستیکه من نماز میکنم در شب

درمقام

در مقام امر نماز شب را تا اینکه کسی گمان نکند که شأن آیات حاصل می شود
برای من بسبب ریاضت در طاعات بلکه این از فضل خدا است بر من بدون
عمل و بدون استحقاق بلکه خداوند نازل فرموده است این آیات را از
نزد خود تا اینکه حجت باشد بر همه و هلاک شود هر که هلاک شده است از بینه و زنده
شود هر که زنده شده است از بینه پس بآن کسی که جانم بدست او است
که اگر نطق کند احدی از نصاری بمثل یک آیه بر فطرت هر آینه حجت خواهد
بود بر همه و بآن بشأن تمیز داده میشود حکم راست گویان از دروغ گویان و بدرستیکه
که تفریط نکردیم در کتاب از چیزی اگر میخوانید که اخذ نمائید همه احکام را از آیات
پس عمل نمائید بآنها و الا پس اخذ نمائید از احادیث نازله از نزد آل الله سلام
الله علیهم بشأن خائفین بآنچه عمل کنید همه احکام آنها و ترک کنید هر چه نهی شده از آنها را
این حدود خداوند بعدل و بدرستیکه ما تفریط نکردیم بیش از این در حکمی
تحقیق که نازل کردیم در کتاب احکام هر شیئی را که هر آینه هدایت و متذکر نمودن
کسی که بشناسد آیات خدا را بعدل و متابعت می نماید احکام دین را بحق
و بوده است خدا بآنچه عمل میکنند خبیر و هر آینه به تحقیق که نوشتیم در آن کتاب
بر نفی باذن خدا اینکه تفسیر نماید احکام نماز را بزبان عجمیین از نسخ انسان و بر
حقا اینکه بخوانند بر مردم بعدل نیست از نظر احدی در این هنگام که بنویسد آن

کتاب را اگر به نیکوئی رضی و بوده است خدا با آنچه شما عمل میکنید بینا و بدرستیکه

این بوده است از فضل خدا بر این دو و بوده است خدا با آنچه عمل میکنند

کنند کمال خبیر و سبحان الله رب العرش عما یصفون

و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

الامام اثنی عشر [illegible] من ولدی

من ولدی و لذلک [illegible] علی الاسلام [illegible]

و ولد نفس [illegible] الانفعال [illegible]

از این [illegible] بعون الله [illegible]

کما قال الصادق علیه السلام ان الله خلق المؤمنین من نور و صبغهم فی رحمته ابوه النور و امه الرحمة

[illegible] از جهة فعل و انفعال [illegible] و جهة انفعال [illegible] اب است [illegible] جهة فعل [illegible] جهة انفعال [illegible] ماده و از [illegible]

که غایت صنع و ایجاد ماده و صورت است که منفرد و یک ذات و دائم اند و در واقع

نمی باشد از برای شیئی اب و ام حقیقی غیر از نطفه اب و ام که ماده و صورت و جهة

فعل و انفعال اند احدهما حار یابس و دیگری بارد رطب است و لکن چون زوج

حامل ماده و نطفه حار یابس است که اب و اقرب است لهذا مستحق ابیت گردید چنانچه

زوجه بجهة حمل صورت و نطفه بارد رطب که جهة انفعال است مستحق بامیت گردید و از نه

نمی شناسد اب و ام و ولد مگر نطفتین که ماده و صورت و اصل ارکان شیئ اند

از برای تحقق آن و بعد آنکه اباء و امهات و برتبه نوعند اینکه ابن ابن است

در واقع و اینکه در واقع است و اینکه نیست یا ثابت و نه یا ثابت کاذ قوله تعالی

انه لیس من اهلک با آنکه پسر نوح بود و حسب ظاهر و لکن پسر واقعی نبود و همچنین

پدر نیست چنانکه پسر نیست چنانکه ولایح ندارد برادری اما اینکه ان در واقع

الطو

و حقیقت اب است رسول الله صلی الله علیه و آله است لاجل آنکه آن بزرگوار هر چند در ظاهر ابن

عبدالله است و لکن در واقع اب است از برای عبدالله و اما اینکه حقیقة

ابن باشد چون حسنین علیهما السلام از برای آنکه ایشان در واقع ابناء امیر المؤمنین اند

در باطن و ظاهر و بعد آنکه اباء و برتبه نوعند الاول اب العقول است

که آن خاتم انبیاء است با ابن عم خود که خاتم الاولیاء است الثانی اب

النفوس الامارة بالسوء است که آن ابلیس و جهل لعنه الله است که مقابل است

با عقل کل الثالث ابو الاجسام است که آن آدم ابو البشر است و حضرت

حق سبحانه و تعالی در قرآن از اباء ثلاثه خبر داده است کما قال و وصینا

الانسان بوالدیه احسانا مراد از این اب ابو العقول است که آن خاتم الانبیاء

و خاتم الاولیاء است و شأن ایشان دلالت کردن بر خیرات است و لاجل

این سخن رحمانند اللهم صل علی محمد و آل محمد و قال و ان جاهداک علی

ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما مراد از این اب ابو النفس

الامارة بالسوء است در لحاظ که آن غالب است و کاهی مراد در نفس مطمئنة است

حاکم منتفای وقف شرط است و در صورت اول که مراد جهل و ابلیس است اطاعت

ایشان غیر جایز است در هر حال لاجل آنکه دعوت نمی کنند مگر با عراض از نور توحید

بسوی کثرات کما قال الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر و قال و صاحبهما فی الدنیا

معروفا مراد از ایشان در اینجا والدین جسمانی است بقرینه اختصاص بدنیا لاجل

لاجل آنکه این نسبت دنیوی است و آن در آخرت منقطع است بلکه در نزد اهل ادراک

مقامات عالیات هم دنیوی است اشاره بکلام ملک علام فاذا نفخ فی

الصور فلا انساب بینهم و لا یتساءلون در آخرت نسبت نباشند

بلکه در سؤال و جواب هم نباید مگر نسب محمد و آل که آن معتبر است از برای

آنکه ایشان واعیه شدگان را بسوی بقای ابدی و فنای سرمدی

و بسوی قرب و حب که سلوک بسوی حق و وصول به محبوب هر چند این

دعوت از برای رتبه فوق العقل و شأن آن است و لکن عقل دلیل

و باب آن است و در واقع والدین حقیقی نیز بسبب ایشان راضی است

و بعد از ذکر توحید بیان کرده است کما فی قوله و قضی ربک ان لا تعبدوا
الا ایاه و بالوالدین احسانا فالوالدین عقل است و انجه نسبیه اند از قطع نمود
در حقیقه کل انساب منقطع کردند کما قال صلی الله علیه و آله کل نسب
ینقطع یوم القیمة الا نسبی و قال صلی الله علیه و آله انا و علی
ابوا هذه الامة مراد امیر المؤمنین علیه السلام پدر و مادر این امت از انست
که نسب مستمر با ایشان است و بس بدانکه اولاد بر طبق اباء اند مگر انکه ابو جهه
برهد قول حق تعالی است که میفرماید یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی مؤمن از کافر و کافر از مؤمن از والدین جدی بیرون اید از باب
لطف و لکن در یوم امتیاز و تصفیه هر یک با والدین واقعی خود لاحق است
قال تعالی والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم
و ما التناهم من عملهم من شیء اولاد اهل ایمان لاحق باباء اند بدون لزوم
نقصانه در عمل ایشان و هم چنین ابناء کفار با ایشان ملحقند از برای انکه مفهوم شرط
در نزد ال الله حجه است یعنی هر که مؤمن نباشد لاحق باباء کافر است بمقتضای
عموم کل شیء یرجع الی اصله چون حقیقت معنی را ادراک نمودی الکنون بدانکه
از برای حدیث مسطور سه لحاظ است یکی قشری و دوم لبی سیم حقیقی که
لب لب است اما در نزد ارباب قشر که ولد و والد را منحصر از لحمه مع
نموده اند میگویند ابوت معبره از برای امیر المؤمنین ع و هم چنین ابوت
الخطاب از برای نفس خود مجاز است نه حقیقت و ثبوت مجاز باید که علاقه حاصل است
و اما در نزد اصحاب لب اینست که نفس ع در مقام الوهیه و امامت و خلافت ابوت
دارد بنوعیکه هرگاه ان بزرگوار نبود نطفه وصف امامت ع محقق نمیشد و بالعروه
این وصف شیء است مخلوق و هر مخلوقی لازم دارد نطفه اب و نطفه ام را نطفه
اب از امر رسول الله ص و نطفه ام از قبول امیر المؤمنین ع است امامت را مراد
از اب جهة فعل و جهة ماده و نور است حاصل مراد از ام جهة انفعال و جهة صورت
و انصباغ در رحمت است حاصل در مقدمه اشاره شد و اما در نزد اهل لب که اهل الله

الوالد نفس بالنسبة الی الولد

و اصحاب بسته اند اینست که تربه والد نفس خود است چه ولد آن است که تحقق
وجودش موقوف بر وجود والد باشد و بالبدیهه وجود امام ع موقوف است
بر وجود نبی ص بنوعیکه هرگاه نبی نباشد امام ع نباشد حاصل هرگاه ماده نباشد صورت
نباشد و هم چنین ولادت ع ع موقوف است بر نطفه نفس خود کما قال ع
ان الله اقام الاشیاء باظلتها بر پا داشت خدا اشیاء را بسوی اظله اشیاء
از این است که هر شیء لا محاله مخلوق است قال علی علیه السلام الحمد لله الذی
لا من شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان و لهذا والد شیء که ماده شیء
است نفس ان شیء است پس امیر المؤمنین ع والد خودش است حاصل رسول
الله صلی الله و آله والد خود بود از برای انکه سابق غیر مسبوق است در ماده عالم امکان
حاصل امیر المؤمنین ع سابق غیر مسبوق است در صورت و تعین عالم امکان چنانچه اب
و ام آدم ابو البشر ماده و صورت اوست و هم چنین ع علیه السلام والد ائمه احدی
عشر علیهم السلام است حاصل رسول الله ص و والد امیر المؤمنین ع است بلکه بحکم خبر
اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة هر یک از ثمره و ثمه والد آن
دیگری است حاصل ثمره والد احوال و ثمه والد تفصیل است چون نور واحد اند هر یک
والد خود و والد دیگری است و تحقق خلیفه ثمره واقع است و اما تحقق الشیء باثمره
کما فی الخبر لولا علی لما خلقتک هرگاه علی ع نبود ازای خبر نبی اقربیم حاصل هرگاه
صورت نباشد ماده نیز نباشد چه احدهما لازم دارد دیگری را والا شیء موجود نشود
و من کل شیء خلقنا زوجین هر شیء زوج است نه فرد و چون ملاحظه نور واحد
و مقام جمع باشد هر یک والد نفس خود و والد غیر خود است نه آنکه ولادت واقعیه
و ظاهریه بوده که اشاره بکمال است در شخص کامل جمع باشد از اینست که نبوت
در مقام باطن ولایت و در مقامی ظاهر آن است و چون مقام لحاظ اتحاد آمد جایز است
که بگوید هر جزئی و کلی از هر جزئی و والد از برای هر جزء است خجسته اذ ا
قلت زید ابن عمرو والسماء ابن مطر و النهار ابن سحر واللیل ابن
قمر والشجر ابن مدر والکل ابن قدر والقدر ابن عمر و عمر

ابی سفر وسفر ابن عمرو والجنه ابن بشر وبشر ابو بشر وفقد
صدقت فان کل مولود من کل شخص فیه معنی کل شخص فلما انساب
بینهم الانساب محمد والتش ان نسبه که بان محقق است سموات مواد وارض
صور وقابلیات وبالجمله بملاحظه نور واحد صحیح است که شئی مولود خود ومولود
غیر خود باشد حاکم تحت به نفسها موجود ودر عرض به نفسها چوب ونور بنفسه
روشن است وحال آنکه غیر خود را نورانی میکرداند پس شئی واحد در آن واحد
خلق جدید و والد ومولود است در تمامی آنات لانها یه قال تعالی افعیینا
بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید پس هر شئی مفتقر وستند وخلق
جدید است در هر حال وکرنه فانی شود وبایجاد شئی به نفسه وبغیره اشاره است
قوله تعالی وانما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون کن فیکون
اشاره بایجاد نفسه وامر آخر اشاره بایجاد بالغیر است واما آنکه لازم آید
که معصومین اربعه عشر خمسه عشر باشند اشاره است بآنکه از برای علی بن ابیطالب
علیه السلام دو مقام است یک مقام فاطمیت وتصرف وآیة اللهیه ودوم مقام امامت
وخلافت واز این قبیل است تاویل قوله تعالی که خطاب بموسی اول است
که فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منها اثنتی عشرة عینا مراد از موسی
اول حضرت نبوی است ومراد از عصا امیر المؤمنین ع است در مقام فاطمیت
ومراد از حجره فاطمه است ومراد از عیون اثنا عشر ائمه اثنی عشر است که یکی
از ایشان علی بن ابیطالب ع است در مقام امامت واز این قبیل است تاویل
آیه ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم که مخاطب پیغمبر است
وسبع المثانی چهارده معصوم وقرآن عظیم نبأ عظیم وآیة الکبری وامیر المؤمنین ع است

عن ابیه اکمال الدین الدقاق عن اسدی عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر
قال قلت للصادق جعفر بن محمد یا ابن رسول الله سمعت من ابیک انه
قال یکون بعد القائم اثنی عشر مهدیا فقال ع انما قال اثنی عشر مهدیا ولم
یقل اثنی عشر اماما لانهم قوم من شیعتنا یدعون الناس الی موالاتنا ومعرفة حقنا

ویظهر ولدی فی راس ستین
ویلوا فی اذنه بیحان
ورد دم و یونان
لا یخرج القائم حتی یخرج الحوزه کرمان

عن الباقر ع
کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبون الحق فلا یعطونه
فیضعون سیوفهم علی عواتقهم فیعطونه ولا یقبلون منهم حتی یقوموا فلا م شهداء
اما انی لو ادرکت ذالک لافنیت نفسی لصاحب هذا الامر
وللعرب اوان وجیش ببیکار ارباب العرفان عند حلول النیرین السرطان ع
قال المفضل للامام الصادق
فکیف یا مولای ظهوره
قال ع فی سنة ستین
یظهر امره ویعلو ذکره ع
عن امیر المؤمنین ع
اذا اجتمع تحت شجرة دوحة قد تناول اغصانها علی اطراف بحیرة طبریة
تحسنه نیلا لا صبح الحق وینهدم ظلام الباطل ع فی کتاب الغیبة عن ابن حسن العسکری
اذا طبقتک فی ظلال شجرة دوحة لسبقت اثنان فصونها علی حافات
بحیرة طبریة تحسنه نیلا لاصبح الحق وینهدم ظلام الباطل ع ع

شیخ صدوق در کتاب توحید از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنجناب فرمود
انا علم الله وانا قلب الله الواعي وانا لسان الله الناطق وجنب الله ويد الله وانا
الهادي وانا المهدي وانا ابو اليتامى والمساكين وزوج الارامل وانا ملجأ
كل ضعيف ومأمن كل خائف انا قائد المؤمنين الى الجنة انا حبل الله
المتين انا عروة الله الوثقى انا كلمة التقوى انا عين الله ولسانه الصادق
وانا جنب الله الذي تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله انا يد الله
المبسوطة على عباده بالرحمة والمغفرة من عرفني وعرف حقي فقد عرف ربه
لاني وصي نبيه في ارضه وحجته على خلقه لا ينكر هذا الا راد على
الله ورسوله

وقال ع في قوله تعالى الم
احسب الناس ان يتركوا
ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون قال يفتنون كما يفتن الذهب
والله لتمحصن والله لتغربلن كما يغربل الزوان من القمح
وقال ع ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد
ثم قال ع من يتمسك بدينه فقال الصحابي يا سيدي كيف نصنع
او يقبض ثم قال ع اذا فقد الامامة ... ذلك فليس لها الا الله
صورتها ... فقال الصادق ع عند ذلك تقيل الجبال
وقال ع في قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
يرثها عبادي الصالحون
وعن ابي جعفر ع في قوله عز وجل اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها
قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون
ولتعلمن نبأه بعد حين
قال عند خروج القائم ع
وقال ع في قوله تعالى ولقد آتينا موسى
الكتاب قال عند خروج القائم ع وقال ع في قوله تعالى
ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه قال اختلفوا كما اختلف
هذه الامة في الكتاب وسيختلفون في الكتاب الذي مع القائم الذي
يأتيهم به حتى ينكره ناس كثير فيقدمهم فيضرب اعناقهم وقال ع في قوله تعالى
قل جاء الحق وزهق الباطل والذين يصدقون بيوم الدين قال بخروج
القائم ع وقال ع في قوله تعالى واذان دعوته الى نفسه وفي قوله تعالى يريدون
ليطفؤا نور الله بافواههم قال لو تركتم هذا الامر ما تركه الله وقال تعالى
اينما تكونوا يأت بكم الله جميعا قال اصحاب القائم ع يجمعهم الله في يوم واحد
وقال ع في قوله ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون قال لا يكون

ذلك حتى لا يبقى يهودي ولا نصراني ولا صاحب ملة الا دخل في الاسلام
حتى يأمن الشاة والذئب والبقرة والاسد والانسان والحية وحتى لا تقرض
فارة جرابا وحتى توضع الجزية ويكسر الصليب ويقتل الخنزير وذلك قيام
القائم واذا ظهر القائم ع يسند ظهره الى الكعبة ويقول يا معشر الخلائق
الا ومن اراد ان ينظر الى آدم وشيث فها انا ذا آدم وشيث ومن اراد ان
ينظر الى ابراهيم واسمعيل فها انا ابراهيم واسمعيل الا ومن اراد ان ينظر
الى موسى ويوشع فها انا ذا موسى ويوشع الا ومن اراد ان ينظر الى عيسى
وشمعون فها انا ذا عيسى وشمعون الا ومن اراد ان ينظر الى محمد وامير المؤمنين
فها انا ذا محمد وامير المؤمنين
الا ومن اراد ان ينظر الى الحسن والحسين فها انا ذا
الحسن والحسين الا ومن اراد ان ينظر الى الائمة فها انا ذا الائمة
ينظر الى الائمة من ولد الحسين ع اجيبوا الى مسئلتي فاني انبئكم بما نبئتم به
من ولد الحسين ع اجيبوا فيقرأ صحف الكتب والصحف
التي انزلها على الانبياء فيقرأ صحف آدم وشيث ... ويقرأ التوراة والانجيل
الآمرون والناهون ... ذكرنا الفضل ... والائمة من ولد الحسين
علي وولي الامة ... وذي ذكر الله والحق
هيهات ... يحكم بحكم آدم فيقتله عليه
اصحابه فيقتلهم ويحكم بحكم داود وابراهيم
هيهات فيقتله اصحابه فيقتلهم الى ان يحكم بحكم
محمد ع فلا ينكر عليه احد وقال ع ان قائمنا اذا قام اتى الناس
وكلهم يتأول عليه كتاب الله ويحتج عليه به ثم قال ع اما والله ليدخلن عليهم
عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر وقال ع اذا خرج القائم خرج
من هذا الامر من كان يرى انه من اهله ودخل في سنته عبدة الشمس
والقمر وفي الانوار النعمانية والمجلسي في البحار قال امير المؤمنين ع كاني
انظر الى الشيعة قد ضربوا الخيام بمسجد الكوفة وجعلوا يعلمون القرآن
الجديد للناس في العالم ع وكاني بشيعتي على بابيهم المثاني يعلمون
الناس وفي الارشاد قال ع اذا قام القائم جاء بامر جديد كما دعا
رسول الله في بدو الاسلام الى امر جديد قال تعالى الله نزل احسن الحديث
كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين

جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله وسئل ابو عبد الله ع من سيرة المهدي كيف
سيرته قال يصنع ما صنع رسول الله صلى الله عليه وآله يهدم ما كان
قبله كما هدم رسول الله صلى الله عليه وآله امر الجاهلية ويستأنف الاسلام
جديدا وفي الدعاء اين المدخر لتجديد الفرائض والسنن اين
المتخير لاعادة الملة والشريعة اين المؤمل لاحياء الكتاب وحدوده
اين محيي معالم الدين وقال ع في قوله تعالى واذا وقع القول عليهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا قال ع انها نزلت   لا يوقنون ع
فيك يا علي فاذا كان آخر الزمان اخرجك الله في احسن صورة ومعك
ميسم تسم به اعداءك وقوله تعالى وفي السماء رزقكم وما توعدون
فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون قال ع قيام القائم
منه وقوله تعالى ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم
لها خاضعين ومنه قوله تعالى قل ارأيتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن
يأتيكم بماء معين وقال تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من
كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
أأقررتم واخذتم على ذلكم اصري قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا
معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون
وقوع نصرت بر انبيا آن برجعت پيغمبران و ساير شيعيان است از اصحاب
قائم ع در زمان ظهور آنجناب قال علي السلام اذا اجتمعوا تحت شجرة
ودوحة قد تناول اغصانها على اطراف بجميع الطبقة فحينئذ يتلألأ
صبح الحق وينعدم ظلام الباطل وباين اشاره است قوله تعالى لقد رضي
الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل
السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا

لمحيي الدين

اذا دار الزمان على حروف   ببسم الله فالمهدي قاما
ويظهر بالحطيم عقيب صوم   الا فاقرأه من عندي سلاما

مراد از حروف مكتوبه بسمله در اينجا ملفوظ است نه مكتوبه چه حاصل
الف الله والف لام الرحمن والرحيم محسوب نيست وحروف الرحمن
والرحيم چهار است حروف بسمله ملفوظ را با حروف صوم جمع كى
۱۲۰۴ خواهد بود للسيد حسين الكفار بحجرات كلم في الشانين
بنجم الدين عبد الرزاق ونعم   فان زيدت عليها الهاء فاعلم فانني
ما كتمت السر عني   فاضرب نفس بوقت عقد نفسه   فهذا اسم
قطب العالمين   هذا الحق قبل ما يبدونهم   فادرجا تحت الدرجين
وباين ناظر است   قوله تعالى والذين آمنوا وعملوا الصالحات
وآمنوا بما نزل على محمد وهو الحق من ربهم كفر عنهم سيئاتهم واصلح
بالهم بنا بر قرائت نزل مبنى از براى فاعل وقرائت لام على تكرير حرف
النفي وتاكيد است تاويل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا
تقدموا بين يدي الله ورسوله بين الله على رسول محمد است
جمع ان محمد است   من شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر
ان الله غني عن العالمين جميعا

علمت جامع اربع جوامع سبعة [illegible]

[illegible] منطوق ذکر [illegible] یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله [illegible]

والذین امنوا وعملوا الصالحات وامنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من [ربهم]

ذکر در یا ایها الذین
امنوا اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ولا تقعدوا [illegible]
بکل صراط توعدون اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون ما یاتیهم من ذکر محدث الا استمعوه وهم یلعبون
فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر
من اتقی واتوا البیوت من ابوابها وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا ومن
دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وطهر بیتی للطائفین
والقائمین والرکع السجود یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم
ولا اولادکم عن ذکر الله وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة

للمؤمنین

للمؤمنین یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس
وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون   ماء حیات وجود بدعیات
عین شفاء اکبر کائنات مخترعات   مرآة الله المتنعم الی الجنات   باب
هبة الله الکرام فی الخیرات   ذکر الله الاعلی فی المنشآت   غایة
وختم البدایات والنهایات   فی کل کل شیء ثم کل شیء للکل شیء
فی اطوار المتجددات   جوهر صافیه   فطرت منقبه کافیه   حقیقت
هدایت   ظهور رحمانیت فلسفه اعتدال نفس مرکز نفس الله المتعال
هویت لاتنی مخزون   اسم منیع الحدود باز رمکنون   طلعت اشراق
شان بیچون صورت انسان ولسر الکاف والنون   قسطاس لا شرقیه
ولا غربیه   میزان لا جنوبیه ولا شمالیه   نقطه لا جانبیه جانبیه   کاف
مستدیره بر نفس فوق ما کان وما هو سیکون باب الله حاکه مرآت
جامعه ولایح   سراج الله المنیر الاعظم   آیات جنات ساطعات
مؤلف حروف مقطعات سابقات   جامع کمالات مرجعات هندسات
منشرح الصدر للبارقات النازلات   منور القلب بالبشارات الواردات
مظهر شموس طالعات   مصدر انوار اقتدار بازغات   منبع مراد کلمه هو لا و
وهولاء   ربوبیات وعبودیات   سر آیه فصحات اولیا
نقطه النقاط   حروف کلمات ما بین   ضیاء ذلک ظاهر کتاب
منشور باسم   لوح جامع زاهر   سر منظور وناظر   شاهد ومشهود
جامعه وجود   وجه وجه الله المعبود   منبر راز الغیب والشهود   وره نفس
اول واخر   گوهر گوهر باطن وظاهر   رمز رموز هر موجود ومفقود   رمز غیبی
هر ساجد ومسجود   عبد بقیة الله فی السر والظهور   فارجع البصر ثم ارجع البصر
هل تری من فطور   عالم ربانی مسلم اول وثانی   نقیب نقباء الابواب

ستر ستر نجباء الكتاب انيس بزم حضور لمعه نفس الله النور عاين خفاى حضورى
لب كمال شكور نعمت الله الدائم الباقى رشح رشح يم التقى منبع احكام
مطلقه مفسر الزار مجلد بحر شريف مهمله قواره قدر امام فريد
ظاهره انام مثبت انتشار اثار جلال دوام ينبوع اطلاقات الشارعة
حضرت علام مخرب ابنيه بدعت وضلالت منور طرق هدايت
وسعادت سبب هداء واداء وقضاء واصفاء منشاء حكم اسمائى وانفس
جواهر آيات محكمات بجوهر نفس علامات متشابهات مشرف الا
شراف قمص البس الله بكاف واحد شكر عارف متجر بصير منبصر
ميزان اعمال صراط هدايت وضلال نار الله موقده عذاب الله موصده
قبس شهاب انفذه مفتى لاهوت محقق ناسوت ومأمول هاهوت
معذب جبروت وملكوت بناسوت مؤلم لاهوت بسر سرت حضرت
فاتق ذوات راتق اسماء وصفات سكردهم باهره يعلمون صحور
اذ رسيده مانشاءون عما مطلق نور ظلام حق حق الحق موطن
قرب القرب مأواى بعيد الغرب نفس الجمع وجميع الفرق اهل
الغرب والشرق داعى حاذق نفور مؤيد عنود وكفور محب اهل
روز مهلك ابليس مغرور عيش خنك نمرود فجور ذائد جاهد ارتراب
طهور مانع لجوج از عين الكافور ساقى زنجبيل حبيب وخليل مرتب سالكان
و تسبيل السبيل قرين عالم وجاهل كافل بى نياز واراهل مشرق
مغارب ومشارق رفيق ظالم وطارق شفيع عادل وفاسق
وصل مجاهد ومجاهد امر الله للامر والبصر الناقد سفينة النجاة للهداة
والطغاة صراط المنهج السداد خاتم عصات وحاة محرم قادح ولات
نكتة الظاهرة كل المرآت عدل الله فى البلاد فضل الشرع فى البلاد
قسم النار والمداد كن اشبه فى لمح الاوعاد مزال اقدام افئدة

الاوائل

الاوائل والاواخر الظاهرة المؤمن والكافر والكاسه والفاجر نقطة الهدايات
اصل البداية والنهاية صاحب الآيات العجيبات قامع الهدايات
والضلالات محقق حكم جميع الاشياء والذوات مصحح لوح تجليات
صفات وجهات مشتت الشؤون باهو كائن كاهو رتبه بابغ عموم الهيه مؤنس
اواب رسوم بدعيه سبحانيه عاين الدنيا والآخرة والحكى جيارى
بالشاهرة امانة اباطيل متقابله ابطال امور متماثله عطاء الله الممدود
وجه الله الحد الممدود نور نور الله فى السموات والارضين ظلال
ظلال الحق فى المبذين كاسر ثابتات واضع فانيات جاعل
عادمات عظماء العالمين حجاب النشأتين ضياء الاولين والاخرين
فيض الله فى التشريع والتكوين الذاكر الجاهد المطلوب العابد الراكع
الساجد الصبح الحامد خالع الاسماء والمسميات مبطل المقامات
والعلامات معدم الحاليات والسافلات نبر الخالقين والمخلوقات
عبد الله فى الدهماء العمياء والظلمات عم الله قدره فى الدائرات والمكورات
من جهله فقد ضل ومات من عرفه فقد كفر فى كل الالحان واللغات من اقر به
نجى من الهلكات ومن انكره انكر الشؤون السابقات لطيف الكينونة
والذات صفى الطويه والسمات حامل فيض عام نور مطلق تام سفير
امام همام للانام طائف حول اراده نائع افاده واستفاده مصدر
قران وفرقان مشتبع سيد الانس والجان مظهر اسماء عظام الرحمن مجلاى
عفو وستر وغفران بر مطلقه امام زمان ماه سحاب فلك امكان
ارض نبات روضه رضوان زهرة الطالع فى الاكوان والاعيان
مفتش شرع محمد مبلغ سنت جديد داعى حكمت انيقه
منادى فطرت سليمه معادى ثابتات قديمه غير مستقيمه فخر الله البالغة

علا الرأي هادي عميد اختلافات دجى مسيطا ماهر سياسة وماثرة
ما مهذب سائغ بزغات شرب فرات دنا فتدلى دليل مهالك
سبيل واضح سالك نور الله القديم الحادث المالك سحاب ماطر امطار
شمس مشرقة رابعة النهار هو ظاهر بر منار ارض بسيطة عبودية نار
اخيرة ربوبية ملجأ اخيار كهف انوار واشرار مجمع بواطن واسرار
عالم غيوب منزه ازعيوب اس الاصول لب الامر عاقل فحول
واقف الامر لبشر ما اتى به الرسول سمر دعج المثول حميد فعال فعيل وتعال
في المنقول سر الله في الاسرار نجوم افلاك الاقدار قطب رحى
وجود مركز دائرة موجود عالم مهيمن بركل بكل معظم جلى وخفى ذكر
الله الازهر ناموس الله الاكبر حامل ركن الاحمر بل ابيض والمفقود الاخضر
قبل طلوع شمس الاول والقمر سطر الازل المخزون المستر المستتر وحيد
الدهر محيط البحر نجم السحر جامع الشمس والقمر مولج النهار في الليل
اذا دبر ليس لاحد منها مفر ولا حينا مستقر ان ذالك اذ دبر
من قبل واتر ان كنت طالبا فاستقر فان للمنكر سعير سقر فاستبشر
المستبشر بنجات باسقات الطلع ونهر نفس الشفاء عين الوفاء حي
الاداء نور الادنى ضوء الاعلى جذب القصوى رسم العلاء وفي
التمر ذات الصفاء نفس البداء عين الاداء والاصفاء هذا رشح
من طمطام تيم نفث نقيب النجيب الرفيع المنيع الحبيب الحسيب سلام
الله عليه ما طلعت شمس الابداع بالابداع وما غربت قمر الاختراع
بالاختراع

[illegible]

عن ابي عبد الله (ع) انه قال ومن اعظم البلية ان يخرج اليهم صاحبهم شابا وهم يحسبونه شيخا كبيرا [illegible]

[illegible]

قال البهائي في الاربعين الظاهر من بني هاشم يظهر باحكام جديدة فيدعو الناس
فلم يجبه احد واكثر اعدائه من العلماء فاذا حكم بشيء لم يطيعه العلماء فيقولون هذا خلاف
ما عندنا من ائمة الدين ثم رفعه الله بالسيف بيد المؤمنين ثم اطاع العلماء الحكمة بالزور



اللهم صل علی محمد و آل محمد
[illegible]